

هيوط ۹ و ۱۰ بهار و تابستان ۱۳۷۶/۱۹۹۷

با آثاری از :

م . آژرم ، احمد احمدی ، ناصر احمدی ، منصور اوجی ، م . پرتو ، دریا ،
احسان شریفتی ، ی . علوی ، قاسم حق نظر ، سهراب سپهری ،
سفیدگر ، ف . فرزانه ، علی فیاض ، نزار قیبانی ، مهدی ممکن ، سارا فرزانه



ایران:

"انتخابات ریاست

جمهوری"



۰

۰

۰

۰

۰

۰

۰

۰

درین دور احسان نخواهیم یافت جهان سر به سر ظلم و عدوان گرفت
سگ آدمی دو ولایت پسرست توقع درین دور درد دلست
ازین سان که دین روی دارد به ضعف مسلمان همه طبع کافر گرفت
شیاطین گرفتند روی زمین بزرگان دولت گرامند لیک
سخاوت نشان بزرگی بود سخا و کرم دوستی علیست
و گرزانک مطلوب ما راحتست درین شود بختی به جز عیش تلخ
درین مردگان جان نخواهیم دید توانگر دلی کن فناعت گزین
از این قوم نیکی توقع مدار درین چارسو آنچ مردم خوردند
بگو سیف فرغانی و ختم کن شکر در نمکدان نخواهیم یافت
درد و عدل و احسان نخواهیم یافت کسی آدمی سان نخواهیم یافت
درد و راحت جان نخواهیم یافت درد یک مسلمان نخواهیم یافت
دیگر اهل ایمان نخواهیم یافت کنون دروی انسان نخواهیم یافت
کرم زین کریمان نخواهیم یافت ولی زین بزرگان نخواهیم یافت
که در آل مروان نخواهیم یافت در ایام ایشان نخواهیم یافت
ازین ترش رویان نخواهیم یافت و ازین ممسکان نان نخواهیم یافت
که نان زین گدایان نخواهیم یافت کزین ابر باران نخواهیم یافت
بغیر غم اززان نخواهیم یافت درین دور احسان نخواهیم یافت

سیف فرغانی شاعر ستم و تزویر ستیز قرن هفتم و هشتم هجری

فصلنامه

هَبوط

نشریه سیاسی ، فرهنگی و اجتماعی
شماره ۹ و ۱۰ ، بهار و تابستان ۱۳۷۶ - ۱۹۹۷

سرمدبیر و مدیر مسئول : علی فیاض
طرح روی جلد : ع . سرمداری
(در رابطه با سرمقاله)

- ۲..... سرمقاله : سخن فصل
علی فیاض
- ۶..... اخبار و گزارش های خبری (داخلی)
- ۱۰..... آیا جهان بینی ولایت فقیه ربطی به اسلام دارد؟
م . م . سفیدگر
- ۱۵..... حکمت برتر.....
مهدی ممکن
- ۱۷..... اخبار و گزارش های خبری (خارجی)
- ۲۱..... توزیع درآمد در ایران، یک مقایسه تاریخی و بین المللی
ی . علوی
- ۲۹..... جهان ۲۰۰۰ ، دنیایی ناشناخته
هنری کیسینجر - ف . فرزاد
- ۳۴..... پیام های صریح و شفاف مردم ایران
ناصر احمدی
- ۳۷..... بحثی در مورد موسیقی مبتدل ایرانی
سارا یزدانی
- ۳۹..... پناه جویان (شعر)
دریسا
- ۴۰..... دمکراسی چیست؟ دمکرات کیست؟
احمد احمدی
- ۴۵..... چرا شریعتی؟
احسان شریعتی
- ۵۱..... شریعتی و روحانیت
علی فیاض
- ۵۶..... سوره قلم (شعر)
نزار قبانی - و . ا .
- ۵۷..... مبارزه به روایت هنر: طرح ها و پوستره های سیاسی
م . پرتو
- ۵۹..... دید مذهبی نسبت به مذهب
قاسم حق نظر
- ۶۰..... آینه دق (شعر)
م . آرزوم
- ۶۰..... روشنی ، من ، گل ، آب (شعر)
سهراب سپهری
- ۶۰..... سه رباعی (شعر)
منصور اوجی

آدرس :

HOBOUT
BOX 8932
402 73 GÖTEBORG
SWEDEN

سخن فصل

ایران: انتخابات پرو: پایان غم انگیز ماجرای گروگان گیری

علی فیاض

①

نزدیک به دو دهه از عمر رژیم به اصطلاح "جمهوری اسلامی" می‌گذرد. طی این دو دهه مردم ما همواره شاهد حق‌کنشی، ستم و تبعیض، استبداد و فریب، شکنجه و اعدام، و... از سوی کسانی بوده و هستند که خود را با تزویر و ریا، جان‌نشین پیامبر و امام و... معرفی می‌کنند. کسانی که به راستی تنها معیار درک و شناختشان از اسلام، همواره بر اساس منافع طبقاتی و سیاسی‌شان متغیر بوده است. عناصری که حتی اجتهاد و فتوایشان نیز بر اساس منافع حقیر مادی شکل گرفته و معنی می‌یابد و مصلحت‌زمان و مکان بیش از هر موردی راهنمای عملکردشان بوده و می‌باشد. یک روز بنا به مصلحت وقت، می‌خواهند قدس را از راه کربلا فتح کنند، در حالی که روزی دیگر جام زهر تسلیم را سرمی‌کشند و تمامی شعارهای ایدئولوژی‌کشان مبنا بر فتح کربلا و رفتن "صدام کافر" و... را به سادگی آب خوردن فراموش می‌کنند!

از سال ۱۳۵۸ تا کنون که کشور ما شاهد چندین دوره "انتخابات" مجلس و "ریاست جمهوری" بوده است، حتی یک بار آن نیز انتخاباتی آزاد - به معنای واقعی کلمه - و بر اساس قوانین پذیرفته شده بین‌المللی در آن به انجام نرسیده است. حتی در دورانی که آزادی نیم‌بندی را که انقلاب به اجبار ایجاد کرد که خود ویژه دوره انتقال بود، چه برسد به "انتخابات" اخیر که در زیر سایه ولی فقیه، برنامه‌ریزی شد.

آری، بالاخره پس از ماه‌ها کشمکش، درگیری و جنجال‌های تبلیغاتی، در تاریخ ۳ خرداد، "انتخابات" رژیم برای گزینش "رئیس جمهوری" به انجام رسید. بنا به گفته منابع رسمی رژیم در این "انتخابات" بیست میلیون نفر شرکت کردند. منابع وابسته به برخی از نیروهای اپوزیسیون اما، تعداد شرکت‌کنندگان را چیزی حدود ۷ تا ۸ میلیون نفر ارزیابی کردند.

اینکه در اصل چه تعداد در این "انتخابات" شرکت کردند، نه در ماهیت "انتخابات" تغییری به وجود می‌آورد، و نه در ماهیت رژیم. واقعیت این است که این بار نیز، درست همانند "انتخابات" دوره های پیشین، مردم فقط به پای صندوق‌های رأی رفتند و رأی خود را در آنها ریختند؛ چرا که

قدرت‌گزینش مردم چیزی بیش از رأی دادن به چهار نماینده مورد تأیید حاکمیت نبود. موضوعی که بسیار آشکار است این می‌باشد که مردم هرگز نتوانستند به کسی و یا کسانی که خود می‌خواهند رأی دهند؛ زیرا این امر که چه کسی باید "رئیس جمهور باشد، از پیش تعیین شده بود! موضوعی که به طور ابلهانه‌یی از پیش مشخص کرده بودند و با زبان بی‌زبانی سعی می‌کردند به مردم بقبولانند؛ شما مردم آزاد هستید در انتخابات شرکت کنید، شما آزاد هستید رأی بدهید و هر کسی را که می‌خواهید انتخاب کنید؛ اما فقط از میان چهار نفری که ما تعیین و تأیید کرده‌ایم و به آنها اجازه شرکت در انتخابات را داده‌ایم.

آری واقعیت همین است که علیرغم جنجال‌های تبلیغاتی رژیم و کف زدن برخی از نیروهای مدعی اپوزیسیون برای پیروزی قانون و یا خوش بینی برخی از نویسندگان و روشنفکران در ایجاد "انقلاب دوم" و... (برای نمونه به اظهارات هوشنگ گلشیری و نامه محمود دولت‌آبادی به رئیس جمهور جدید رژیم در مجله دنیای سخن مراجعه شود) نه در ماهیت رژیم و نه در پیش شرط‌های انتخابات تغییری به وجود آمده است. در این "انتخابات" نیز همچون "انتخابات" پیشین حرف اول و آخر را "فقه‌های شورای نگهبان" زد. زیرا به جز چهار نفر، صلاحیت تمامی کاندیداهای دیگر را - که همه آنها هم خواهان فعالیت در چهارچوب رژیم و قانون اساسی آن بودند - رد کرد و نشان داد که گزینش و پذیرش، یعنی در واقع "انتخاب" پیش از "انتخابات" مردم را "فقه‌های" شورای نگهبان هستند که انجام داده و می‌دهند. چه در این "انتخابات" نیز همانند "انتخابات" پیشین دخالت‌های این "فقه‌ها" به وضوح در تمامی مراحل "انتخابات" آشکار بود: ایجاد محدودیت‌های گوناگون برای کاندیداهای غیر رسمی و خارج از حکومت حتی پیش از رد صلاحیتشان، برهم زدن مراسم و مجالس مربوط به کاندیداهای "مستقل" و مانع تراشی از ایراد سخنرانی‌های آنها و در نهایت حذف همه آنها، و نیز هیچ‌گونه ارزشی برای فهم و درک و صلاحیت و قدرت‌گزینش توده‌های مردم قائل نشدن و... همه و همه نشان دهنده این حقیقت آشکار و غیرقابل انکار است که این "انتخابات" نیز هیچ‌گونه تفاوتی در روند عملی شدن آن، با "انتخابات" پیشین نداشته است. "انتخاباتی" که مثل همیشه در کنترل تام و تمام سردمداران و پاسداران و نگهبانان رژیم ولایت فقیه بود. این "انتخابات" در نهایت بین دو نماینده از درون حاکمیت انجام گردید. دو نماینده‌یی که هرکدام بیانگر خواست‌ها، نیازها و تحلیل‌های اجتماعی و سیاسی جناح خاص خود از شرایط موجود بودند. بدون شک این دو

جناح، اختلافاتی نیز در چگونگی اداره امور، و نیز چگونگی پیش بردن امر حکومت و با پنبه یا با شمشیر بریدن سر مخالفین با هم دارند. هر دو جناح نیز بیشترین تلاششان را بر این موضوع متمرکز کرده‌اند تا "خط امام" را در جامعه استقرار و استمرار بخشند. برنده این انتخابات، یعنی سید محمد خاتمی نیز بلافاصله پس از گزینش خود به زیارت قبر خمینی، رجایی، بهشتی و همانند دیگرشان رفت تا با آنها تجدید بیعت کند.



موضوع دیگری که در رابطه با این "انتخابات" و گزینش خاتمی می‌بایست مورد توجه قرار بگیرد، این است که جناحی که بیش از همه از وی در این "انتخابات" حمایت به عمل آورد و پوستره‌های تبلیغاتی وی را در سطح وسیع کشوری پخش کرد، گروه "کارگزاران سازندگی" یعنی شرکای اکبر رفسنجانی بودند که خود از سال‌های آغازین حکومت آخوندی تا کنون یک پای اصلی اعمال، خیانت‌ها و جنایت‌های رژیم بوده و هستند. از سوی دیگر، خاتمی که نزدیک به ده سال در ارگان‌های رسمی رژیم از قبیل وزارت ارشاد و مشاورت "رئیس جمهور" و ریاست کتابخانه ملی نقش داشته و هیچگاه جدای از سیاست‌های کلی رژیم عمل نکرده است، هرگز نمی‌تواند سخنگوی مردمی باشد که طی همین سال‌ها شاهد و ناظر جنایات و خیانت‌های آخوندها بوده‌اند. او طی سال‌ها سرکوب، شکنجه، دستگیری و اعدام فرزندان این سرزمین و نیز دیگر جنایات انجام شده،

هرگز کمترین اعتراضی از خود نشان نداده‌است.

هرچند او طرح‌ها و شعارهایی هم داده‌است که اجرای برخی از آنها نیازمند به اصلاحات عمیق و بنیادی در کلیت رژیم می‌باشد. اما آنطور که به نظر می‌آید چنین موضوعی نه خواست واقعی وی می‌تواند باشد و نه در صورت تمایل حقیقی، او قادر به ایفای چنین نقشی است. به علاوه همین خواست‌ها و طرح‌هایی را هم که در برنامه خود اعلام کرده بود همه منبعث از همین قانون اساسی است که او در اجرای آن تلاش می‌ورزد. و البته مخالفینی هم از جناح دیگر وجود دارند که آنها حتی اجرای همین قانون اساسی نیم بند را نیز تحمل نمی‌کنند. در حالی که مشکل جامعه ما در حال حاضر از اجرا یا عدم اجرای این قانون اساسی که آخوندها طی دو دهه‌یی که از تصویب آن می‌گذرد، ده‌ها پیشوند و افسارگسیخته آخوندیسم و سلطه آن بر تمامی شئون زندگی مردم ما است نه به اجرا گذاردن قانون ارتجاعی کنونی که همه مقدرات مملکت را در کف بی کفایت ولی فقیه و شورای نگهبان قرار می‌دهد.

با این همه ما حتی اگر هم بخواهیم مثل برخی از مدعیان "اپوزیسیون!" خیلی خوش‌بینی به خرج دهیم و حتی بپذیریم که خاتمی در وعده‌ها و خواست‌ها و شعارهایی که پیش از انجام "انتخابات" داده‌است صادق و راستگو هم باشد، و بخواهد هم که کاری انجام دهد، با توجه به سدها و موانع گوناگونی که در درون همین رژیم قرار دارند، کاری از پیش نخواهد برد. ضمن اینکه تأیید دولت وی و تصویب همه پست‌ها و وزرای پیشنهادی، و در نتیجه کنار آمدن همه باندها با یکدیگر نشان می‌دهد که فقط چهره‌ها و نام‌ها عوض شده‌اند. هرچند اگر تفاوت‌هایی هم در شیوه عمل با اسلاف خویش داشته باشند. از همه این مسائل که بگذریم، نباید فراموش کرد که موجودی به نام ولایت فقیه را در رأس مملکت قرار داده‌اند که حرف اول و آخر را او می‌زند و قدرتش حد و مرزی نمی‌شناسد؛ هرچند که پایه‌های قدرت وی حتی در بین نیروهای "وفادار" به رژیم نیز در حال تزلزل می‌باشد.

۲

در تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۹۶، ۱۴ تن از چریک‌های عضو سازمان انقلابی توپاک آمارو به رهبری نستور سیریا، ضیافت بزرگی را که در سفارت ژاپن در لیما پایتخت پرو به مناسبت شصتمین سال تولد امپراطور ژاپن برگزار شده بود، به هم ریختند و نزدیک به ۶۰۰ تن از شرکت‌کنندگان در این

مجلس را به گروگان گرفتند. خواست آنها آزادی تعدادی از همزمانشان بود که در زندان های رژیم دیکتاتوری پرو به سردمداری فوجی موری به سر می بردند. در میان میهمانان شرکت کننده در ضیافت سفارت ژاپن، مقامات رژیم پرو از جمله مسئول امنیت و اطلاعات، وزیر خارجه، چند ژنرال بلند پایه، سفرای کشورهای خارجی و ... حضور داشتند.

البته این موضوع که چه کسانی در این میهمانی شرکت داشتند و یا نداشتند، از اهمیت خبر نمی کاهد؛ و نیز این که چند تن از این میهمانان از سفرای کشورهای خارجی و یا مقامات بلند پایه آن کشور بودند، در وضعیت و سرنوشت توده های محروم و رنج دیده کشور پرو تغییری ایجاد نمی کند.

اما این نه اولین و نه آخرین باری بود که ایثارگرانی این چنین، همگی بر سر پیمان های خود با مسئولیت و آرمان خواهی جان می بازند. همچنین این نه اولین و نه آخرین باری بود که مزدوران و وابستگان به امپریالیسم جهانی با شقاوت و بی رحمی هرچه تمام تر این چنین بی پروا به قتل عام چهارده چریک دست از جان شسته می پردازند.

تمام خبرگزاری ها تأکید کردند که آنها هیچیک از گروگان ها را مورد آزار و اذیت قرار ندادند. تمام خبرگزاری ها گزارش دادند که آنها خواهان آزادی رفقای دربندشان بودند، و تمام صفحه های تلویزیونی جهان گوشه هایی از این عملیات و حضور چریک ها را به بینندگان خود که تحت تأثیر تبلیغات رسانه های وابسته به سرمایه داری جهانی خواهان حل و فصل ماجرا به هر قیمتی بودند، نمایش دادند. اما هیچکدام از خبرگزاری ها نگفتند که چرا آنها به هیچیک از گروگان ها آزار نرسانند و هیچیک از آنها نگفتند که چرا آنها خشونت به خرج ندادند، در حالی که می توانستند، و نیز هیچ خبرگزاری "مقتدری" این خصوصیت برجسته و انسانی آنها را که "مهربان" بودند، و حل و فصل ماجرا را به شکلی شرافتمندانه و انسانی آرزو می کردند، و اینکه آنها حتی پلیدترین گروگان ها را که شکنجه گران وابسته به ارتش و امنیت کشور را شامل می شد، نیز مورد ضرب و شتم قرار ندادند، سخنی نگفت! و مهم تر از همه هیچ گزارشگری در پی توضیح این موضوع بر نیامد که چرا این چریک های جان بر کف و فداکار از همه شادی ها و خوشی های زندگی دست کشیده اند و این چنین در راه آرمان خود - آن هم در عصر به فراموشی سپرده شدن آرمان ها و ایده ها - جان می بازند. آری آنها بسیاری از این مسائل را به عمد مطرح نکردند. آنها به عمد فقط بر این موضوع تکیه کردند که آنها خواهان آزادی رفقای زندانی خود هستند. آنها هیچگاه نگفتند که آنها چه می خواهند و

رفقای زندانی آنها چرا در زندان به سر می برند. آنها مهم ترین فصل از زندگی این چهارده تن را نیز به طور عمد سانسور کردند. آنها هرگز بر این موضوع تأکید نکردند که چرا آنها حتی در آخرین لحظات زندگی خود، یعنی هنگامی که مورد هجوم مزدوران فوجی موری قرار گرفتند نیز به هیچ گروگانی شلیک نکردند، در حالی که به سادگی آب خوردن می توانستند لافل چند تن از مزدوران و سرکوبگران را به دیار نیستی بفرستند. آری رسانه های جهانی که عموماً در خدمت امپریالیسم و سرمایه سالاران قرار دارند و همه مواد خبری خود را از خبرگزاری هایی چون "رویتر" و "آسوشیتدپرس" و "یونایتدپرس" و "بی بی سی" و "سی اس و ان" و ... آماده و بسته بندی شده دریافت می دارند، هیچ گاه از مهربانی و انسانیت آنها سخن نگفتند ...

اما هر چه بود آنها "شهید" شدند تا به خیل شهدای راه آزادی توده ها به پیوندند، تا همچنان شهادت دهند که علیرغم تمامی یأس و نومیدی هایی که دوست و دشمن شب و روز زمزمه می کنند تا پایان عصر ایدئولوژی و آرمان خواهی را واقعیتی "علمی" و غیر قابل انکار جا بزنند، حقیقت آرمان خواهی و همنوع دوستی را حتی تا مرحله ایثار جان نیز می توان هنوز به نظاره نشست.

عملکرد این فداییان جان بر کف، اما موضوع دیگری نیز برای چندمین بار پیاپی به ما یادآوری کرد. موضوعی که به ویژه در تاریخ عصر جدید و دوران معاصر، هم زمان با سپری شدن دوران قهرمانی ها که تغییر سرنوشت ملت ها را به دست قهرمانان و رهبران کارسماتیک نشان می داد، چندان با آن بیگانه نیستیم.

آری اگر تا پیش از این می شد از دگرگونی اجتماعی بر مبنای زور و خشونت و به دست گرفتن قدرت از این طریق سخن گفت، شرایط جدید و نتایجی که از چنین شیوه هایی برآمده است، به ما این موضوع را ثابت می کند و نشان می دهد که حتی اگر چنین شیوه هایی مفید بوده است، تنها و تنها در ظرف زمانی و مکانی خاصی و در نفی نیروی حاکم بوده است و بس و نه چیز دیگری. چه، تا زمانی که در ساختار فرهنگی یک جامعه تحولی جدی، عمیق و اصولی صورت نپذیرد، تحولات آتی و مقطعی مشکل عمده بی را حل نخواهد نمود. چرا که تا زمانی که زمینه پذیرش استبداد و دیکتاتوری در یک جامعه وجود دارد، مبارزه صرف با سمبل های اجتماعی استبداد، تغییر چندان در ساختار فرهنگی و سیاسی جامعه به وجود نخواهد آورد، مگر اینکه همزمان با آن فعالیت

سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

اینک نزدیک به ۹ سال از قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ که به فاصله کمی پس از پذیرش آتش بس میان رژیم های ایران و عراق در شهریور ماه صورت گرفت ، می گذرد. اعدام وحشیانه زندانیان سیاسی که بسیاری از آنان مدت حبس خود را در زیر شکنجه های وحشیانه رژیم به پایان رسانده بودند ، به روشنی نشان داده و می دهد که رژیم حتی به قوانین ساخته و پرداخته خود نیز پای بند نیست .

طی این نه سالی که از آن زمان می گذرد ، نقض آزادی های فردی و اجتماعی همچنان ادامه دارد ، و اعدام زندانیان سیاسی هر بار بنا به دلایلی آخوند پسند ، از سر گرفته شده است ، و مطمئناً این اعدام ها به بهانه ها و دلایل! مختلف کماکان ادامه خواهد یافت .

رژیم وحشی و افسارگسیخته آخوندیسم به کرات نشان داده است که از رژیم پیشین - که خود نقش جاده صاف کن آن را به عهده داشت - نه تنها در شقاوت و ددمنشی چیزی کم ندارد ، بلکه روی آن دژخیمان را نیز سفید کرده است و می کند ؛ چرا که اگر رژیم پیشین بنا بر مناسبات جهانی و نیز الزامات ویژه داد و ستدهای سیاسی و نیز وابستگی با غرب ، خود را ناچار می دید تا لاقل در ظاهر برخی از موازین بین المللی را رعایت کند ، رژیم قرون وسطایی و ارتجاعی کنونی با استناد به دلایلی چون مسائل فرهنگی و ملی ، قانون قرآنی و مسلمانی ، بی اعتنا به حقوق بشر و قوانین بین المللی - آنچنان که خود بارها اعلام کرده است - آنطور که خود می خواهد عمل می کند! و در این رابطه جان انسان و شرف انسانی با یک گلوله سربی برایش تفاوتی ندارد .

گرامی باد خاطره تمامی رفقا ، دوستان و خواهران و برادران عزیزی که در راه نفی ارزش های ارتجاعی و تثبیت ارزش های نوین و آزادی و برابری و آگاهی جان باختند .

های بسیار گسترده سیاسی و فرهنگی آگاه گرانه و آگاهی بخشی صورت پذیرد تا بتواند توده های استبداد زده را به سوی دموکراسی و آزادی هدایت کند . بازگشت بسیاری از نظام های اجتماعی که امروز خود شاهد آن هستیم ، حکایت از این دارد که علیرغم سال ها حاکمیت نیروهای "انقلابی" و "رادیکال" (نمونه: حاکمیت بلشویک ها در شوروی سابق و دیگر مدعیان "انقلاب" و "رادیکالیسم" در کشورهای متعلق به بلوک شرق و پیمان ورشو)، به دلیل ضعف فکری و کم اهمیت شمردن زمینه های فرهنگی و نیز عدم تلاش در تطبیق ایدئولوژی ، سنن اجتماعی و ملاک ها و معیارهای دموکراتیک با یکدیگر در تلاش برپایی جامعه مدنی آن چنان ناموفق عمل کرده است ، که نظام های پیشین که در واپس گرایی آنها هیچ گونه شکی وجود ندارد ، دوباره مدعی بازسازی جامعه می شوند .

جایگاه و موقعیت اجتماعی این چریک های فدایی و شهید را نیز می بایست از همین چارچوب مورد ارزیابی قرار داد . حرکت های چریکی - به ویژه آنهایی که موفق به همراه کردن توده ها با خود نمی شوند - متأسفانه حتی به ساده ترین و ابتدایی ترین هدف خود که همانا سرنگونی نظام ارتجاعی و استبدادی باشد ، علیرغم تلاش ها ، فداکاری ها و مبارزات پیگیر، عموماً دست نمی یابند . چرا که به گفته یک انقلابی بزرگ که خود به شیوه چریکی مبارزه معتقد بود ، جنبش چریکی بدون حمایت توده ها مدت زیادی دوام نمی آورد . بی عملی توده های پرو - البته در تمامیت آن و نه در برخی از اقشار و یا بخش هایی از لایه های اجتماعی - در قبال دستگیری بزرگ ترین رهبر جنبش چریکی آن کشور آیمال گوسمان و قتل عام اخیر چریک ها خود حکایت از این دارد که این نیروها در معرفی و شناسایی خود به توده مردم تا چه اندازه ناموفق بوده اند . چرا که یکی از خصوصیات مشخص جنبش چریکی متأسفانه این است که با وارد شدن در شکل زیرزمینی مبارزه ، راه های ارتباط چریک با توده را مسدود می کند . و یکی از دلایل طولانی شدن عمر نظام های استبدادی را نیز شاید بتوان در همین موضوع یافت .

اخبار و گزارش های خبری (داخلی)

اخباری که در زیر می آید ، عموماً برگرفته از نشریات داخلی می باشند. برخی از این خبرها مستقیماً از مطبوعات وابسته به رژیم و بعضی از آنها از نشریات "غیر وابسته" و "مستقل" و برخی نیز بر اساس دیگر منابع خبری تهیه و تنظیم گردیده است.

کمیسیون ویژه مجلس نمایندگان امریکا طرحی را تصویب کرده که به موجب آن ، کمپانی ها و کشورهای که رژیم ایران را در تولید موشک های جنگی یاری می بخشند ، مورد تحریم امریکا قرار گیرد . این طرح مقدماتی علی رغم مخالفت دولت کلینتون به تصویب رسید ، که می گوید اعمال تحریم اقتصادی و تکنولوژی علیه روسیه ، که بزرگ ترین یاری رساننده به برنامه موشکی رژیم ایران است ، به گسترش روابط واشنگتن و مسکو لطمه می رساند . در صورتیکه طرح کنونی از تصویب نهایی کنگره بگذرد ، به ادامه کمکهای امریکا به پروژه های فضایی روسیه آسیب وارد خواهد کرد. رئیس کمیسیون روابط خارجی مجلس نمایندگان ، بنیامین گیلمن گفت که این نگرانی وجود دارد که رژیم حاکم بر ایران در ظرف یک سال آینده ، به موشک های دوربرد مجهز شود. طرح مشابهی نیز برای اعمال مجازات های تکنولوژی علیه روسیه ، در کمیسیون ویژه مجلس سنای امریکا در دست بررسی می باشد و تاکنون ۲۶ سناتور از بین ۱۰۰ تن اعضای سنا ، موافقت خود را با آن اعلام کرده اند. ولی دولت کلینتون سعی دارد از تصویب چنین لایحه ای جلوگیری کند .

در این میان دولت چین نیز تعهد سپرده است که همکاری های فنی خود را با رژیم ایران ، در زمینه گسترش توان هسته ای متوقف سازد. مقامات امریکایی گفتند ، دولت چین این تضمین را در جریان گفتگوهای سپرده است که اکنون بین دولت های واشنگتن و پکن ، برای امضاء قرارداد همکاری های اتمی بین دو کشور برقرار است .

رژیم حاکم بر ایران رسماً از انگلستان ، به خاطر سیاست اخیر دولت لندن ، در قبال سازمان مجاهدین ، ابراز خرسندی کرد و اعلام داشت ، انگلستان سرانجام ماهیت تروریستی "منافقین" را به توصیف بیانیه تهران ، درک کرد. محمود محمدی سخنگوی وزارت خارجه رژیم ، در بیانیه رسمی گفت ، این امر که کشورهای غربی دیر به ماهیت مجاهدین پی برده اند ، ضایعاتی وارد کرد ، ولی زمان برای جبران این ضایعات هنوز وجود دارد. وی افزود ، کشورهای اروپایی می توانند با پیشگیری از روش های تخریبی مجاهدین ، که در مناسبات ایران و اروپا نیز سهم

مخربی داشته است ، اکنون عزم جدی خود را برای جبران گذشته ، نشان دهند. در همین زمینه روزنامه جمهوری نوشت ، که وزارت خارجه رژیم ابراز امیدواری کرده که دولت امریکا ، تنها به اعلام مواضع علیه مجاهدین بسنده نکند ، و در عمل نیز مخالفت قانونی بر علیه آن سازمان را به اجرا بگذارد. شورای ملی مقاومت در بیانیه ای در واکنش به سخنان محمود محمدی ، نوشت ، این ادعا که مریم رجوی قصد سفر به لندن را داشته ، یک دروغ است و سازمان مجاهدین ، برای رئیس جمهوری برگزیده خود ، درخواست روادید ورود به انگلستان نکرده است. در این بیانیه تأکید شده که توقف انتشار هفته نامه ایران زمین نیز به دستور انگلستان نبوده ، بلکه برای سمت دادن به همه تلاش های این سازمان در مسیر تحقق اهداف مورد نظر خود بوده است. هفته نامه ایران زمین که از سه سال پیش در انگلستان منتشر می شد ، چندی پیش آخرین شماره خود را منتشر ساخت .

در هفته های اخیر ، محاکمه شهرداران چند ناحیه تهران ، به اتهام چپاول اموال مردم ، شبکه های خبری خبرگزاری های بین المللی را اشغال کرد. قوه قضاییه رژیم که خودش از سوی گروهی از آخوندها و ودلان بسیار متنفذ و ثروتمند اداره می شود به بهانه رسیدگی به ثروت های باد آورده ، طرفداران جناح رقیب را به دادگاه کشانیده و سعی دارد تا با فعال کردن افکار عمومی بر علیه خاتمی و طرفداران او ، افکار عمومی بسیج شده در مبارزه انتخاباتی را خنثی کند.

واقعیت این است که افرادی که محاکمه می شوند ، همگی از عناصر دست چپم رژیم و کارگزاران درجه پائین آن محسوب می شوند و چپاول آنها در مقابل چپاول خانواده رفسنجانی ، خامنه ای ، یزدی و اردبیلی و خزعلی قطره ای در مقابل دریا می باشد . رژیم ایران هم مثل همه رژیمهای استبدادی خاورمیانه ، همیشه چند پادو نوکیسه را برای تادیب رقیب و مانورهای تبلیغاتی دم دست دارد تا با به زندان انداختن و اعدام آنها تصفیه بین جناح ها را به نمایش بگذارد.

طرفه روزگار این بود که یزدی چند ماه پیش اعلام کرد که در ظرف ۲۰ سال اخیر نه تنها به اموال رفسنجانی اضافه نشده که کم هم شده است . چیزی که یزدی نگفت این بود که آیا از اموال پسران و دختران رفسنجانی هم کم شده یا خیر. یزدی همچنین نگفت که آیا به اموال خود او ، خامنه ای و سایر سران رژیم چیزی اضافه شده است یا خیر.

یونیسف خواهان همکاری جهانی برای مبارزه با استثمار کودکان شد. صندوق کودکان ملل متحد یونیسف ، از تمام موسسات و کشورهای سراسر جهان خواست ، برای جلوگیری از استثمار کودکان یا یکدیگر همکاری کنند. دیتر گارلیشس ، مدیر عامل یونیسف در آلمان ، روز چهارشنبه در آستانه کنفرانس بین المللی اشتغال کودکان



گزارش های مشروح روزنامه های تهران در هفته های اخیر این احتمال را تقویت می کند ، که قوه قضاییه رژیم ، سرانجام ، به زور و علیرغم مخالفت غلامحسین کرباسچی شهردار تهران ، وی را مورد بازجویی قرار دهد. روزنامه جمهوری اسلامی نوشت ، سخنان روز جمعه محمد یزدی رئیس قوه قضاییه رژیم ، در نمایش جمعه تهران ، این شایعات را تقویت کرده که به زودی کرباسچی به دادگاه احضار خواهد شد و مورد بازجویی قرار خواهد گرفت . روزنامه جمهوری افزود ، انتشار متن سخنان بعضی از مدیران شهرداری تهران در جلسات دادگاه که عمدتاً علیه شخص شهردار بود حاکی از این امر بود که سخنان روز جمعه آخوند یزدی این شایعات را تقویت کرد. گفتنی است که طبق سخنان یزدی ، تاکنون کرباسچی چند بار توسط قوه قضاییه احضار شده و اما از حضور در دادگاه امتناع کرده است. روزنامه کارو کارگر نیز نوشت ، ظاهراً محاکمه سلسله شهرداران تمام نشده و اکنون نوبت به شهردار ارشد رسیده است. به نوشته این روزنامه جناح راست افراطی ، از هم اکنون گروه های فشار متعددی را برای احضار و محاکمه شهردار به کار انداخته است.

که از پنجم تا هشتم آبان - بیست و هفتم تا سی ام اکتبر - در اسلو برگزار می شود ، گفت ، تعداد شرکت های بین المللی که برای تولید محصولات خود در اقصی نقاط جهان از نیروی کار کودکان ، صرف نظر می کنند در حال افزایش است . در عین حال وی تاکید کرد که بیش از ۲۵۰ میلیون کودک در حال حاضر در جهان در سخت ترین شرایط مجبور به کارکردن بوده و به جای مدرسه رفتن مورد سوء استفاده های گوناگون قرار می گیرند. مدیر عامل یونیسف افزود نتیجه یک همه پرسی در امریکا نشان می دهد ، ۲۳ درصد مردم این کشور ، در خرید خود ، به این موضوع که کالاهای مورد نیاز آنها به دست کودکان ساخته شده یا نه ، علاقه نشان داده اند. گارلیشس در ادامه سخنان خود اضافه کرد ، شرکت ها و موسساتی که کودکان را به طور غیر مجاز مشغول به کار کرده اند ، باید قبل از اخراج آنها امکانات لازم را برای مدرسه رفتن این کودکان فراهم کنند. وی در خاتمه افزود ، تهدید امریکا به تحریم تجاری علیه بنگلادش در سال ۱۹۹۳ ، منجر به این شد که ۵۰ هزار کورک از یک هزار و هشتصد موسسه نساجی این کشور که در برترین شرایط مشغول به کار بوده اند ، آزاد شوند. گفتنی است ، در میان کشورهایی که در لیست یونیسف ، از نیروی کار کودکان در آن به دلیل ارزانی آن و عدم قوانین حمایتی نسبت به کودکان ، به میزان بالایی سوء استفاده می شود ایران قرار دارد . استثمار کودکان در ایران اغلب در شهرهای کوچک و روستاها ، در کارگاه های قالی بافی و مزارع و در حاشیه شهرها ، در کوره پزخانه ها صورت می گیرد.

اختلافات جناحی در درون رژیم حاکم بر ایران ، پیرامون اختیارات و مدت رهبری ولی فقیه ، بالا می گیرد . به دنبال تظاهرات دانشجویان در برابر دانشگاه تهران ، که خواستار آن شدند اختیارات ولی فقیه محدود گردد ، و وی توسط مردم انتخاب شود ، و مدت رهبریش نیز مشخص باشد ، و در برابر مردم و یا مجلس رژیم و یا مجلس خبرگان ، پاسخگو باشد ، حبیب اله عسگر اولادی دبیر کل جامعه مؤتلفه ، در واکنش به این تظاهرات گفت ، اگر کسانی بخواهند ولایت فقیه و فرهنگ آن را کم رنگ یا تضعیف کنند ، قاطعانه در مقابل آنها خواهیم ایستاد . همچنین اسداله بادامچیان ، از همین دسته ، گفت ، در مقابل این عده که قصد تضعیف رهبری را دارند ، خواهد ایستاد. بادامچیان که سخنانش در یکی از شماره های اخیر روزنامه رسالت منتشر شد ، گفت ، اگر در ایران آنچه که او آنرا فقه اسلامی خواند ، حاکم نباشد ، فعالیت ها ، هرگز به ثمر نخواهد رسید . و اگر مقصود از جامعه مدنی ، مفهوم غربی آن باشد و این جامعه مدنی در مقابل جامعه ولایتی قرار گیرد ، این آغاز انحراف خواهد بود. بادامچیان گفت ، ما از خاتمی می خواهیم ، اجازه ندهند جریان هایی به نام طرفداری از وی ، ولایت فقیه را تضعیف کنند و مجرم در هر مقامی که باشد ، باید مجازات شود.

هاشمی رفسنجانی در جمع حوزه علمیه مشهد :

ما در حال حاضر به " فقه حکومتی " نیاز داریم و باید در حوزه مدرسینی باشند که با این دیدگاه تدریس کنند. ما بحث ولایت فقیه را بسیار متریقی می دانیم . شرایط ولی فقیه و انتخابی بودن آن در رای مردم به علمای طراز اول برای انتخاب ولی فقیه ، واقعاً دموکراتیک است و در این مورد به ما ظلم می کنند که فکر می کنند این نظام غیر دموکراتیک است .

دری نجف آبادی (وزیر اطلاعات) : ولایت ، یک جایگاه و مقام الهی است . اکنون عده ای آگاهانه یا ناآگاهانه در نشریات و روزنامه ها در پی این هستند که ستون اصلی هدایت را سست کنند.

آیت الله صانعی: این جمهوری اسلامی باید بدون هیچ کلمه کم یا زیادی بماند . هیچ گاه هیچ دانشمند و عالم و مجتهد و فاضلی و مرجع تقلید و طلبه و هنرمندی نباید فکر کند که من یک کلمه بهتر از این می توانم پیدا کنم. اگر کسی این تصور را داشته باشد یعنی بهتر از امام می فهمد و هیچکس نمی تواند بهتر از امام بفهمد... اگر به ولایت فقیه خدشه ای وارد شد ، ضربه ای جبران ناپذیر خواهیم خورد و به مسلمین و عزت ملت بزرگوار ما خدشه وارد می شود ... بی تفاوت ها هم باید بدانند که هر چه عزت و عظمت دارند از ولایت فقیه است ... امروز همه چیز ما از ولایت فقیه است ...

مراسم بزرگداشت دکتر شریعتی

همزمان با فرا رسیدن بیستمین سالگرد هجرت و شهادت دکتر شریعتی، در شهرهای مختلف کشور مراسم متعدد خودجوشی برگزار گردید که عموماً با مخالفت نهادهای رسمی و عوامل حکومتی، در منازل شخصی برگزار گردید. در زیر به خلاصه یی از این مراسم اشاره می شود:

لوح یادبود بر مزار در "قربت" دکتر شریعتی

دکتر شریعتی وصیت کرده است که در پشت تالار حسینیه ارشاد دفن شود و لذا پس از شهادتش پیکر وی به طور امانت در سوریه به خاک سپرده شد. از این رو حسینیه ارشاد به جای مزار در "غربت" مزاری در "قربت" برای وی آماده کرده است. بر فراز این مزار لوح یادبودی به مناسبت بیستمین سالگشت خاموشی وی به روی دیوار نصب شده است که در پایان مراسم ۲۹ خرداد در حسینیه ارشاد از سوی همسر ایشان خانم دکتر پوران شریعت رضوی پرده برداری شد. سخنان کوتاه و صمیمی ایشان در هنگام پرده برداری با استقبال شدید حضار که شدیداً متأثر شده بودند، مواجه گردید.

گفتنی است که این لوح، از سوی یکی از دوستان شریعتی (آقای عابدی) تهیه شده است.

انجمن اسلامی دانشجویی دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران نیز با صدور اطلاعیه ای به همین مناسبت عنوان نمود: "دکتر شریعتی هنوز غریب است. امروز عده ای سعی دارند با مطرح کردن بحث های ملال آور تهاجم فرهنگی سدی در راه ایجاد جامعه مدنی و روشنفکری دینی ایجاد نمایند... تجلیل از دکتر شریعتی، تجلیل از روشنگری و روشنفکری و تعهد و ایمان در عصر تحجر و سلطه مستبدانه زر و زور و تزویر خواهد بود."

به گفته این انجمن توزیع اطلاعیه مزبور در مقابل مسجد دانشگاه تهران با برخورد فیزیکی و توهین آمیز برخی از مسئولان نهاد نمایندگی ولایت فقیه در دانشگاه تهران مواجه شده است. این انجمن در اطلاعیه ای که تحت عنوان "دخالت نهاد نمایندگی ولی فقیه در امور تشکل های دانشجویی را محکوم می کنیم" منتشر نموده مطرح ساخت که "نهاد مزبور صرفاً وظیفه انجام دادن برخی از امور فرهنگی را بر عهده دارد و دخالت در مسائل سیاسی خصوصاً امور مربوط به تشکل های دانشجویی در حیطه صلاحیت این نهاد نمی باشد." در پایان نیز آمده است "آنها یی که قصد دارند نام دکتر شریعتی را از اذهان محو کنند، لاقلاً در دانشگاه ها موفق نخواهند شد."

مراسم بزرگداشتی نیز در تبریز در یکی از منازل برگزار گردید که آقایان مجید محمدی (نوگرایی دینی و جامعه مدنی) و رضا علیجانی (شریعتی و تغییر گفتمان زمانه) به سخنرانی پرداختند و در پایان نیز به سئوالات حاضران پاسخ گفتند.

در مراسم دیگری که در منزل دکتر ایمان برگزار گردید، پس از قرائت شعری توسط آقای طه حجازی، دکتر ایمان تحت عنوان "نقد نظریه امت و امامت" سخنرانی نمود.

در یک منزل شخصی در مشهد نیز مراسمی برگزار شد که در آن آقای علی طهماسبی (زندانی تاریخ) سخنرانی نمود و جلسه پرسش و پاسخی با آقای طاهر احمدزاده در رابطه با زندگی و موضع گیری های دکتر شریعتی برگزار گردید.

"جمعی از دانش پژوهان مسلمان" تصمیم به برگزاری مراسمی در دانشگاه بوعلی سینای همدان داشتند که خواسته خود را با مسئولان دانشگاه مطرح نمودند، این خواسته در شورای فرهنگی دانشگاه مطرح شد. شورای مذکور به دانشجویان که خواهان برگزاری مراسم در ۲۹ خرداد بودند، پاسخ داد جلسه شورای فرهنگی در دوم تیرماه در این باره نظر خواهد داد. دانشجویان مزبور اطلاعیه ای تحت عنوان "رد محترمانه" موضوع را به اطلاع دیگر دانشجویان رساندند. همچنین با توزیع تراکت هایی حاوی عکس و برخی از جملات دکتر شریعتی یاد وی را گرمی داشتند. در پایان این تراکت آمده است: "بیستمین سالگرد پرواز کبوتر خونین بال آزادی ، معلم اندیشه ، عشق و ایمان به آسمان حق و حقیقت مبارک باد."

جنجال نمایش فیلم های مخملباف در جشنواره اورشلیم

نوضیح:

در چهاردهمین دوره جشنواره اورشلیم که اواسط تیرماه برگزار شد، چهار فیلم از محسن مخملباف یکی از کارگردانان مطرح سینمای بعد از انقلاب، به نام های نوبت عاشقی، نون و گلدون، سلام سینما و گبه به نمایش درآمد که تحسین محافل سینمایی اسرائیل را برانگیخت. در پی نمایش این فیلم ها در جشنواره اورشلیم، بنیاد سینمایی فارابی و اداره کل نظارت و ارزشیابی وزارت فرهنگ و ارشاد، با انتشار بیانیه هایی این رویداد هنری را به ترتیب " نتیجه یک توطئه مشترک اروپایی - صهیونیستی و " یک برنامه طراحی شده به منظور مخدوش کردن چهره منزه نظام مقدس جمهوری اسلامی " اعلام کردند. پس از این ادعاها، محسن مخملباف با انتشار بیانیه یی که در شماره ۱۲ مرداد روزنامه سلام درج شد، فاش کرد که دستور اجازه فروش فیلم های او به اسرائیل را میرسلیم وزیر وقت فرهنگ و ارشاد اسلامی صادر کرده است. بیانیه تند و تیز مخملباف و سپس اطلاعیه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در پاسخ به اظهارات او که در روزنامه سلام ۱۹ مرداد چاپ شده، حاکی از آن است که حق با مخملباف است و حکومت ملاها به غیر از رابطه نظامی با اسرائیل، رابطه هنری نیز با این کشور دارد!

ن . ا .

بیانیه محسن مخملباف در مورد نمایش فیلم هایش در جشنواره اورشلیم

بنده ضمن تکرار مطلب خود مبنی بر این که آقای میرسلیم وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در مرداد ۱۳۷۳ در دفتر وزارتی خود در حضور هشت نفر از سینماگران و مسئولان سینمایی وقت اجازه فروش فیلم های ایرانی را به اسرائیل دادند، اسامی هشت نفر آقایانی را که در جلسه حضور داشتند اعلام می کنم:

از مسئولان سینمایی وقت: آقای مهدی فریدزاده (معاونت سینمایی)، آقای حسین حقیقی (مدیر عامل بنیاد فارابی)، آقایان علیرضا شجاع نوری و محمد اطیابی (مسئولان واحد امور بین الملل فارابی) و از فیلمسازان: آقایان کیانوش عیاری، عباس کیارسمی، ابراهیم فروزش و بنده.

پیش از آنکه مطلب خود را مبنی بر دستور فروش فیلم های ایرانی به اسرائیل توسط آقای میرسلیم به مطبوعات ارسال کنم به مسئولان تحت فرمان ایشان گفتم که به آقای میرسلیم هشدار بدهید چنانچه به بیانیه های پر از ادعای مبارزات ضدصهیونیستی اما خلاف حقیقت خود ادامه دهند، من حقیقت ماجرا را به اطلاع مردم می رسانم. ایشان پاسخ دادند در آن صورت آقای میرسلیم تکذیب خواهند کرد تا به حیثیت شان لطمه نخورد. من گفتم به ضرورت آشنایی وزیر فرهنگ و هنر یا فرهنگ و هنر کاری ندارم، چرا که به ما ثابت شده است که می توان حتی آقای میرسلیم متخصص احتراق ماشین و موتور را هم به سمت وزیر و فرهنگ و هنر منصوب کرد و آب هم از آب تکان نخورد. اما دیگر بعید می دانم ایشان علیرغم ضرورت وجود حداقل "تقوا و راستگویی" که لازمه هر وزیری است، حقیقتی را که هشت شاهد زنده دارد کتمان کنند و حتی اگر خود را در مقابل

وجدان خویش و روز قیامتی که بدان معتقدند شرمسار نمی بینند چگونه ممکن است رویشان بشود که از این به بعد با دروغی که گفته اند با آن هشت شاهد زنده ماجرا رو به رو شوند.

آقای میرسلیم واقعا پست و مقام دنیای فانی تا این اندازه ارزش دارد؟ تا آن جا که هم در مقام و پستی که شایسته آن نیستید قرار بگیرید و هم برای حفظ آن پست دروغ بگویید و سانسور بی دلیل راه بیاندازید.

خاطر مبارکتان هست؟ در جشنواره سال ۱۳۷۴ آقای اسلامی یکی از مدیران شما به در منزل ما آمدند که فیلم گبه جایزه بهترین فیلم سال را گرفته و آقای میرسلیم در تالار منتظرند تا تشریف بیاورید و از دست ایشان جایزه بگیرید. پاسخ دادم بنده از دست سیاستمداران جایزه نمی گیرم چرا که در عمده موارد توسط ایشان از هنرمندان سوء استفاده شده است و همان بهتر که اهل هنر از اهل سیاست پرهیز کنند و گفتم: "هنر ایران در طول تاریخ خود درباری بوده است، پس کی باید هنر ایران از دربارها فاصله بگیرد؟" و نیامدم و شما مجبور شدید پخش مراسم مستقیم اعطای جوایز را عوض کنید که دستی که با جایزه تطمیعی خود سوی ما دراز می کنید روی هوا معلق نماند و مثلا حفظ آبرو کرده باشید و از عصبانیت آن روزتان ابتدا تا مدت ها فیلم گبه را توقیف نگه داشتید و دوستانتان مکرر به من گفتند چون از دست آقای میرسلیم جایزه ات را نگرفتی نتیجه اش توقیف فیلم نون و گلدون است. آقای میرسلیم پست و مقام در دنیای فانی تا این اندازه ارزش دارد؟"

اطلاعیه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

ماجرای نمایش فیلم های محسن مخملباف فیلمساز شایسته ایرانی در فلسطین اشغالی نباید و نمی تواند تبدیل به اختلاف این فیلمساز با وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بشود. جناب آقای میرسلیم این اعتقاد قلبی را دارند که آثار هنری ما در هر جای عالم در معرض تماشای علاقمندان قرار بگیرد، می تواند به عنوان اقدامی مؤثر باعث شناساندن ارزش های انقلاب بزرگ اسلامی شود. اظهار نظر کلی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی درباره نمایش فیلم های فرهنگی در هر جای دنیا بر همین مبنا بوده است. آقای محسن مخملباف مانند هر فیلمساز دیگری با استفاده از رویه های حقوقی بنیاد سینمایی فارابی امتیاز فیلم هایشان را به یک شرکت خارجی فروخته اند و این شرکت که منافع خود را می جوید، آن فیلم ها را در اسرائیل به نمایش گذاشته است. این اقدام نباید به یک جمله کلی از وزیر ارجاع شود و از آن بهره برداری سیاسی به عمل آید، بلکه به آن چه که همه در آن مشترک اند باید پرداخت و آن انزجار از اسرائیل است، به خصوص این عمل در زمانی صورت می گیرد که این حکومت بی هويت جسارت را به جایی رسانده که به بالاترین مقدسات مسلمانان جهان اهانت کرده و لذا همزمان با وزیر متعهد فرهنگ و ارشاد اسلامی، شایسته است کارگردان دل سوخته ایرانی بی تفاوت نباشد و فریاد اعتراض خود را مبنی بر مخالفت خود با نمایش هر فیلمی و هر حرکت فرهنگی دیگر به وسیله این غاصبان بی وطن و پرده در اعلام دارد و اجازه ندهد شیاطین زمان به بهره برداری های نابجا مشغول باشند.

آیا جهان بینی ولایت فقیه ربطی

به اسلام دارد؟

کسب علم و تکامل به طرف علم مطلق که خود خداست ، مسئولیت هر فردی ، چه زن و چه مرد می باشد . بنابر این ولایت فقیه بعنوان یک نظریه ای که چهار چوب قانونی آن را سلسله مراتب ، تمرکز و انحصار تشکیل می دهد ، در ضمیمه با یونیورسالیسم یا توحید اسلامی بوده و نمی تواند اسلامی باشد .

۲- تقلید

بر اساس قوانین اسلامی که حتی خود طرفداران این نظریه (ولایت فقیه) هم قبول دارند ، در اصول دین که پایه های جهان بینی اسلامی هستند ، هیچگونه تقلیدی مجاز نیست . به این معنی که در توحید ، نبوت و معاد ، نه تنها تقلید مجاز نیست ، بلکه حرام نیز هست . مثلاً اگر مسلمانی با تقلید از مجتهدی یا هر فرد دیگری ، به خدا ، معاد و رسالت محمد (ص) اعتقاد داشته باشد ، ایمان او درست نبوده و رد می باشد. در اعتقاد به اصول اسلامی ، هر کسی باید با تفکر و اندیشه خود به مرحله اعتقاد رسیده باشد . حال با توجه به اینکه تقلید در اصول حرام می باشد، چگونه می توان گفت که در فروع (فعالیت های اجتماعی و اسلام عملی) باید تقلید کرد؟ به ویژه اینکه همیشه فروع چه از نظر محتوی و چه از نظر فهم ، ساده تر از اصول می باشد . از این رو نه تنها در فروع هم مانند اصول تقلید جایز نیست ، بلکه حرام نیز هست . برای همین هم هست که در اسلام :

۱- اعتقاد به هرگونه ولی غیر از خدا مانند تار عنکبوت سست و بی بنیاد معرفی شده است . (۴۱ - ۲۱ \ سوره ۲۹ آیه ۴۱)

بنابر این ولایت فقیه بعنوان یک نظریه ای که چهار چوب قانونی آن را سلسله مراتب ، تمرکز و انحصار تشکیل می دهد ، در ضمیمه با یونیورسالیسم یا توحید اسلامی بوده و نمی تواند اسلامی باشد .

۲- هر انسانی خود رسالت فعالیت برای اهداف خلقت انسان را گرفته است (۲۸-۳) .

۳- پیامبران به عنوان افرادی برتر از خلیفه ، امام ، ولی امر، رئیس جمهور و نخست وزیر ، کارشان پیامبری یا رسالت است نه حکومت بر مردم (۱۴۴-۳) .

آنها حتی اجازه ولایت و سیطره بر کفار را نیز ندارند (۲۲-۲۱ ، ۸۸) .

۴- تنها شیوه تصمیم گیری مورد قبول در اسلام ، شورای توحیدی می باشد (۳۸-۴۲) . از این رو محمد (ص) حتی در جنگ ها یعنی حساس ترین و سری ترین لحظات ، با تمامی مجاهدین ، چه مرد و چه زن ، مشاوره کرده و تنها یک رای داشت . در موارد بسیاری نظیر جنگ احد در اقلیت بود و در نتیجه تصمیم شورا بر خلاف نظر او .

۵- بهترین مردم آنهایی هستند که به نظرات مختلف گوش داده و بهترین را خود انتخاب می کنند ، اینها کسانی هستند که خدا آنها را هدایت کرده و از خردمندان هستند (۱۸-۳۹) . از این رو می بینیم که هدایت خدا و شاخص

تئوری اجتهاد و ولایت فقیه پدیده ای است که در صدر اسلام وجود نداشته و بعدها مانند بسیاری چیزهای دیگر از جمله وجود افرادی به عنوان روحانی ، به اسلام اضافه شده است . این موضوع را می توان از سه زاویه مورد بررسی قرار داد :

الف - اسلام چیست ؟

ب - مسلمان کیست ؟

پ - چه نوع رابطه ای بین انسان ها را می توان اسلامی دانست ؟

این بحث را با دو موضوع دیگر یعنی :

ت - آیا این مطالب ایده آلیستی هستند ؟

ث - آیا برنامه های تکاملی لیبرالیسم غرب ، مارکسیسم و آنارشیزم ، دراز مدت تر از اسلام است و می توانند اسلام را رد بکنند؟

از خود واژه اسلام شروع می کنیم :

الف - اسلام چیست ؟

۱- تعریف اسلام :

اسلام از ریشه سلم (حالت چهارم فعل) یعنی تسلیم شدن که خود از ریشه سلم (ریشه نخستین و اصلی فعل) به معنی سلامتی ، کامل بودن و امنیت می باشد . و چون این تسلیم ، تسلیم شدن به خدا هست ، بنابر این اسلام یعنی تسلیم شدن به خدای سلامتی ، خدای امنیت و خدای کمال . خدا صفات بسیاری دارد ، از جمله آزادی مطلق ، علم مطلق ، کمال مطلق و ... حال با توجه به اینکه اولاً :

خدا پدیده ای انسانی و یا چیز مادی نیست ، و نیز با توجه به اینکه ریشه واژه اسلام ، سالم بودن ، کامل بودن و امنیت داشتن می باشد ، تسلیم خدا بودن چه معنی خواهد داشت ؟ به نظر نگارنده ، اسلام به معنی پیروی از آزادی مطلق برای سلامتی ، امنیت و کمال ، پیروی از علم مطلق برای سلامتی ، امنیت و کمال و پیروی از کمال مطلق برای سلامتی ، امنیت و کمال ، خواهد بود .

لازم به یادآوری است که پیروی از آزادی مطلق همراه با شورای توحیدی می باشد . هیچکدام از این مشخصات اسلام و مسلمان بودن ، اشاره ای به تقلید یا ولایت فقیه ندارد . از طرف دیگر ، سیستم قوانین اسلامی به خاطر یونیورسالیستی (توحیدی) بودن ، هیچگونه سلسله مراتب ، تمرکز و یا شیوه انحصاری را تأیید نکرده و تمامی فعالیت های سیاسی ، اقتصادی ، علمی و غیره را وظیفه همگانی می داند . به این معنی که فعالیت برای حقوق انسانی افراد اجتماع وظیفه تمامی انسانها می باشد . فعالیت برای عدالت اقتصادی و برای ایجاد مساوات وظیفه هر فردی بوده و

خردمندی ؛

الف - در شنیدن نظرات مختلف و

ب - انتخاب خود فرد می باشد نه در تقلید و دنباله روی. مسلمانان هستند افرادی که در رشته های مختلف بهتر از دیگران می دانند (اولوالامر). " اسوه حسنه " ، و شیوه کار اینها طبق قانون اساسی اسلام ، رسول خدا و شیوه کار و عمل او در رابطه با امت ، یعنی پیامبری می باشد.

۳- مسئولیت هر فرد حتی به وزن یک اتم

در تقلید فرد مقلد ، نقشی در فکر و تصمیم گیری مرجع ندارد ، در نتیجه مسئولیت خوبی و بدی عمل متوجه تصمیم گیرنده می شود . حالا اگر مرجع تصمیم بدی بگیرد، چرا فرد دیگری بنام مقلد که هیچ نقشی در فکر و تصمیم گیری نداشته ، مجازات شود و مثلاً به جهنم برود ؟ این روش عین بی عدالتی و عامل بازدارنده و فلج کننده تفکر و ارزیابی و در نتیجه پیشروی و کمال است . برای همین است که در اسلام ، هر فردی مستقیماً مسئول کارهای خود حتی به وزن یک ذره و اتم می باشد (۸-۱۹۹،۷).

ولایت فقیه ، حاکمیت - استقلال فکری فرد - و در نتیجه تفکر و تعقل را از او گرفته ، عاملی ضد آزادی اندیشه و تفکر و در نهایت حامل ایده های ضد تکاملی و ضد اسلامی می باشد .

عاملی ضد آزادی اندیشه و تفکر و در نهایت حامل ایده های ضد تکاملی و ضد اسلامی می باشد .

۶- موقعیت و شأن انسان در خلقت

انسان به عنوان خلیفه خدا در روی زمین خلق شده و از این رو همه افراد مسئول کلیه کارهای خود می باشند . قرآن در مقابل آنهایی که (نظیر طرفداران تز ولایت فقیه) معتقد به عدم توانایی مردم برای چنین وظیفه ای هستند ، رهبری سیاسی و وراثت اقتصادی را به همین ضعیف پنداشته شده ها می دهد (۵-۲۸) . نظریه مستضعفین را برای اولین بار دکتر شریعتی مطرح کرده است .

۷- هدف خلقت انسان در قرآن

الی الله المصیر

مصیر با (ص) یعنی توسعه و ترقی و در نتیجه الی الله المصیر یعنی توسعه و تکامل به سوی خدا . مشخصات خدا چیست ؟ خدا ، آزادی مطلق ، علم مطلق ، کمال مطلق و غیره می باشد . پس هر کس و هر ایده ای که مانع از توسعه و رشد انسان به طرف آزادی مطلق ، توسعه و ترقی انسان به طرف علم مطلق ، توسعه و پیشروی انسان به طرف کمال مطلق شود ، ضد تکاملی ، ضد هدف خلقت انسان و در نتیجه ضد اسلامی می باشد .

ب - مسلمان کیست ؟

یک مسلمان عبدالله است ؛ یعنی پرستنده الله است . الله کیست ؟ همچنانکه گفته شد ،

۱- قبل از هر چیز او پدیده ای انسانی نبوده و نخواهد بود. بدین جهت نه تنها هیچ چیز مادی بلکه هیچ فرد یا گروه و یا حتی تمامی بشریت را نمی توان پرستید و منبع الهام و تصمیم گیری قرار داد . از این رو خدا هر انسانی را خلیفه خود خوانده و سلطه هر انسانی بر انسان یا گروه های انسانی دیگر را رد می کند ، خواه این حکومت ؛

الف - به نام دیکتاتوری که در آن فرد یا گروه حاکم تصمیم گیرنده و مردم کاره ای نیستند . و

ب - چه به نام دموکراسی مستقیم لیبرالی و یا آنارشیستی که وجود ندارند ، بلکه حضور مستقیم هر فرد در تصمیم گیری ها با هدف فهمیدن قوانین خلقت و در نتیجه وارد شدن در ماورای مخلوقات مادی یعنی دنیای خالق می باشد. از این رو نه تنها جایی برای حکومت دیکتاتوری فردی و گروهی و حکومت نمایندگان مردم (دموکراسی غیر مستقیم) وجود ندارد ، بلکه جایی برای دموکراسی مستقیم (قوانین غیر از قوانین خلقت که ساخته انسان باشد) وجود ندارد .

اسلام آزادی عمل کامل را به هر فردی داده ولی تا وقتی که انسان قانون خلقت را نفهمیده و به آن عمل نکند ، وارد جامعه امت نشده و راه او راه توحید نخواهد بود . این موضوع در مبحث مربوط به یکی از " دینامیک های تکاملی " در همین نوشته ، بیشتر باز خواهد شد . بدین ترتیب راه برای آشنایی با علم مطلق و پراکتیک و عمل برای توسعه به طرف کمال مطلق باز است . این راهی است که قانون اساسی اسلام نشان می دهد. و سپس می گوید :

۴- مخاطبین در قرآن

همچنانکه قبلاً ذکر شد ، عنوان بالاترین فرد در اسلام رسول یا پیامبر می باشد که وظیفه اش رسالت یا پیامبری است . طبق قوانین اسلامی این رسول حتی در مورد کفار نیز هیچگونه مسئولیت ، ولایت و سیطره ای ندارد و اساس بر، لا اکره فی الدین می باشد . از این رو ، مخاطبین در اکثریت قاطع آیات قرآنی با کلماتی نظیر: ای کسانی که ایمان آورده اید ، هر کسی ، یا پس هر کسی و غیره به صورت جمع و همگانی ذکر شده اند . از این رو در هیچ جای قرآن قانون دولتی که بخواهد ایجاد تمرکز قدرت در فردی بکند وجود ندارد . بدین جهت مخاطب بعد از پیامبران ، هیچ فرد یا گروه خاصی نظیر خلیفه ، امام ، مجتهد و یا ولی فقیه نیستند ، بلکه همچنانکه گفته شد ، مخاطبین عمدتاً کل بشریت هستند . این یونیورسالی یعنی توحیدی و همگانی بودن ، خود دلیلی دیگر بر رد رابطه ای بنام تقلید می باشد ، چراکه هر فردی مسئول اعمال خویش است .

۵- نفی نادانی

اصولاً تقلید در تضاد با تعقل و تفکر است که در نهایت نشانه جاهلیت می باشد . همچنانکه می دانیم اولین کار اسلام نفی جامعه جاهلی و جاهلیت بعنوان مشخصه اصلی آن بود. اسلام ، نادانی را نشانه کفر و عقب ماندگی دانسته و مردم را به خدا که علم مطلق ، شعور و عقل مطلق می باشد دعوت می کند . ولایت فقیه ، حاکمیت - استقلال فکری فرد - و در نتیجه تفکر و تعقل را از او گرفته ،

بهترین مردم آنهایی هستند که به حرف های مختلف گوش می کنند و برترین آن را خود انتخاب می کنند . اینها اولوالباب یعنی صاحبان و متخصصین بازکننده درهای مشکلات هستند و چنین افرادی را خدا هدایت می کند . در قبول و رد این جهان بینی هیچ اجباری نیست (لااکراه فی الدین) . از این رو هر انسانی ، هر ملتی و همه بشریت مسئول موقعیت خوب و بد خود هست و هستند .

پ - چه رابطه بین انسانی اسلامی است ؟

با توجه به موارد یادشده بالا اسلام جامعه و مجموعه انسانی آن را به نام امت شناخته که در آن بالاترین فرد عنوانش رسول بوده و نقش و میزان قدرت او رسالت می باشد . ساختار ، شیوه کار و هدفی که مفهوم رسالت دارد، نه تنها نقطه مقابل ولایت فقیه است بلکه حتی با هیچ مفهوم دیگری مانند خلیفه ، امام (بین مسلمانان نه اسلام و قرآن) پادشاه ، رئیس جمهور و نخست وزیر قابل مقایسه نیست ، چراکه تمام این عنوان های رهبری ، ساختار ، شیوه کار و هدف عملی پشت مفاهیم شان با رسالت فرق دارد .

برای مثال ، مفهوم رئیس جمهور ، علیرغم انتخابی بودنش ، چه در ساختار اجتماعی ، چه در عمل و چه هدف آن ، ریاست ، حاکمیت و... می باشد . ولی رسول ، نه در ساختار ، نه در شیوه کار یعنی رسالت و نه در هدف از رسالت یعنی رشد و تکامل انسان ها به طرف خدا یعنی آزادی مطلق ، علم آفریننده آفرینش و کمال مطلق ، با آن تشابهی دارد . نقش رسول در رابطه با امت به عنوان جامعه و انسان هایی که در آن زندگی می کنند مثل یک پستی است که نامه ای را از کسی می آورد و به کسی می دهد و هیچ عامل تصمیم گیرنده ای ، نه در محتوای پیام و نه در شیوه عمل و عکس العمل گیرنده ، نیست . ولی همین پستی در مسائل اجتماعی نظر و یک رای خودش را دارد . محمد (ص) نیز بیش از همین یک رای را نداشت . تصمیمات در شورای توحیدی گرفته می شد که در آن او فقط یک رای داشت . چراکه رسالت او از یک طرف ابلاغ این موضوع بود که انسان خلیفه خدا در زمین بوده و هدف از خلقت او تکاملش به سوی آزادی ، علم و کمال مطلق بوده و از طرف دیگر ، این کمال ها بدون عمل تک تک افراد و بدون شرکت در شورای تکاملی توحیدی میسر نخواهد بود . از این روست که خدا هر فردی را مسئول کار خویش حتی در حد یک ذره و اتم قرار داده است . بنابراین و بر اساس :

۱- خلیفه بودن انسان ها در خلقت

۲- هدف از خلقت انسان ، یعنی حرکت به سوی کمال مطلق ، تنها رابطه انسانی و اجتماعی مورد قبول ، رابطه دوجانبه فعال یعنی (اینتر اکتیو) و رابطه تکاملی دو جانبه یعنی (اینتر پرفکشنال) می باشد .

با توجه به موارد یادشده در سه قسمت الف ، ب و پ ، ولایت فقیه و تمامی ولایت های دیگر انسانی مانع رشد ، تکامل و ترقی انسان ها بوده که در نتیجه ، ضد تکاملی و در تضاد با هدف خلقت انسان می باشند و هیچگونه ربطی به اسلام ندارند . چراکه طبق قرآن تنها ولی ، خدا بوده و

ولی ها و ولایت های انسانی مانند تارها و خانه عنکبوت سست و بی بنیاد هستند . در این جهان بینی اولوالامر چیزی جز فرد آگاه تر در رشته خود نیست . با توجه به اینکه محمد (ص) به عنوان بالاترین فرد و به عنوان آگاه ترین و بهترین نمونه مسلمان بودن فقط رسول بود و کارش رسالت ، هیچ انسان دیگری منجمله اولوالامر نمی تواند مقام و فونکسیون [کارکردی] بالاتر از محمد (ص) داشته باشد. با توجه به نکات گفته شده ، امت جامعه ای است نه تنها با مفهومی برتر از دمکراسی و پلورالیسم غربی بلکه برتر از دمکراسی مستقیم ایده آلی لیبرالی و دمکراسی مستقیم سوسیالیستی آنارشیستی که در نهایت تکاملش به نام جامعه کمونیستی و بی طبقه تبلور می یابد .

ت - آیا این نوشته ها ایده آلیستی و غیر قابل رسیدن می باشند ؟

به نظر نگارنده خیر . این مطلب را من با ۶ دینامیک مختلف تحول انسان و جامعه انسانی ، بررسی کرده ام که یکی از آنها را به صورت مختصر در اینجا معرفی می کنم.

در این جهان بینی اولوالامر چیزی جز فرد آگاه تر در رشته خود نیست . با توجه به اینکه محمد (ص) به عنوان بالاترین فرد و به عنوان آگاه ترین و بهترین نمونه مسلمان بودن فقط رسول بود و کارش رسالت ، هیچ انسان دیگری منجمله اولوالامر نمی تواند مقام و فونکسیون [کارکردی] بالاتر از محمد (ص) داشته باشد .

تحولات جوامع و تغییرات روابط اجتماعی به طرف توحیدی (یونیورسالی) شدن

برخلاف این نظر جهانی که با گذشت زمان و وارد شدن در دوره های کامل تر علمی ، تکنولوژیکی و روابط اجتماعی بازر ، بشریت بیشتر و بیشتر از اسلام جدا می شود ، من به عکس این مطلب معتقدم . چگونه ؟

۱- قبل از هر چیز من مانند بسیاری دیگر مسئله اسلام و مسلمانان را دو موضوع کاملاً جدای از هم می دانم و کل تاریخ مسلمانان بعد از رسول خدا را فاصله گرفتن از اسلام می دانم (افرادی نظیر علی (ع) ابوذر و سلمان بودند و می خواستند که اسلام رسالتی را دوباره برقرار کنند . ولی موفق نشدند.) چرا که به جای حاکم بودن خدا یعنی آزادی مطلق ، علم مطلق و کمال مطلق ، غیر خدا یعنی ضد آزادی ، ضد علم و ضد کمال در دنیای اسلام حاکم شد و هم اینک نیز چنین می باشد .

۲- برای شناخت اسلام باید در وهله اول ، ساختار و شیوه کاری را که این ساختار معرفی می کند (فونکسیون) و جهتی را که هدف این دو است ، شناخت . نگارنده این نکات را در نوشته های دیگری در مورد جهان بینی مختلف -لیبرالیسم غربی ، مارکسیسم ، آنارشیسم و اسلام - به صورت مقایسه ای بررسی کرده است که بعداً معرفی خواهد

شد. و اما چگونه با گذشت زمان و دور شدن از آغاز اسلام، رشد علم و تکنولوژی و غیره به جای دور شدن از اسلام به آن نزدیکتر می شویم؟

دینامیک تحولات اجتماعی: جامعه برده داری

پس از اخراج انسان از بهشت که جامعه ای توحیدی بود، روابط انسانی و اجتماعی افراد رشدی منفی را آغاز کرد، که اوج آن جامعه برده داری بود. دو قطب اصلی این جامعه یکی اقلیت ناچیز ولی صاحب قدرت "برده دارها" بودند و دیگری اکثریت قاطع یعنی "برده ها" که نه تنها صاحب چیزی نبودند بلکه اختیاری بر جان خود هم نداشتند. معروف ترین جامعه دوره برده داری "دولت شهر" آن می باشد که منبع الهام دمکراسی برای غرب می باشد (البته نه کل آن). شیوه رهبری این "دولت شهر" معروف به دمکراسی مستقیم می باشد. ولی چیزی که باید بر آن تاکید کرد این است که این دمکراسی فقط برای حدود ۶ هزار تن از مردان یونانی یا برده داران بود. در مقابل حدود ۸۰ تا ۱۰۰ هزار برده حتی هیچ حقی بر جان خود هم نداشتند. زنان این برده داران و آنهایی که خارجی حساب می شدند جزو شهروندان به حساب نمی آمدند. بهترین معرف این جوامع برده داری در زمان قبل از میلاد فیلم اسپارتاکوس و قیام برده های رومی علیه رومیان می باشد. در این جامعه غیر انسانی برای مثال قوی ترین این برده ها به عنوان گلاباتور باید با شیرهای درنده می جنگیدند و یا یکدیگر را می کشند تا اهالی رم لذت ببرند.

در حالیکه وجدان عمومی و رشد فکری بشریت برده داری را پشت سر گذاشته بود، تا اوایل همین قرن، این رابطه ضد انسانی در ایالات متحده وجود داشت؛ وجود سیاه پوستان آفریقائی در این کشور و فیلم "ریشه ها" بهترین منعکس کننده این شرایط ضد بشری می باشد.

اسلام و جامعه مدینه

در قرن ششم میلادی خدا برای آخرین بار از طریق رسولی اقدام به بیدار نمودن بشر نمود. اسلام با نقی سلطه هر انسانی بر انسان دیگر او را نماینده خود در زمین قرار داد و هر گونه حکومتی بر او چه به نام دیکتاتوری، چه به نام دمکراسی غیر مستقیم و چه به نام دمکراسی مستقیم لیبرالی و آنارشیستی، را رد کرده و سیستمی بر اساس "صراط مستقیم" گذاشت که در آن هر گونه دنباله روی سیاسی، اقتصادی، علمی و غیره ریشه کن شود. اولین گروه هایی که به اسلام روی آوردند، بردگان و زنان بودند، چراکه اسلام می گفت نه تنها شما ارزشی کمتر از صاحبان قدرت ندارید بلکه شما نماینده خدا در روی زمین هستید. و باید علیه برده داران، اریستوکرات ها و جامعه مردسالاری که از نشانه های بارز حکومت شیطان و شرک در مقابل توحید (یونیورسالیسم)، یعنی آزادی مطلق، علم مطلق، و کمال مطلق، مبارزه کنید. برای مثال بلال و سلمان فارسی جزو بردگانی بودند که به وسیله مسلمانان خریده و آزاد شده و از رهبران این انقلاب بودند. زنان برای اولین بار می شنیدند، نه تنها از دنده چپ مرد خلق نشده اند بلکه حالت بر عکس می باشد. بدین معنی که

اولین نشانه خلقت انسان مونث بوده و از او جنس مذکر خلق شده است (۱-۴). به علاوه آنها بالاترین ارزشی را که می توان تصور کرد یعنی (نمایندگی خدا را در زمین) یافته اند. ارزشی که نه تنها قبل از اسلام بلکه بعد از آن تا به حال یعنی حتی در اواخر قرن بیستم نداشتند و ندارند. از این رو نه تنها زنان برده و تحت ستم، بلکه زنان دیگر و حتی دختر ابوسفیان رهبر برده داران، اریستوکراتها و سیستم پدرسالاری، جزو این گروندگان بودند. زنی را که اسلام خلیفه خدا کرده بود، امروزه حتی حق طلاق را از او گرفته اند. زنی را که نه تنها اسلام در عصر برده داری ارثی برای بیمه اقتصادی (تنها او) و همزمان شریک و صاحب اختیار در کل سهم مرد قرار داده بود، با تفسیرهای کاملاً مخالف اسلام، فقط نصف سهم مرد را به او دادند. متأسفانه جوامع مسلمانان این همه ارزش ها را به فراموشی سپرده و امروزه یا حافظ سنت های غیر اسلامی پیشینیان هستند و یا طرفداران شرق و غرب. جامعه مدینه به صورت پراکنزی در تاریخ انسانی است که برای الهام از ساختار، شیوه عمل و جهت تکامل، باید به آن اندیشید.

جامعه فئودالی

وجدان عمومی و رشد فکری بشریت به پیشروی خود ادامه داد و پس از فراز و نشیب هایی به جامعه فئودالی رسید. دو قطب اصلی این جامعه یکی اقلیتی بسیار محدود به نام فئودال که قدرت را در دست داشت و اکثریتی بدون هیچگونه نفوذ در روابط اجتماعی یعنی کارگران کشاورزی بودند. فرق اساسی و اصلی با جامعه قبلی در این بود که دیگر صاحبان قدرت در کلیت مالک جان کارگران خود نبودند ولی وابستگی شدید اقتصادی بین آنها وجود داشت.

جامعه صنعتی

وجدان عمومی و رشد فکری بشریت، پس از پشت سر گذاشتن جامعه فئودالی و پادشاهی ها و امپراطوری های مستبد وارد جامعه صنعتی شد. از مشخصات عمده این جامعه "غیرشخصی" و خود مختار، بودن قوانین و بوروکراسی و دولت و حکومت در مقابل افراد با نفوذ اجتماعی، سنن و آداب گذشتگان و مذهب بود. ساختار قدرت که در جامعه برده داری بر اساس رابطه برده دار - برده، جامعه فئودالی بر اساس رابطه فئودال - کارگر کشاورز بود، در جامعه صنعتی در چهارچوب "دولت ملی" و یا دولت مدرن قرار گرفت که تبلور مادی - این مفهوم غیر طبیعی، مجرد و ساخته منطق و شعور ایجادکنندگان آن - بوروکراسی بود.

اساس این ساختار غیر شخصی و غیر مذهبی بر سه اصل: سلسه مراتب (هیرارشی)، متمرکز کردن (سنترالیزیشن) و انحصاری کردن (مونوپولیزیشن) بود و امروزه نیز همین هست.

سؤال اساسی که در اینجا و در این مقطع زمانی که ما در آن زندگی می کنیم، یعنی اواخر قرن بیستم مطرح می شود این است که: آیا بشریت به آخر مسیر توسعه خود رسیده و جهان بینی غربی و سیستم اجتماعی او آخرین مرحله تکامل است؟ جواب به وضوح نه است، چرا که

بشریت الان دو "شمارش منفی" را شروع کرده یکی روزهای باقی مانده از قرن بیستم و هزاره دوم برای شروع هزاره سوم و دیگری شمارش منفی سقوط "دولت ملی" لیبرالیسم غربی، با وارد شدن در جامعه اطلاعاتی، که با ایجاد شدن (ویرجوال ورلد) دنیای مجازی و برداشتن موانع زمانی و مکانی (ریپل ورلد) یا دنیای واقعی، ساختار اجتماعی از یک طرف به سمت (گلوبالیزیشن) یا جهانی شدن مسائل اجتماعی و از طرف دیگر (ایندیویدوالیزیشن) یا انفرادی کردن به معنی امکان قدرت حضور و عمل هر فردی در سطح ملی و جهانی، در حال منسوخ کردن آخرین مرحله لیبرالیسم غرب می باشد.

ث - آیا برنامه های تکاملی لیبرالیسم غرب، مارکسیسم و آنارشیزم دراز مدت تر از اسلام است و میتوانند اسلام را رد بکنند؟

بر اساس سیستم های ارزشی و قوانین اجتماعی لیبرالیسم غربی، مارکسیسم و آنارشیزم نمی توان اسلام را ارزیابی کرد، چراکه اساس این ایدئولوژی ها بر نکات زیر بنا شده است:

الف- شعور انسانی و شرایط مادی و تجربی اجتماعی می باشد.

ب- شعور انسانی و بازتاب عملی و مادی آن یعنی شرایط اجتماعی انسان ها، هر دو نسبی و در نتیجه کامل نبوده و قابل منسوخ شدن بوده، هست و خواهد بود.

همچنانکه جوامع پیشین شده اند، از این رو:

۱- لیبرالیسم غربی با چهارچوب اجتماعی دولت ملی به عنوان آخرین ساختار اجتماعی قابل تصور برای آن، با وارد شدن در جامعه اطلاعاتی و جهانی شدن (گلوبالیزیشن) "شمارش منفی" سقوط آن شروع شده است.

۲- مارکسیسم و آنارشیزم، نه تنها در گذشته بلکه در حال و در جامعه کمونیستی و بی طبقه آینده خود نیز استدلالشان بر شرایط مادی اجتماعی و انسان بنا شده است که هر دوی اینها تا ابدیت نیز نسبی خواهند بود. و این نسبی بودن در مقابل کمال، که در اینجا از طریق (دینامیسم توسعه جوامع) انجام می گیرد، دلیل بر منسوخ بودن آنها چه در گذشته و چه در حال و چه در جامعه کمونیستی و بی طبقه آینده، می باشد. این استدلال نه بر اساس مسائل نظری و فلسفی بلکه بر اساس قانون غیر قابل تغییر: دینامیسم تحول جوامع به جلو و منسوخ شدن جوامع پیشین می باشد. مثال های تجربی آن منسوخ شدن جامعه برده داری به وسیله فئودالی، و فئودالی به وسیله صنعتی و شروع شمارش منفی سقوط جامعه صنعتی بوسیله جامعه اطلاعاتی و و در صورت ایجاد شدن جامعه کمونیستی و بی طبقه مارکسیستی و آنارشیزمی نیز سقوط آن به وسیله جامعه بعدی بی برو برگرد خواهد بود.

این منسوخ شدنها و منسوخ کردن ها، تا ایجاد جامعه توحیدی (یونیورسالیستی) که در آن هر انسانی چه زن و چه مرد، خلیفه خدا باشد، ادامه خواهد داشت. با استقرار جامعه توحیدی و ساختار و فونکسیون بر اساس "صراط مستقیم"، بشریت در شرایطی قرار خواهد گرفت، که به خاطر نفی آن از بهشت اخراج شد. و از اینجاست که

"الی الله المصیر" به وسیله صراط مستقیم، راه اصلی خود را یافته و حرکت انسان به طرف خدا یعنی آزادی مطلق، علم مطلق، کمال مطلق و غیره تا بی نهایت ادامه خواهد داشت. این راه از طریق تمامی مخلوقات طبیعی غیر مادی نظیر نفس و روح، و مادی مانند خود ماده، گیاه، حیوان و انسان خواهد بود. با استناد به نکات یاد شده نه تنها ایدئولوژی های یاد شده برنامه های تکاملی "دراز مدت تر" از اسلام ندارند بلکه با اسلام قابل مقایسه نبوده و نمی توانند آن را رد کنند.

جمع بندی اینکه:

- ۱- نه تنها ولایت فقیه بلکه هر ولایت دیگری - غیر از ولایت خدا و خلافت توحیدی (یونیورسالیستی) همه مردم با هم - اسلامی نبوده و اسلام آن را به تار و خانه عنکبوت تشبیه کرده و آن را سست و بی اساس می داند.
- ۲- آنچه که در اینجا ذکر شده، نه تنها ایده آلیستی نیست بلکه بر اساس (دینامیسم تحول اجتماعی) می باشد.
- ۳- لیبرالیسم غرب، مارکسیسم و آنارشیزم برنامه های تکاملی دراز مدت تر از اسلام ندارند و در پروسه تحول نسل های آینده انسانی به طرف کمال، خیلی زود از نظر اعتباری (والیدیته) از بین خواهند رفت.

"جوهر توحید" به اعتبار اندیشه ای که کارآمد است، مساوت و مسئولیت مشترک و آزادی است. دولت، از لحاظ اسلام، کوششی است برای آنکه این اصول هئالی به صورت نیروهای زمانی - مکانی درآید، و در یک سازمان معین بشری متحقق شود. تنها به این معنی است که حکومت در اسلام حکومت الهی است، نه به این معنی که ریاست آن با نماینده ای از خدا بر روی زمین است که پیوسته می تواند اراده استبدادی خود را در پشت نقاب هنزه بودن از عیب و خطا مخفی نگاه دارد... به این اعتبار، هر حکومت که تنها بر پایه تسلط بنا نشده باشد، و هدف آن تحقق بخشیدن به اصولی عالی هئالی باشد، حکومت الهی است."

علاجه محمد اقبال لاهوری

حکمت برتر

جمازه با گام های منظم و بلند رو به مدینه پیش می رود، سر خود را بالا و کمی متمایل به سمت چپ نگاه داشته، گویی با یک چشم راه را بررسی می کند و با چشم دیگر سوار خود را که با اشاره فرمان می دهد که گاه به راست و گاه به چپ منحرف گردد، بدین ترتیب امکان دیده بانی وسیع تر برای سوارکار به وجود می آید: رد پای جمازه در مسیر ماریج، فقط لحظاتی بر شن های روان باقی می ماند و به سرعت محو می گردد. هر از گاه سوار، جمازه را به توقف وامی دارد و بر بلندای کوهان او، راست می ایستد، قامت رشید او بر ارتفاع جمازه، برج دیده بانی را تکمیل می نماید، از دو چشمه باز دستاری که بر سروصورت پیچیده، با چشمان تیزبین همچون شاهین، کران تا کران اقیانوس رمل را از نظر می گذراند و چون اطمینان می یابد که همه چیز عادی است نواله ای (۱) به دهان رفیق راهوارش می گذارد و به راه ادامه می دهد. این توقف و بررسی تکرار و تکرار می گردد... و ناگاه در پهنه سوزان آفتاب که توده های لرزان هوا، چشم را به خطا وامی دارد و برای تشنگان صحرا سراب می سازد، از دور، در آنجا که زمین و آسمان فصل مشترک دارند، توهم رنگ باخته سایه ای نظرش را جلب می کند. در کشش این فریب، آسمان را واری می کند، اما آسمان خشک و خسیس صحرا از لکه ای ابر دریغ دارد. در آنجا که سنت حاکم بر بیابان تحمل مردار را هم ندارد، این چیست که بر بودن و ماندن پای می فشارد؟! و حال کنجکاو است که بر او شتاب می بخشد و به میزانی که پیش می رود هاله مات و لرزان کنارتر می رود و در ناباوری سوارکار پیکر یک انسان نمودار می گردد. جمازه را متوقف ساخته و خود با احتیاط نزدیک می شود. آه خدای بزرگ چه می بینم، این چه رؤیای نابه هنگام است که مرا در بر گرفته؟ به چشم هایش باور ندارد و به درک خود از پیرامونش لحظاتی شک می کند، مجددا نگاه می کند، اشتباه نکرده و آنکه چنین آرام خفته است همسر محبوب ترین بنده خداست. ام المومنین که زیراندازش بیابان بی کران، رواندازش آسمان بی پایان، زیر آفتابی که حتی خزندگان صحرا از یورش سوزانش به عمق خاک پناه می برند. مرد جوان نگاهش را از تابلو باشکوهی که از ترکیب آسمان و صحرا و آفتاب و یک بانوی خفته تنها، به وجود آمده و هنوز نوازش نسیم بیابان رنگ خاک را بر او می افشاند، لحظه ای برمی گیرد و مردد می ماند که به پاسداری بپردازد و پایان کار نقاش را... ولی این انتخابی است که با مسئولیت او مطابقت ندارد، و درنگ را جایز نمی داند، با صدای زنگ وار خود به رسول خدا درود می فرستد. نیازی به تکرار نیست تا متن این منظره جا به جا شود و عایشه از جای برمی خیزد، در جستجوی صدا به اطراف نظر می اندازد... مادرم، آسیمه مباش. من صفوان هستم. و عایشه اطمینان

می یابد. صفوان جوانی است که به دین خدا و رسول او عشق می ورزد و محمد او را به علت شهامت، تیزی و تیزهوشی برگزیده است، با فاصله سپاه را دنبال کند تا چنانچه دشمن به تعقیب پرداخته است، عافل نماند. بعلاوه چنانچه در مسیر راه چیزی باقی مانده است، همراه بیاورد... و این بار این گوهرگرانفردی بر جای مانده که رسول خدا در او آرامش می یابد و هر گاه سنگینی رسالت قامتش را می فشرد، سر بر زانویش می گذارد، عایشه او را نوازش می دهد، به او لبخند می زند و از شکیبایی و چشمه های امید استقامت سخن می گوید.

عایشه و صفوان هر دو از اینکه سکوت صحرا جا به جا شود، دریغ دارند و کلام در کام، صفوان جمازه را برای عایشه آماده می سازد و خود از جلو، به راه می افتد. گام هایش سریع و پیوسته است و پیش از آنکه پیشگامان سپاه دروازه مدینه را بکشایند، به صفوف آخرین پیوند می خورند. عبدالله ابن ابی، سر کرده منافقان حاضر است، نگاه مسموم خود را بر عایشه و صفوان پرتاب می کند و لبخند می زند، اشاراتی بین او و چند نفر ردو بدل می شود و پیش از آنکه قدم عایشه، دروازه شهر را لمس کند، خناسان فضای مدینه را آلوده می سازند، شایعه به هر جا می دود و چون سگ ها همه را گاز می گیرد، روابط عایشه و صفوان نقل محافل می شود و با روایتی آنچنانی... هر کس به ذوق و سلیقه خود آن را رنگ و لعاب می دهد. تنها کسی که از این سروصدا غافل و برکنار است خود عایشه می باشد که شتابان به خانه رفته و مشتاقانه برای پذیرایی از همسرش آماده شده است تا از او بشنود که در نبرد بنی مصطلق، اسطوره ها و ارزش های جدید چگونه به وجود آمده اند و دلاوری های مردان خدا چگونه سرنوشت را دگرگون ساخته است، و راه را برای گام های فیروزمند آینده هموار ساخته است. اما انتظار طولانی می شود و محمد با تاخیر وارد می شود عایشه پیش می دود و به رسول خدا درود می فرستد؛ ولی نگاه پیامبر بر او سنگین است و بر خلاف معمول او را با نام رسمی اش عایشه و نه "حمیرا" مورد خطاب قرار می دهد و می گوید: خدا ترا نجات دهد، یثرب در باره تو چه می گوید؟ و سکوت و سکوت. عایشه تکان می خورد و در انتظار شنیدن بیشتر ساکت می ماند، لحظاتی می گذرد و عایشه طاقت چنین حضور سنگینی را ندارد، لب هایش به حرکت در می آید و برای رفتن پیش پدر و مادر اجازه می خواهد، رسول خدا با علامت موافقت سر تکان می دهد.

ابوبکر یار صدیق و وفادار پیامبر و همسرش از فتنه ای که فضای یثرب را آلوده ساخته است، سخت اندوهگین و نگاهشان بر دخترشان ترحم آمیز و پر استفهام است و او را در جریان آنچه در کوچه های شهر می گذرد قرار می دهند. دیدار پدر و مادر بعض را در گلوی عایشه می ترکاند و گریستن بی پایان آغاز می گردد، گریه ای صمیمانه و به همین جهت کنترل ناپذیر. ریزش اشک و هق هق پی در پی و فغان درد تهمت، یزای سخن گفتن را سلب کرده است. سرانجام بریده بریده چنین می گوید: نه چندان دور از مدینه سپاه به علت گرمای توفنده از رفتن باز می ماند و

رسول خدا امر به توقف و استراحت می دهد. من از هودج خارج شدم و به گردش پرداختم و به منظور رفع نیازی از کاروان دور شدم. در مراجعت متوجه شدم که گردن بدم نیست و بدان فکر که در حین گردش از گردنم افتاده است، مجدداً از کاروان دور شدم، این بار در بازگشتم سپاه رفته بود، در مسیر به تعقیب پرداختم ولی چون اثری از آن نبود به جایی که قبلاً اتراق کرده بودیم بازگشتم، بدان امید که کسانی در جستجویم مراجعت خواهند کرد، همانجا نشستم. خستگی زیاد موجب شد که خواب بر من مستولی گردد، موقعی بیدار شدم که شنیدم کسی به رسول خدا درود می فرستد، گوشه‌های جلبابم (۳) را زیر گردن گره زدم و دیدم صفوان به انتظار ایستاده است، بین ما کلامی ردو بدل نشد و او مرا تا پیوستن به کاروان همراهی کرد.

رسول خدا باید بر شیوه معمول نتایج غزوه بنی مصطلق را برای مردم بازگو نموده و به محاسبه پردازد و غنائم را تقسیم کند، ولی اهالی یثرب گویی به ناگاه تغییر کرده‌اند و گوش به فرمان شایعات طوری رنگ عوض کرده‌اند، که داستان گوساله سامری و روی آوردن قوم بنی اسرائیل را برای پرستش آن پس از نجات از ظلم فرعون تداعی می کند. پیامبر مردم را اندرز می دهد، آنها را از تهمت زدن و عذاب الهی بر حذر می دارد و از اعتماد خود به عایشه و صفوان سخن می گوید، ولی سیل بهتان و شایعه همچنان خروشان به پیش می رود.

زنان و مردان مهاجر و انصار نگرانند و مبهوت، و از خود سوال می کنند: آخر چرا؟ و چرا باید چنین حادثه‌ای برای محبوب خدا که محبوب آنهاست پیش آید؟! خدا که برای رسول خود و مؤمنان جز خیر نمی خواهد. پس چرا این بار شر بر خیر پیروز شده است؟ آنهايي که بر دین خود استوارترند گریبان خود را می گیرند و از خود می پرسند چه گناهی مرتکب شده‌اند که عواقب آن، دامن پیامبرشان را گرفته است؟ و آنها که هنوز پایه‌های ایمانشان لرزان است دچار تردید شده‌اند. نکند که حرکت ما بر حق نیست و نکند که راه بر خطا می رویم؟ و . . .

آنها که بهتان را از زبان یکدیگر می گیرند و با زبان های خود چیزی را که بدان علم ندارند دامن می زنند، نهندارند که خطای سهل و قابل اغماض مرتکب شده اند، حاشا که بار پذیرش شایعه و انتشار آن به همان میزان سنگین است که بار تهمت سازان. بهتان و انتشار آن نهادن پای در جای پای شیطان است.

محمد پیگیرانه برای آشکار شدن حقیقت تلاش می کند و به هر اقدامی که منطقی است دست میازد ولی دوست ندارد با هر کسی در این پیش آمد سخن گوید، مگر همانها که در حریم خانواده اش می باشند. نظر اسامه فرزند زید (۴) همان نونهالی که در خانه محمد پرورش یافته را در مورد عایشه جويا می شود. اسامه پاسخ می دهد، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، تاکنون از عایشه جز عفت و طهارت ندیده است. بریره کنیز عایشه نیز چنین نظری دارد. ولی این هر دو نظر،

ضمن برهان روشن بر بی گناهی عایشه از بار بهتانی که جامعه مسلمین بدان گرفتار آمده است، چیزی نمی کاهد. رسول خدا رو به داماد و نزدیک ترین یاورش علی ابن ابیطالب می کند و با نگاه از او مشورت می طلبد. علی که جز به توفیق نهضت و پیروزی دین خدا به چیزی نمی اندیشد، بدون اینکه نظر منفی به عایشه داشته باشد، می گوید: ای رسول خدا، در برومند شدن نهال اسلام زنان و مردان بسیاری ایشار کرده‌اند و فدا شده‌اند. پیامبر با شنیدن همین یک جمله، اندیشه علی را تا انتها می خواند و هشدار می دهد: ای علی، آنها که در راه دین خدا ایشار کرده‌اند و به حیات جاوید دست یافتند، به تیر دشمن به شهادت رسیدند، نه به تیر تهمت. خداوند دینی به ما ارزانی داشته که حیات یک نفر را برابر حیات بشریت قرار داده و نابود کردن یک نفر را مساوی نابود کردن تمام بشریت. تیر تهمت حیات بخش نیست که نابود می سازد.

پیامبر از عمق رنج می برد، شب ها خواب به چشمش راه ندارد و به آسمان خیره می شود و منتظر است. از اینکه سرنوشت نهضت زیر سؤال قرار گرفته است، سخت نگران است. نهضتی که در میدان های کارزار شرکت را به عقب رانده و در هم شکسته است، اکنون به مخاطره افتاده است. شرک با تاکتیک جدید به میدان آمده است و فتنه بهتان را بر بال های شایعه به پرواز در آورده است که مرزها در می نوردد و سنگرها را اشغال می کند.

در عین حال پیامبر به حمیرایش دل بسته است. او را دوست دارد، به او می اندیشد و آرزو دارد بار دیگر، طنین صدای او گوشش را نوازش دهد.

در این ایام دشوار و طولانی گویی آسمان هم به کار وحی خاتمه داده است، یامنتظر مانده است که بهتان و شایعه تمام هستی خود را به نمایش بگذارد. سرانجام پیامبر تصمیم می گیرد که به دیدار عایشه برود و شاید در مذاکره مستقیم راهی گشاده شود. وارد منزل ابوبکر می شود، بلافاصله این خبر همه جا پخش می گردد و مدینه یکپارچه چشم به خانه ابوبکر می دوزد و هر کسی منتظر است تا سرنوشت، در بیت ابوبکر که همیشه مظهر برکت بوده است، تعیین گردد. ابوبکر و همسرش به رسول خدا درود می فرستند و در گوشه ای آرام می گیرند. عایشه ساکت است و آماده شنیدن.

ای عایشه حرف بز و از آنچه گذشته است پرده بردار. اگر گناهی مرتکب نشده‌ای، خداوند رحمان به زودی بی گناهی ترا آشکار خواهد کرد و اگر آلوده‌ای در پیشگاه خداوند به توبه برخیز که توبه پذیر و مهربان است.

عایشه رو به پدر و مادر از آنها می خواهد که جواب رسول خدا را بدهند. ولی هر دوی آنها ساکت باقی می مانند و تکلیف روشن است که عایشه به تهایی باید مسئولیت دفاع در برابر فتنه را به عهده بگیرد: عایشه با آهنگی که شباهتی به صدای حمیرا ندارد ولی با بیانی محکم، تیز و استوار و پر طنین چنین می گوید: سخن گفتن من چیزی را حل نمی کند، چنانچه واقعیت بی گناهی خود را تشریح کنم با فضای تار و فتنه آلود یثرب کسی گفته‌ام را تصدیق نخواهد کرد و اگر اتهام را پذیرا شوم، دروغی را قبول

کرده ام که خدای بزرگ بر دروغ بودن آن آگاه است و در آن صورت همه مرا تصدیق خواهند کرد... خیر. خیر ای رسول خدا، به خدای رحمان زیر بار توبه ای که دروغ را تصدیق کند، نخواهم رفت.

هنوز عایشه کلام خود را پایان نرسانیده بود که دانه های درشت عرق بر پیشانی رسول خدا پدیدار گشت و حریم وحی او را در خود فرو برد. این بار آهنگ وحی کوبنده، تند و عتاب آمیز است. آیات یازدهم تا بیست و ششم سوره نور، چون رگبار فرو ریخت. آنگاه پیامبر از خلوت خویش چشم گشود، به روی عایشه نگرست، تبسم کرد و گفت ای حمیرای من بی گناهی تو بر همگان بشارت باد و به سرعت از خانه ابوبکر بیرون آمد تا آنچه را دریافته است ابلاغ کند.

و چکیده آن ابلاغ اینک:

خطاب آیات همگانی و از اینکه جامعه، بهتان برساخته منافقان را پذیرفته و آن را دامن زده است، کسی را از مسئولیت مستثنی نمی کند و هشدار می دهد: آنجا که جامعه از ناهنجاری رنج می برد، کسی حق ندارد گریبان خود را از آن برکنار دارد. ابتدا روی سخن با مؤمنان است که چرا شکیبایی را پاس نمی دارند و بدون تحلیل و شتاب زده با پیش داوری به استقبال حوادث رفته و آنها را منفی و تعبیر به شر می کنند و اندیشه نمی نمایند که حکمت برتری در راه است؟ و چرا آن هنگام که ماجرا را شنیدند گمان نیک نبرده و به همان گونه که پیش آمده بود از عایشه و صفوان نپذیرفتند؟ در حالی که مفتریان قادر به ارائه گواهان نبودند. سپس خطاب به همگان: آنها که بهتان را از زبان یکدیگر می گیرند و با زبان های خود چیزی را که بدان علم ندارند دامن می زنند، نپندارند که خطای سهل و قابل اغماض مرتکب شده اند، حاشا که بار پذیرش شایعه و انتشار آن به همان میزان سنگین است که بار تهمت سازان. بهتان و انتشار آن نهادن پای در جای پای شیطان است. بدین ترتیب فتنه پراشویی که شکل گرفته بود، به حاشیه رانده شد و فسادی که در عمق جامعه نهان شده بود، به متن آمد و این شرط انذار است.

پی نوشت ها:

- ۱- گرده غذای شتر، که در سفرهای طولانی صحرا، سوار به فواصل معین بر دهان مرکوب خود می گذارد و بدین ترتیب وقت توقف غذا خوردن حیوان صرفه جویی می شود.
- ۲- حمیرا، به معنی سرخ مو، نامی است که رسول خدا به عایشه داده بود که موهای خرمایی رنگ داشت و در حریم خانه به کار می برد.
- ۳- جلباب پیراهن و لباس فراخ، و نیز به چارقد بزرگ و مقنعه هم گفته می شود.
- ۴- زید فرزند حارثه از اشراف شام بود که سرنوشت او را به غلامی به خانه خدیجه آورده بود. خدیجه پس از ازدواج با محمد(ص)، او را به شوهرش هدیه کرد. حارثه برای آزاد کردن فرزندش به سراغ آنها آمد. محمد و خدیجه هر دو موافق بودند ولی زید ترجیح داد پیش آنها بماند. محمد او را آزاد کرد و زیدبن محمد نامید. زید عاشقانه در راه خدا خدمت کرد و عاقبت در جنگ موته در مقام فرماندهی به شهادت رسید.

اخبار و گزارش های خبری (خارجی)

کشف بقایای جسد چه گوارا پس از ۳۰ سال

در ماه ژوئن سال جاری، اسکلت ارنستو چه گوارا در نزدیکی یک فرودگاه در یک منطقه جنگلی در ۲۴۰ کیلومتری شهر سانتاکروز، در مرکز بولیوی کشف گردید و پس از انتقال به کوبا، طی تشریفات ویژه بی در منطقه بی کوهستانی واقع در شرق هاوانا - جایی که پایگاه چریک ها در حمله نهایی آنها علیه دیکتاتوری باتیستا در سال ۱۹۵۸ بود و چه گوارا خود رهبری آن عملیات و پایگاه را بر عهده داشت -، به خاک سپرده شد. چه گوارا که هنگام شهادت ۳۹ ساله بود، علاوه بر اینکه یک انقلابی بزرگ به شمار می رفت، پزشک، عکاس، شاعر و نویسنده نیز به شمار می رفت. او از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۵ به عنوان وزیر صنعت و رئیس بانک مرکزی کوبا به خدمت مشغول بود.



آخرین تصویر از جسد بی جان چه گوارا

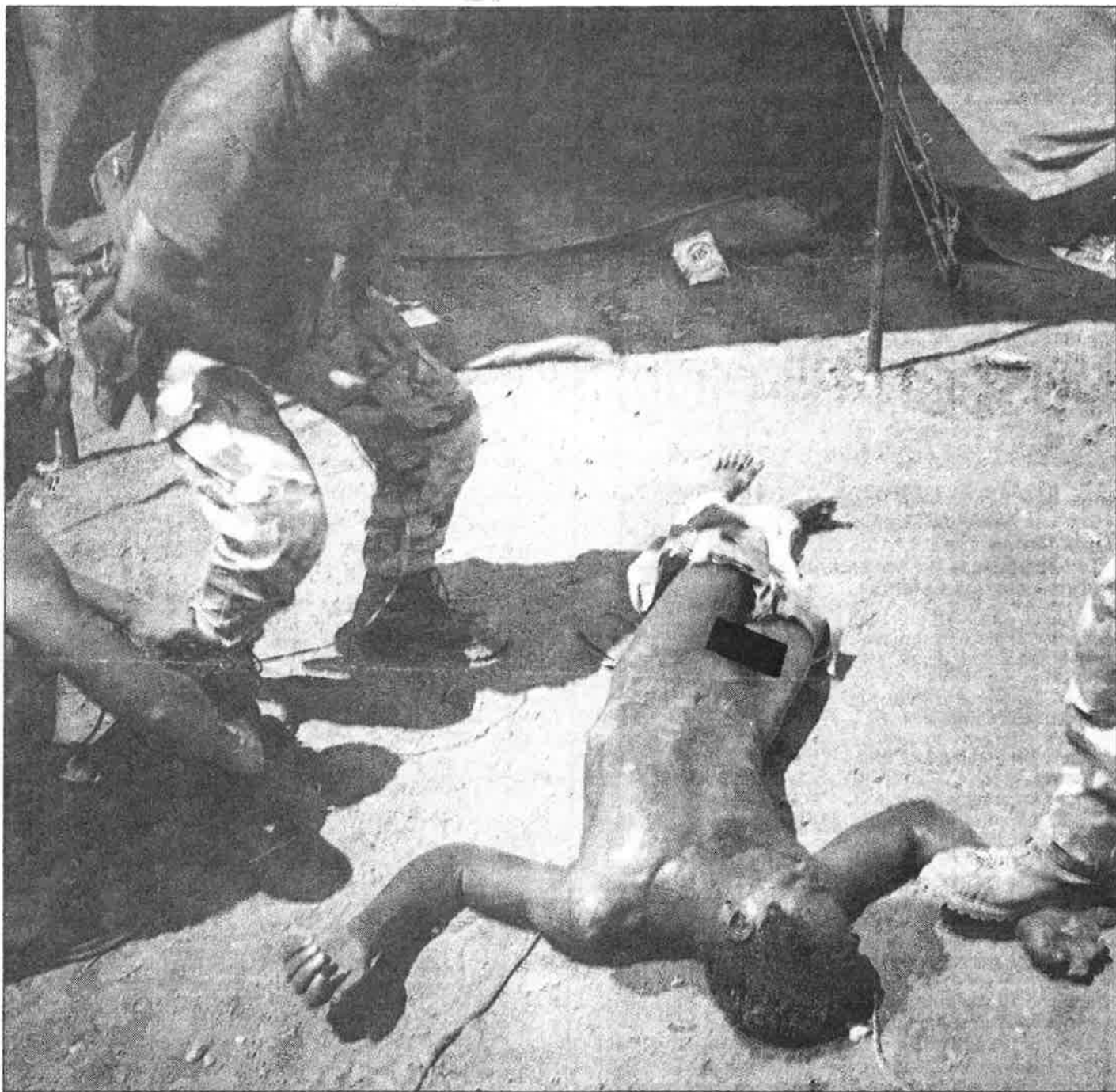


اسکلت کشف شده چه گوارا

شکنجه توسط سربازان وابسته به سازمان ملل متحد!

طی سال های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۴ شایعه شکنجه توسط سربازان وابسته به سازمان ملل متحد در سومالی به گوش می رسید ،

مایکل پاترونو ، عکاس و تنها شاهد ماجرا ، خود از سربازان وابسته به سازمان ملل متحد محسوب می گردیده است . و عکس هایی را که در سال ۱۹۹۳ گرفته بوده است ، چهار سال پیش خود محفوظ نگاهداشته بود ، تا سرانجام به این نتیجه می رسد که آنها را در معرض افکار عمومی قرار دهد . او می گوید چنین اعمالی همانند غذای روزانه به طور



مرتب انجام می شده است . بنا به گفته او که در مطبوعات ایتالیا درج گردیده است ، " سومالیایی های زندانی به وسیله شوک های الکتریکی ، و آتش سیگار مورد شکنجه قرار می گرفتند . آنها را پس از عریان کردن ، طوری مورد ضرب و شتم قرار می دادند که خونین می شدند . از اعمال دیگر پرتاب آنها به سمت سیم های خاردار بوده است . " سومالیایی ها ، خود پیش از این سربازان آمریکایی ،

بدون اینکه بتوان آن را اثبات نمود . اما اکنون ... تصاویر حقایق را بازگویی می کنند: یک جوان سومالیایی به طور عریان بر زمین افتاده است و سربازان سازمان ملل ، سیم های متصل به الکتریسیته را به نقاط مختلف بدن او از جمله آلت تناسلی اش وصل کرده اند . آنها در حالی به او شوک الکتریکی وارد می کنند که او در زیر آفتاب سوزان آفریقا بیهوش بر زمین افتاده است .



مادر ترزا در سن ۸۷ سالگی درگذشت

مادر ترزا بیشتر عمر خود را به عنوان راهبه زندگی کرد و همه اوقات خود را صرف کمک و حمایت از بیماران رو به مرگ، فقرا و بی سرپرستان نمود. او به خاطر فعالیت های انسان دوستانه اش جایزه صلح نوبل را در سال ۱۹۷۹ دریافت کرد و بدین ترتیب به شهرتی جهانی دست یافت و جاودانه شد. او که آلبانیایی تبار بود، پس از اینکه به تابعیت کشور هند درآمد، فعالیت های خود را به سرپرستی و حمایت از مستمندان و بیماران رو به مرگ معطوف داشت و چندین مریض خانه برای آنها ساخت. هم اکنون بیش از پنج هزار راهبه در ۶۰۰ شعبه مؤسسه خیریه یی که بنیانگذار آن مادر ترزا بود، در کشورهای مختلف مشغول به کار هستند.

مادر ترزا به دلیل مواضع شدیداً سنتی و کاتولیکی خود، منتقدینی نیز داشت که مواضع وی را "ارتجاعی" ارزیابی می کردند و دیدگاه های وی را درباره سقط جنین که آن را "مترادف با قتل" می دانست، و معتقد بود که "زنان در خانه بمانند و مردان به کارهای اساس بپردازند، زیرا آنها برای چنین کارهایی خلق شده اند"، رد می کردند.

در مراسم به خاک سپاری او بیش از یک میلیون نفر از مردم کلکته و شخصیت های سیاسی و بین المللی شرکت داشتند.

کانادایی، بلژیکی، پاکستانی و هندی را به انجام چنین اعمالی متهم کرده بودند.
مایکل پاترونو که خود ایتالیایی است، عکس هایی را هم که از این وقایع گرفته است، مربوط به سربازان ایتالیایی وابسته به سازمان ملل می باشد.
منبع: روزنامه سوئدی اکسپرسن ۱۲ ژوئن ۱۹۹۷، صفحه ۱۶

وضعیت بحرانی کودکان در آمریکا

هر روز به طور متوسط ۱۶ کودک در آمریکا توسط اسلحه گرم به قتل می رسند. این موضوع در ارائه نتیجه تحقیقات سالانه مؤسسه خیریه "بنیاد دفاع از کودکان" بیان گردید. طبق این تحقیقات، تعداد کودکانی که در آمریکا به قتل می رسند، به تنهایی دوازده برابر بیشتر از مجموع تعداد کودکانی است که در ۲۵ کشور صنعتی دیگر کشته می شوند.

این گزارش همچنین نشان می دهد که به طور متوسط، در هر روز ۶ کودک در آمریکا دست به خودکشی می زنند؛ و چیزی نزدیک به حدود ۳۱۶ کودک به طور روزانه به جرم خشونت دستگیر می شوند.

این بنیاد مسائل دیگری را نیز در رابطه با نادیده گرفتن حقوق کودکان و رفاه آنان مطرح می سازد:

هر روز ۷۸۸ نوزاد زیر وزن معمولی به دنیا می آیند و ۱۷۸۸ نوزاد دیگر در حالی چشم به جهان می گشایند که از هرگونه امکانات بهداشتی و درمانی مناسب محروم هستند. همچنین روزانه ۸۵۲۳ کودک یا مورد تهاجم و تجاوز قرار می گیرند و یا بی کس و کار به حال خود رها می شوند و این در حالی است که حدود ۱۰۰۰۰۰ کودک در آمریکا بی خانمان و آواره هستند.

منبع: روزنامه سوئدی "گوتنبرگ پست" (یوته بوری پستن)، ۱۴ مارس ۱۹۹۷، ص ۲۸



جوانان فلسطین همچنان به مبارزات خود علیه اشغالگران ادامه می دهند.

ماجرای گروگان گیری در سفارت ژاپن



نستور سرپا رهبر چریک های مستقر در سفارت ژاپن

آنها مهربان بودند

ویکتوریا سالاس با دو فرزند خود در یک آپارتمان کوچک در شهر لیدینگو در سوئد زندگی می کند. همسر او در یک زندان ویژه زندانیان سیاسی "خطرناک" و "مجرم" در پرو محبوس می باشد و به جرم "خیانت" به کشور به حبس ابد محکوم گشته است. او نگران وضع همسر خود که بیمار است و مورد شکنجه قرار می گیرد، می باشد.

شبی که به چریک های مستقر در سفارت ژاپن حمله شد و آنها به قتل رسیدند، او تمام شب را گریست. او هرگز چهره فوجی موری را که به جشن و پایکوبی مشغول بود، فراموش نمی کند. از نظر او فوجی موری یک قاتل به شمار می آید.

ویکتوریا سالاس بیشتر چریک هایی را که به قتل رسیدند، می شناخت و با دو تن از آنها دوست بود. او حتی نستور سرپا رهبر ۴۳ ساله چریک ها نیز می شناخت. چرا که شوهر خود او نیز یکی از رهبران چریکی توپاک آمارو بود. او می گوید: "آنها بچه های مهربانی بودند. همه آنها مایل بودند که این ماجرا به طور صلح آمیزی حل و فصل شود. دوستان من می خواستند همه گروگان ها را آزاد کنند. آنها هرگز نمی خواستند کسی به قتل برسد."

او از فوجی موری متنفر است و می گوید: "برای او کشتن انسان شادی آور است. بدین ترتیب او چهره حقیقی خود را اکنون به طور عریان نشان داده است."

ویکتوریا سالاس هرگز نمی تواند به پرو بازگردد. زندگی مشترک وی با یکی از رهبران جنبش چریکی، برای او "جرمی" معادل ۳۰ سال زندان را دربردارد.

در تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۹۶، ۱۴ تن از چریک های وابسته به توپاک آمارو به رهبری نستور سرپا، سفارت ژاپن در لیما پایتخت پرو را محاصره کرده و جشن تولد امپراطور ژاپن را به هم ریختند و کلیه افراد شرکت کننده در آن را که متجاوز از ۵۰۰ نفر بودند را به گروگان گرفتند.

چریک ها که به تدریج گروگان های خود را آزاد کردند، تنها ۷۲ نفر را به عنوان گروگان تا آخرین لحظات پایان این ماجرا در اختیار خود داشتند. این گروگان گیری ۱۲۶ روز ادامه یافت. طی این مدت تلاش های گوناگونی به عمل آمد تا ماجرا به نحو صلح آمیزی حل شود. چریک ها که شرط آزادی گروگان ها را، رهایی رفقای زندانی خود از زندان های فوجی موری دیکتاتور پرو اعلام کرده بودند، همواره با سماجت این دیکتاتور ژاپنی تبار مواجه می شدند. چریک ها بعضی از ساعات روز را به بازی فوتبال اختصاص داده بودند. آنها ۴ به ۴ یا ۵ به ۵ با گلوله توپی بزرگی که از پرده ساخته بودند، در ساعت مشخصی به بازی فوتبال مشغول می شدند. مأمورین امنیتی که میکروفن ها و فرستنده های بسیار ریزی را از طریق وسائل مورد نیاز، به سفارت منتقل کرده بودند، توانسته بودند، اطلاعاتی را از داخل سفارت به دست آورند. آنها طی این مدت شروع به کندن تونل هایی در اطراف سفارت کردند و در هنگام عملیات از طریق بلندگوهای بسیاری که در نزدیکی سفارت کار گذاشته بودند، به پخش موزیک پرداختند تا سر و صدای مربوط به عملیات تونل سازی را خنثی سازند. این موضوع از سوی بسیاری از رسانه ها و حتی خود چریک ها به مثابه یک جنگ روانی علیه آنها ارزیابی شد. با این همه چریک ها در یک مورد نسبت به عملیات تونل سازی هشدار داده بودند. اما این موضوع تکذیب شده بود. در خلال این مدت تعدادی از نیروهای زبده پرویی به آمریکا فرستاده شدند تا در یک دوره آموزش عملیات ضد چریکی پنج هفته ای شرکت کنند.

در تاریخ ۲۲ آوریل ۱۹۹۷، ۱۴۰ سرباز عملیات خود را علیه ۱۴ چریک مستقر در سفارت ژاپن آغاز کردند. آنها با در نظر گرفتن زمانی که چریک ها مشغول به بازی فوتبال بودند، از طریق تونل ها حمله خود را آغاز کردند. تعدادی از چریک ها از همان آغاز به قتل رسیدند. سربازها حتی به ۴ چریک جوان که دست هایشان را به علامت تسلیم بالا برده بودند نیز رحم نکردند و آنها را کشتند. و این در حالی بود که چریک ها به هیچ یک از گروگان ها آسیبی نرسانده بودند. به جز یک تن از گروگان ها که بر اثر رگبار گلوله ها در جریان عملیات زخمی شده و سپس بر اثر حمله قلبی درگذشته بود، تنها دو سرباز کشته شدند. به گفته برخی از گروگان های آزاد شده، رفتار چریک ها با آنها بسیار انسانی بود و نستور سرپا فرمانده گروه را به خاطر رعایت حقوق گروگان ها مورد ستایش قرار دادند.

توزیع درآمد در ایران، یک مقایسه تاریخی و بین‌المللی

ی - علوی، از دانشگاه استکهلم

معضل توزیع درآمد و ثروت در جوامع بشری امر تازه‌ای نیست، قدمت آن به قدمت تاریخ بشر است، بطوری که می‌توان گفت که بشر از همان ابتدای اندیشه کردن بدان پرداخته است. بی‌جهت نیست که در آثار بسیاری از فلاسفه غرب از افلاطون و ارسطو گرفته تا مارکس و مارکوزه و هابرماس بدان پرداخته شده است.

فلاسفه ایرانی و مسلمان نیز کم یا زیاد، از زوایای مختلفی، به این موضوع پرداخته‌اند. جبری مسلکان شرقی، فقر و غنی در جامعه بشری را به تقدیر ازلی و ابدی نسبت داده و هیچ حیلتی را برای رهایی از آن متصور ندیده‌اند. برخی دیگر نابرابری را ویژگی عالم ممکنات و ناشی از حرکت و تراحم در جهان ماده می‌دانند.

نظریه پردازان روشن‌بین و از جمله نوگرایان موحد گرچه انکار نمی‌کنند نابرابری در تحلیل نهایی از خصوصیات عالم ممکنات و حاصل تراحم در عالم ماده و شکست و بست این مرتبه از مراتب وجود و نقصانهای آن است ولی با الهام از آیه ۳۴ سوره ابراهیم، آنجا که می‌گوید: (پروردگارتان) هر آنچه (بدان نیاز دارید) آنرا طلب کرده‌اید به شما عرضه داشته است و شما قادر به شمارش نعمتهای خدا نخواهید بود، ولی انسان ستمگر و ناسپاس است، نابرابری در عرصه عدالت توزیعی و اقتصادی را مولود عملکرد نظامهای اجتماعی و اقتصادی می‌بیند و نه تنگناهای مادی.

در اقتصاد امروز، بخش قابل توجهی از مطالعات، مصروف چگونگی و چرایی توزیع نابرابر درآمد شده است. اهمیت مطالعه بروی توزیع درآمد برای دانش اقتصاد تنها به علایق این علم خاص به این موضوع، خلاصه نمی‌شود بلکه سایر علوم نظری و عملی دیگر نیز بدان علاقه‌مند هستند. در حوزه سیاست نظری و عملی مسئله از آن جهت اهمیت می‌یابد. نابرابری توزیع درآمد معمولاً به عنوان یکی از انگیزه‌های انقلابات و تحولات سیاسی قلمداد می‌شود. در مختصری که خواهد آمد سعی می‌شود به فشرده‌گی و ایجاز به نظرگاه‌های مختلف در باب توزیع درآمد اشاره‌ای شود.

نظرگاه فلسفی

برابری یا نابرابری استفاده از مواهب طبیعی و امکانات، از قدیم یکی از موضوعات مورد بحث فلاسفه، سیاست‌شناسان و اقتصاددانان بوده است. در مباحثه‌ها، فلاسفه نظرگاه‌های مختلفی در مورد برابری فرصتهای استفاده از مواهب زندگی و امکانات اجتماعی عرضه می‌کنند^(۱). هر یک از این نظرگاه‌ها سعی دارد تا با استدلال اغلب، فلسفی و با دست یازیدن، به اصلی جهان شمول برای خود مشروعیت کسب نماید.

مثلاً یک نظرگاه که بسیار قدیمی نیز هست، چنین استدلال می‌کند که نابرابری در توزیع فرصتهای استفاده از مواهب زندگی و امکانات اجتماعی، حاصل نابرابری افراد انسان در طینت یا خلقت و ظرفیت فیزیکی و روانی آنها است که بسیار متنوع و مختلف است و بنابراین، این نابرابری امری طبیعی است و لذا پذیرفتنی.

در مقابل این نظرگاه، دیدگاه دیگری وجود دارد که با رد مقدمه استدلال

دسته اول، نتیجه‌گیری مبتنی بر آنرا نیز ابطال می‌کند.

این دیدگاه معتقد است که انسانها در خلقت و ظرفیت فیزیکی و روانی برابری و افزون بر این دارای ارزش یکسان هستند و در نتیجه می‌بایست از امکانات زندگی جمعی به یکسان بهره‌برند.

دسته سوم اما، برخلاف دیدگاه دوم معتقدند هرچند ظرفیت فیزیکی و روانی انسانها در نظام هستی کاملاً برابر توزیع نشده ولی این بدین معنا نیست که امکانات زیستی در زندگی اجتماعی الزاماً می‌بایست نابرابر توزیع شود.

بنابراین این دیدگاه رابطه‌ای بین کمیت و یا کیفیت تواناییهای فرد و حقوق فرد در توزیع امکانات اقتصادی و اجتماعی نمی‌بیند.

در متون دینی گرچه انسانها از نظر توانایی و ظرفیت فیزیکی یکسان شمرده نمی‌شوند ولی مشغله دین اساساً نابرابری ظرفیت فیزیکی نیست. تاکید در ادبیات دینی بروی برابری ارزشی انسانها است. همچنین برخلاف پیشین مادی اصولاً توزیع امکانات اقتصادی در پیش دینی تابعی از ظرفیت مادی افراد نیست بلکه انسانهای هم ارز و هم ارزش، صرف نظر از جایگاه اجتماعی، سن و جنسیت می‌بایست به نحوی که شایسته آنها است، فرصت استفاده از امکانات اقتصادی و اجتماعی را به یکسان داشته باشند.

تاکید دین تنها بر عدالت و قسط نیست بلکه مرحله برتر نسبت به مساوات مد نظر آن است و آن به زبان دین احسان نام گرفته است. قسط کسب و یا اعطای حقوق مساوی و بنابراین عدالت توزیعی است در حالی که در احسان افراد بطور داوطلبانه حتی از حقوق خود برای تعادل بیشتر اقتصادی و اجتماعی صرف نظر می‌نمایند.

در قرآن آمده است: "ان الله یامر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی القربی و الیتیمی" یعنی به راستی خداوند به عدل و احسان و ادای حق خویشان فرمان داده است و از ناشایستی و ناپسند باز می‌دارد (۹۰ نحل).

به عقیده اغلب مفسرین منظور از احسان مرتبه‌ای بالاتر از عدل می‌باشد.

هرچند در پیش دینی تاکید بروی اقدامات قانونی و تضمینهای اجرایی در مورد اعمال قسط و عدالت کم نیست ولی محور اندیشه دینی در برخورد با مسئله عدالت و قسط خود آگاهی، فداکاری و عمل عاشقانه و داوطلبانه می‌باشد. چراکه عمل آگاهانه و عاشقانه جمعی در استقرار قسط و عدالت و از آن بالاتر احسان، خود، ارزش است. بنابراین اساس اندیشه دینی در مورد معضل عدالت و قسط اقتصادی بر یک تعالی فرهنگی و بلند مدت تاریخی استوار است تا مقررات خشک و بخشنامه ای.

بنابراین گرچه دین مرزهای بسیار روشنی از عدالت اقتصادی را از نظر حقوقی و اجرایی ترسیم می‌کند ولی مرزهای عدالت بسیار فراتر از تضمینهای قانونی و الزامات عملی است. به اعتباری اجرای عدالت از وظیفه آغاز و به عشق و فداکاری می‌انجامد.

نظرگاه سیاسی

بر خلاف برخی از نظریات لیبرالیستی که رابطه چندانی بین عدالت اجتماعی و نهادینه شدن دموکراسی بخصوص در کشورهای در حال

۱- در ارتباط با مناقشه فلاسفه در مورد نابرابری و برابری میتوان مثلاً به

آثار ذیل مراجعه نمود: سیاست، ارسطو، ترجمه حمید عنایت ص ۱۷۹ به

بعد. و نیز، جمهور، افلاطون، ترجمه فؤاد روحانی از جمله از صفحه ۲۱۵

به بعد.

توسعه نمی‌بینند، به عقیده بسیاری از سیاست‌شناسان، نابرابری توزیع درآمد و امکانات اقتصادی از آن جهت مهم است که می‌تواند بروی ثبات و کارایی یک نظام سیاسی تاثیر بگذارد.

تقریباً بین صاحب‌نظران علوم سیاسی یک توافق عمومی وجود دارد که توزیع نابرابر امکانات اقتصادی معمولاً یکی از عوامل قطبی شدن جامعه بوده و با همگرایی و هارمونی که از شرایط مهم نهادینه شدن دموکراسی است، همخوانی ندارد. در نتیجه می‌تواند به عنوان انگیزه و محرکی قوی در جهت بی‌ثباتی سیاسی و احیاناً گرایش به روش قهرآمیز برای ایجاد تحول در جامعه به شمار آید^(۱).

نظریه اقتصادی

دیدگاه‌های گوناگون اقتصادی توافقی بروی توجیه پیدایی نابرابری اقتصادی و پیامدهای آن ندارند. گرایشهای اقتصاد سنتی، لیبرال و راست در اقتصاد اصولاً نابرابری اقتصادی را "مسئله" شایسته توجه اکید نمی‌دانند و اقتصاد بازار را اقتصادی قائم به حل مشکلات خود دانسته و نابرابری توزیع درآمد در چارچوب همین اقتصاد خود بسامان و قائم به خود بررسی می‌کنند.

گرایشهای اقتصاد نظری سوسیالیستی برخلاف نظریه فوق نابرابری اقتصادی یکی از موضوعات اساسی دانش اقتصاد دانسته و از آن جهت که اقتصاد بازار را دارای نقصان می‌بینند در جستجوی راه‌حلهای گوناگونی برای رفع این نقصانها نیز هستند. گرایش‌های رادیکال این نحله اساساً در پی جستجوی راه حل در چارچوب نظام اقتصاد بازار نیستند و انقلاب اجتماعی را طلب میکنند در حالیکه گرایش سوسیالیست دموکراسی در چارچوب اقتصاد بازار نوعی تعدیل و اصلاحات که به نظر آنها کمبودهای اقتصاد بازار را رفع میکند را پیشنهاد میکنند.

از نظر اقتصادی شاخصهایی گوناگونی برای اندازه‌گیری نابرابری اقتصادی بکار برده می‌شود. مهم‌ترین این شاخصها یکی نحوه توزیع درآمد، توزیع مصرف و توزیع ثروت می‌باشد. معمولاً برای اندازه‌گیری نحوه توزیع متغیرهای یاد شده از روشهای گوناگونی استفاده می‌شود که هر یک دارای نقاط قوت و ضعف خاص خود می‌باشد. لذا احتیاط در ارزیابی حکم می‌کند تا ترکیبی از روشها بکار گرفته شود.

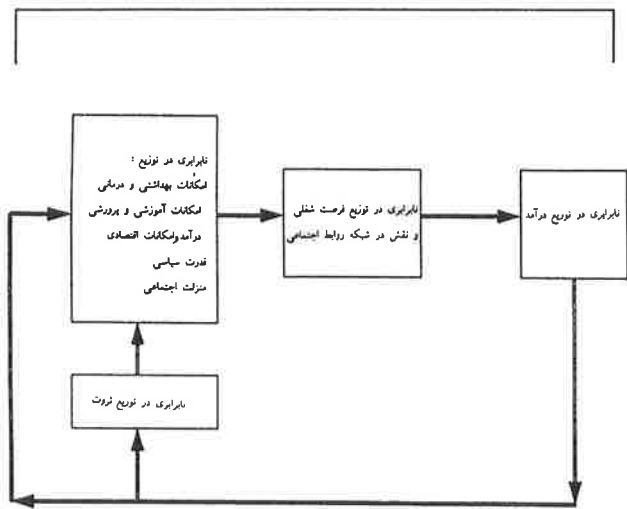
مدل توضیح نابرابری اقتصادی

نابرابری توزیع درآمد به واقع انعکاس عوامل متعدد و گوناگون اقتصادی-اجتماعی است که در این امر دخیل است. برای توضیح نابرابری توزیع درآمد در جوامع، مکاتب مختلف البته راه‌حلهای گوناگونی را پیشنهاد می‌کنند. ما در اینجا بدون اینکه بنخواهیم به جدلهای بی‌پایان این مکاتب بپردازیم برای فهم ساده‌تر نابرابری توزیع درآمد در چارچوب چگونگی توزیع فرصت اشتغال و بر اساس مدلی تجربی به تبیین رابطه علی و معلولی نابرابری توزیع درآمد و عوامل مربوطه می‌پردازیم (به نمودار شماره ۱ مراجعه شود).

اما اگر بخواهیم نابرابری توزیع درآمد را نه در چارچوب امکان اقتصادی-اجتماعی اشتغال فرد بلکه از نقطه نظر چگونگی نابرابری توزیع درآمد در چارچوب اقتصاد کلان مورد بررسی قرار دهیم بطور کلی می‌توان عوامل دخیل در نابرابری را به فقدان سیستم موثر توزیع مجدد درآمد مربوط دانست. سیستم توزیع مجدد درآمد عمدتاً خود بر چند زیر سیستم بنا می‌شود. اول زیر سیستم مالیاتی و دوم سیستم تامین اجتماعی فراگیر. بحث پیرامون سیستم توزیع مجدد و زیر سیستمهای مربوطه باعث اطاله کلام خواهد شد و چون با هدف نوشته‌ای با حجم این نوشته نمی‌خواند از آن صرف‌نظر می‌شود.

هدف این نوشته این است که نشان دهد که روند توزیع نابرابر امکانات

نمودار (۱)-مدل توضیح توزیع نابرابر درآمد و عوامل مربوطه



شای اجمالی رابطه توزیع درآمد و عوامل مربوط به آن

اقتصادی در جامعه ایران در آستانه سقوط نظام سابق که می‌رفت به قطبی شدن جامعه ایران از نظر اقتصادی بی‌انجامد، در دوران حاکمیت جدید، پس از یک توقف و مکت کوتاه مجدداً به همان صورت، ادامه یافت.

در این نوشته به نابرابری در توزیع درآمد در یک نمای کلی قناعت می‌شود و جنبه‌های دیگری از آن از قبیل نابرابری درآمد بین گروه‌های درآمدی در شهر و روستا، زن و مرد، سنین مختلف و غیره پرداخته نمی‌شود.

متأسفانه موسسات تحقیقاتی در ایران تاکنون به توزیع نابرابر از نظر جنسی و سنی یعنی توزیع نابرابر درآمد بین زنان و مردان و بین گروه‌های سنی مختلف نپرداخته‌اند. حال آنکه بررسی توزیع درآمد از جنبه‌هایی که ذکر آن رفت حاوی اطلاعات بسیار پرارزشی می‌باشد. علیرغم فقدان اطلاعات جامع و دقیق از نابرابری توزیع درآمد در چارچوبهایی که آمد، با توجه به اطلاعات جسته‌گریخته به نظر می‌رسد که درآمد ملی چه از نظر جنسی و چه از نظر سنی

۱- در منابع ذیل در مورد پی آمدهای نابرابری اقتصادی در حوزه جامعه شناسی و سیاست بحث شده است: جامعه‌شناسی قشریندی اجتماعی،

ملوین تامین، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، انتشارات توتیا، ۱۳۷۳

نابرابری و قشریندی اجتماعی، عبدالعلی لهسایی زاده، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۷۴

طبقه کارگر در جهان سوم، پیترو لوبید، حسینعلی نودری، نشر همراه، ۱۳۷۲.

همچنین برای بررسی تاثیر توزیع موزون برابر، بر وفاق اجتماعی و هارمونی و نیز سهم آن در استقرار دموکراسی ها مراجعه کنید به کتاب موج سوم دموکراسی اثر ساموئل هانتینگتون، ترجمه احمد شهسا، انتشارات روزنه، ۱۳۷۳، صفحه ۴۴ به بعد بحث در مورد عوامل استقرار و نهادینه شدن دموکراسی.

به نحوه ناموزونی توزیع می‌شود. سهم زنان در درآمد ملی با توجه به نرخ نازل اشتغال و از آن جهت که بخش زیادی از کار زنان، کار بدون دستمزد است، کمتر از مردان است. از نظر سنی نیز چنین حدس زده می‌شود که جوانان دارای درآمد کمتری نسبت به افراد میان سال و مسن هستند. با این وجود، تا زمانی که این گمانه‌ها شکل یک نظر علمی بخود بگیرد زمان زیادی لازم است.

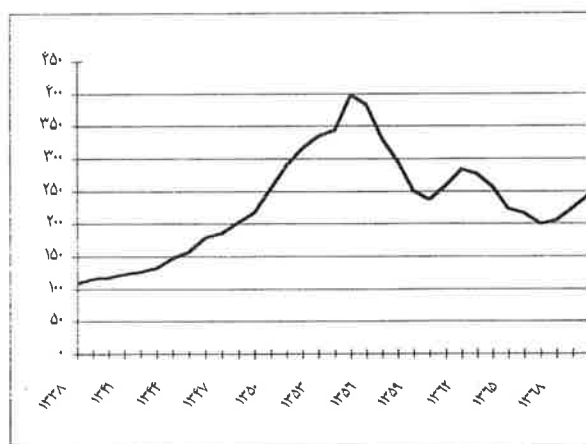
توزیع نابرابر درآمد ملی در ایران علیرغم بکارگیری ابزارهای توزیع مجدد درآمد، نتوانست در دوران پس از انقلاب شکل مطلوبی بخود بگیرد. با توجه به فقدان سیاست و جهاز و سیستم اداری موثر توزیع مجدد درآمد به نظر نمی‌رسد با آغاز برنامه توسعه و رشد اقتصادی در چارچوب آن، بحران توزیع درآمد تخفیف یافته باشد که بالعکس گمان می‌رود که گروه‌های بالای درآمدی جامعه ایران از ثمره‌های رشد اقتصادی حاصله از توسعه اقتصادی بیش از گروه‌های پایین منتفع شده باشد.

روند تولید ناخالص سرانه

تولید ناخالص ملی سرانه به نرخ ثابت در ایران که یکی از شاخصهای مهم برای خلق درآمد در جامعه می‌باشد، در طی ۳۰ سال اخیر نوسانهای شدیدی را نشان می‌دهد. در دوره ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۵ این شاخص به علت اجرای سه برنامه عمرانی پنج ساله در دوران حاکمیت سابق و به لطف افزایش شدید درآمدهای ارزی از محل صادرات نفت خام یک گرایش صعودی و قوی را نشان می‌دهد. از سال ۱۳۵۶ به بعد و تا پایان سال ۱۳۶۰ منحنی این شاخص بشدت نزولی بوده و تا سال ۱۳۶۱ که صادرات نفت مجدداً افزایش یافت هیچ‌گرایشی به بالا را نشان نمی‌دهد. از اوائل سال ۱۳۶۱ تا اواسط سال ۱۳۶۳ سیاست انبساطی دولت با تکیه بر درآمد نفت و نرخ پایین تورم، موجب افزایش سرانه تولید ناخالص در این دوره است ولی در سال ۱۳۶۴ این شاخص روندی کاهنده بخود می‌گیرد.

این روند تا پایان جنگ ایران و عراق ادامه پیدا می‌کند ولی با آغاز برنامه پنج ساله اول، برای اولین بار بعد از ۵ سال تولید ناخالص ملی سرانه به نرخ ثابت افزایش می‌یابد. شیب تند این روند به خاطر آورنده، حرکت این شاخص در سالهای ۵۰ می‌باشد. نمودار شماره (۲) همین امر را نشان میدهد.

نمودار (۲) - تولید ناخالص ملی سرانه به قیمت ثابت سال ۱۳۶۱ (هزار ریال)



منبع: بر اساس آمار سری‌های زمانی سازمان برنامه و بودجه

برخلاف نظر گروهی از اقتصاددانان که موزون شدن توزیع درآمد را به افزایش نرخ رشد اقتصادی مشروط می‌دانند، دشوار است بتوان دلیل قانع‌کننده‌ای بر اساس داده‌های تجربی پیدا نمود. در این میان می‌توان شاهد یک همگرایی و ارتباط بین افزایش تولید ناخالص ملی به نرخ ثابت و افزایش نابرابری توزیع درآمد بین گروه‌های درآمدی بود. مشابه این پدیده را می‌توان در سالهای پیش از انقلاب هم دید.

با توجه به افزایش محدود درآمدهای نفتی در سالهای اول برنامه پنج ساله، بیشترین سهم منبع سرمایه‌گذاری که بخش عمده افزایش تولید ناخالص ملی را توضیح می‌دهد، اساساً از محل وام‌های خارجی و انتقال اعتبارات هزینه‌های جنگی به سایر بخشها فراهم آمده است. جریان القایی حاصله از سرمایه‌گذاریها در اقتصاد ایران نیز بالتبع می‌بایست با انتقال این اعتبارات توضیح داده شود.

مطالعه جهش رو به بالای تولید ناخالص سرانه ملی به نرخ ثابت از این جهت اهمیت دارد که می‌تواند به عنوان یکی از عوامل توضیح دهنده افزایش نابرابری توزیع درآمد در مباحثی که خواهد آمد مفید افتد.

چنین‌گرایی در اقتصاد بازار البته امری استثنایی نیست و چنانچه در سطور آتی خواهد آمد، مشابه آنرا می‌توان در دوران حاکمیت پیشین و دهه ۵۰ خورشیدی نیز نشان گرفت.

دهه ۵۰، دهه افزایش نابرابری توزیع درآمد در ایران

نابرابری توزیع درآمد در ایران از دهه ۵۰ خورشیدی آغاز نشد ولی ابعاد جدیدی یافت.

در اوائل دهه ۵۰ نابرابری بشدت افزایش یافت اما در اواسط این دوره با تثبیت ناموزونی آن می‌توان گفت در برخی از سالها از شدت ناموزونی آن کاسته نیز شده است.

به نظر محقق ایرانی، پسران (۱۹۸۶) در همین سالها نابرابری در توزیع درآمد در مناطق روستایی کمتر از نابرابری در مناطق شهری می‌باشد. این محقق همچنین متذکر می‌شود که گرچه تحقیقات مرکز آمار دلالت بر این داشته است که سهم لایه درآمدی میانه در دهه ۵۰ افزایش یافته است ولی تحقیقات بانک مرکزی این را تایید نمی‌کند. یافته‌های پسران حکایت از این دارد که در خانوارهای که جزء پائین‌ترین گروه‌های کم درآمد بشمار می‌آیند سرپرست خانوار بی سواد می‌باشد. بنابراین رابطه مستقیم و محکمی میان میزان سواد، نان آور خانوار و جایگاه خانوار در میان دهک‌های طبقه بندی توزیع درآمد وجود دارد.

وی همچنین بر اساس اطلاعات تجربی در یک دوره نسبتاً طولانی ثابت می‌کند که نابرابری در توزیع درآمد در مناطق ثروتمند ایران، بیشتر از نواحی فقیر می‌باشد.

لونی (Looney) (۱۹۸۲) بر اساس یافته‌های خود استدلال می‌کند که اطلاعات گوناگون گرچه نشانگر افزایش نابرابری توزیع درآمد در میان گروه‌های درآمدی مختلف در ایران در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی است ولی، این اطلاعات نشانگر این نیست که فقر افزایش یافته باشد (لونی ۱۹۸۲، ص ۲۵۳).

به نظر می‌رسد که در موقعیت فعلی ایران، عوامل غیر اقتصادی و بخصوص عوامل مربوط به توزیع نابرابر موقعیت سیاسی و منزلت اجتماعی، نسبت سایر عوامل، نقش مهم‌تری را در نابرابری توزیع درآمد و بالتبع ثروت داشته باشد.

توضیح این امر، بر می‌گردد به حذف مهره‌های هرم طبقاتی نظام سابق، و جایگزینی گروه‌هایی از حاکمیت فعلی که خود اغلب تا پیش از انقلاب جزء گروه‌های درآمدی بالا نبودند، و ارتقاء آنها ابتداء از طریق صعود در مدارج

از انقلاب تغییر محسوسی نمی‌کند و در همان حد باقی می‌ماند. جدول ذیل تغییرات انجام شده سالهای مختلف پیش و پس از انقلاب را به نمایش می‌گذارد.

جدول (۱) - مقایسه سهم دهک‌های مختلف در درآمد جامعه در سالهای مختلف به درصد. (آخرین ستون مقایسه دهک ده و ده یک میباشد)

دهک	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	دهک	ده
۱۳۴۸	۲۰.۰	۱.۸	۳.۰	۴.۱	۵.۱	۶.۲	۷.۴	۸.۹	۱۱.۶	۱۶.۴	۳۵.۴	۱۳۴۸
۱۳۴۹	۲۳.۲	۱.۶	۲.۹	۴.۰	۴.۶	۵.۹	۸.۰	۸.۵	۱۱.۷	۱۶.۱	۳۶.۹	۱۳۴۹
۱۳۵۰	۲۵.۸	۱.۵	۲.۶	۴.۱	۴.۵	۵.۶	۷.۷	۸.۲	۱۱.۵	۱۶.۲	۳۸.۱	۱۳۵۰
۱۳۵۱	۲۹.۵	۱.۳	۲.۴	۳.۶	۴.۳	۵.۷	۶.۹	۸.۶	۱۱.۷	۱۶.۰	۳۹.۵	۱۳۵۱
۱۳۵۲	۲۷.۰	۱.۴	۲.۵	۳.۴	۴.۶	۵.۲	۷.۰	۹.۵	۱۱.۱	۱۸.۴	۳۷.۰	۱۳۵۲
۱۳۵۳	۲۷.۷	۱.۴	۲.۴	۳.۴	۴.۸	۵.۱	۶.۹	۹.۴	۱۱.۲	۱۷.۶	۳۸.۰	۱۳۵۳
۱۳۶۱	۲۲.۷	۱.۴	۳.۰	۴.۲	۵.۴	۶.۶	۸.۱	۱۰.۰	۱۲.۶	۱۷.۰	۳۱.۸	۱۳۶۱
۱۳۶۲	۲۵.۵	۱.۳	۲.۸	۴.۰	۵.۲	۶.۵	۸.۰	۹.۹	۱۲.۵	۱۷.۰	۳۲.۹	۱۳۶۲
۱۳۶۳	۲۶.۱	۱.۳	۲.۹	۴.۰	۵.۲	۶.۵	۸.۰	۹.۹	۱۲.۵	۱۶.۹	۳۲.۹	۱۳۶۳
۱۳۶۴	۲۵.۰	۱.۳	۲.۸	۴.۰	۵.۲	۶.۶	۸.۱	۹.۹	۱۲.۵	۱۶.۸	۳۲.۷	۱۳۶۴
۱۳۶۵	۲۹.۸	۱.۲	۲.۷	۳.۹	۵.۱	۶.۴	۷.۹	۹.۸	۱۲.۴	۱۶.۵	۳۴.۳	۱۳۶۵
۱۳۶۶	۲۳.۲	۱.۴	۳.۰	۴.۱	۵.۳	۶.۶	۸.۱	۹.۹	۱۲.۲	۱۶.۳	۳۲.۱	۱۳۶۶
۱۳۶۷	۲۲.۲	۱.۵	۳.۰	۴.۳	۵.۵	۶.۶	۸.۰	۹.۹	۱۲.۴	۱۶.۷	۳۲.۲	۱۳۶۷
۱۳۶۸	۲۳.۲	۱.۴	۳.۰	۴.۳	۵.۴	۶.۷	۸.۲	۱۰.۰	۱۲.۵	۱۶.۵	۳۲.۰	۱۳۶۸
۱۳۶۹	۲۳.۵	۱.۳	۳.۰	۴.۴	۵.۶	۶.۹	۸.۴	۱۰.۲	۱۲.۶	۱۶.۵	۳۱.۰	۱۳۶۹
۱۳۷۰	۲۷.۳	۱.۲	۲.۸	۴.۱	۵.۳	۶.۶	۸.۰	۹.۴	۱۲.۲	۱۶.۰	۳۳.۹	۱۳۷۰

منبع: مرکز آمار ایران

همانگونه که از جدول بر می‌آید، در سالهای اول دهه ۶۰ همزمان با افزایش درآمد نفتی و اتخاذ سیاست انبساطی در بودجه دولت، نسبت بالاترین دهک درآمد به پایین‌ترین دهک افزایش یافته (ستون ۱۲) و در سال ۱۳۶۱ به ۲۲/۷ برابر بالغ می‌شد. این افزایش در سالهای بعد به ارقام ۲۵ برابر در سال ۱۳۶۴ و ۲۹ برابر در سال ۱۳۶۵ نزدیک می‌شود. این ارقام با نسبتهای دهک‌های یاد شده در سال ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ قابل مقایسه هستند. با افزایش اعتبارات هزینه جنگی در بودجه و پیش گرفتن سیاست انقباضی در سالهای میانه دهه ۶۰، نسبت بالاترین به پایین‌ترین دهک کاهش یافته و به رقم ۲۳ برابر نزدیک می‌شود. با پایان جنگ و اتخاذ سیاست انبساطی بودجه و افزایش سرمایه‌گذاری در اقتصاد ایران و تقویت جریان القائی سرمایه‌گذاری و افزایش نرخ رشد، دوباره نسبت بین دهک‌های یاد شده افزایش یافته و به رقم ۲۷/۳ برابر می‌رسد که صرفنظر از سال ۱۳۶۵، بالاترین نابرابری دوران پس از انقلاب تا سال ۱۳۷۰ را به نمایش می‌گذارد.

نکته چشمگیر دیگر اینک درآمد پایین‌ترین دهک در سال به یکی از پایین‌ترین سطوح خود در طی ربع قرن اخیر می‌رسد بطوریکه به استثناء سال ۱۳۶۵، شاهد پایین‌ترین سطح درآمدی برای کم درآمدترین دهک جامعه هستیم. نکته‌ای که در مطالعه توزیع درآمد در ایران باید بدان توجه داشت این است که اطلاعات جمع‌آوری شده بوسیله مراکز تحقیقاتی ایران، از جامعیت و تفصیل کافی برخوردار نیست و مثلاً به ما نمی‌گوید که درآمد خانوار تنها شامل دستمزد است یا شامل درآمدهای ناشی از سرمایه‌گذاری و دارایی ثابت نیز هست.

یک نکته دیگر که شایسته توجه میباشد نسبت سهم بالاترین دهک یعنی دهک ۱۰ و پائین‌ترین دهک، دهک ۱ میباشد که حاوی اطلاعاتی در مورد شکاف طبقاتی است. همانگونه که از نمودار ذیل بر می‌آید این نسبت در یکی دوسال

سیاسی و منزلت اجتماعی در نظام دیوان سالاری جدید و سپس قرار گرفتن این گروه، در زمره گروه‌های درآمدی بالا.

در سالهای پس از انقلاب قطبی شدن توزیع درآمد به علت خروج تعداد زیادی از خانواده‌های نخبگان و وابستگان به رژیم سابق، در دوران گذر، دچار بی‌وضعی شد. در دوران جنگ توزیع درآمد تغییرات اندکی را نسبت به سایر سالها نشان می‌دهد.

روند چشمگیر در این دوران افزایش سهم گروه‌های درآمدی میانی است که شامل دیوانسالاران و مالکین واحدهای تجاری متوسط است.

به نظر می‌آید که با پایان جنگ و آغاز برنامه پنج‌ساله اول روند جدیدی در شیوه توزیع درآمد آغاز می‌شود. خط رو به کاهش سهم گروه‌های درآمدی بالا که تا پیش از این اغلب دچار چالش و مالش می‌شد به سرعت به بالا میل می‌کند. چنین روندی با چنین زاویه صعودی تنها در سالها میانی دهه ۵۰ در ایران سابقه دارد. با این تفاوت که اگر در آن زمان افزایش قیمت نفت به چندین برابر و در نتیجه چند برابر شدن بودجه دولت می‌توانست توجیه‌گر آن اوضاع باشد در اوائل برنامه پنج ساله از وجود چنین عاملی خبری نیست. با توجه به اوضاع نامناسب مالی دولت و عدم تعادلهای موقت و بلند مدت در اقتصاد ایران، تنها عواملی که می‌تواند تحرك اقتصادی و دینامیس آن زمان را توجیه کند، یکی اقلام مربوط به اعتبارات بودجه و انتقال آن از مصارف امور جنگ به امور اقتصادی و دیگری منابع اعتبار خارجی و وامهای کوتاه و میان مدت است. تا آنجا که به منابع اعتباری خارجی بر می‌گردد از قرآن و شواهد موجود می‌توان حدس زد که بازده سرمایه مالی منابع مالی اعتباری پس از بکار گیری و ایجاد ارزش افزوده بجای باز پرداخت اعتبارات، در دستان گروه‌های درآمدی بالا محبوس شد. در نتیجه سرمایه مالی که به شکل اعتبار و وام به داخل اقتصاد ایران منتقل شد، بجای گردش موثر در چهارچوب نهادهای عمومی، به خاطر فقدان نظارت عمومی و سیستم موثر کنترلی، به تملک بخشی از نخبگان درآمد.

مقایسه گروه‌های درآمدی دهکانه با یکدیگر

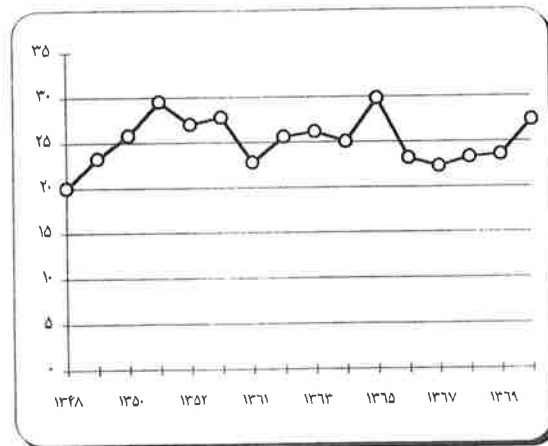
توزیع درآمد اصولاً جزء متغیرهای بلند مدت اقتصادی است لذا نمی‌توان با بررسی یک یا چند سال، به گرایش عمومی توزیع درآمد در یک جامعه دست یافت. از این رو در بیشتر تحقیقاتی که در سطح بین‌المللی بروی این متغیر به عمل می‌آید اساساً روند تاریخی آن موضوع تحقیق است و روند بلند مدت آن نشانه موزونی یا ناموزونی توزیع درآمد تلقی می‌شود.

برای مقایسه چگونگی توزیع درآمد معمولاً خانوار و یا جمعیت به ده گروه ده درصدی تقسیم شده بر اساس میزان درآمد، در یک گروه درآمدی طبقه بندی می‌شود. سپس گروه‌های مختلف درآمدی با یکدیگر مقایسه می‌شوند.

آمار مربوط به توزیع درآمد در دهه چهل و پنجاه نشان از افزایش شکاف درآمدی بین گروه‌های دهکانه دارد. سهم بالاترین دهک از درآمد ملی که در سال ۱۳۴۸ حدود ۳۵/۳۷ درصد است در سال ۵۱ به بالاترین میزان خود در دوران رژیم سابق یعنی حدود ۳۹/۵ درصد می‌رسد. سهم بالاترین دهک در درآمد ملی که در اول این دوره یعنی سال ۴۸، نزدیک به ۲۰ برابر پایین‌ترین دهک می‌باشد، در سال ۵۱ به نزدیک ۲۹ برابر می‌رسد. به عبارت دیگر سهم بالاترین دهک و یا ثروتمندترین گروه جامعه ایران آن زمان چیزی بیش از ۲۹ برابر درآمد پایین‌ترین دهک می‌باشد.

سهم ثروتمندترین دهک با ظهور انقلاب به علت خروج وابستگان به نظام سابق و صاحبان درآمد بالا از ایران کاهش می‌یابد ولی این امر، با تغییر نظام توزیع درآمد و نهادینه کردن یک سیستم موزون کننده تفاوت زیادی دارد. به همین دلیل اشکال توزیع درآمد، با اندکی تغییر ولی در چهارچوب سابق باقی می‌ماند. از این روست که درآمد پایین‌ترین دهک لایه درآمدی در سالهای پس

اول پس از انقلاب کاهش پیدا کرد ولی بعداً گرایش پیشین یعنی گرایش به سمت شکاف طبقاتی بیشتر وجه غالب بوده است. نمودار (۳)-مقایسه بالاترین دهک و پائین ترین دهک درآمدی

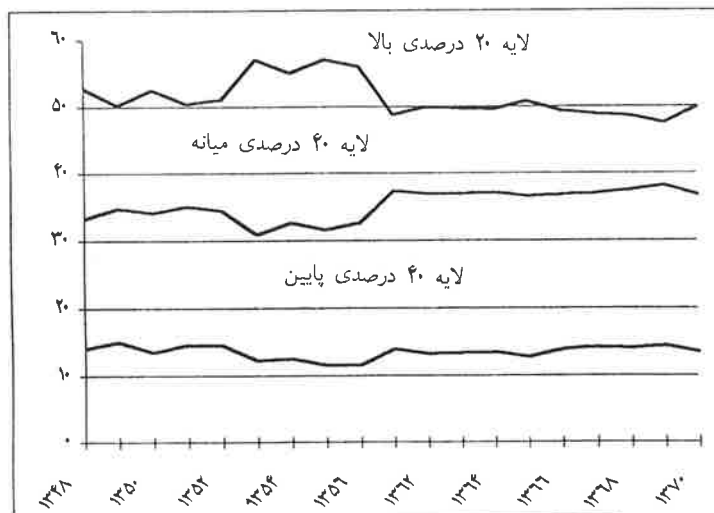


مقایسه گروه‌های مختلف درآمدی با یک روش دیگر

مقایسه روند توزیع درآمد به شیوه دیگری نیز مرسوم است. بر اساس این روش، گروه‌های درآمدی به یک لایه ۲۰ درصدی بالا و دو لایه درآمدی ۴۰ درصدی میانه و پایین تقسیم می‌شوند. این گونه مقایسه گرچه تصویری کلی‌تر از توزیع درآمد را ارائه می‌کند ولی این فایده را دارد که نابرابری توزیع درآمد را ملموس‌تر به تصویر می‌کشد.

اولین نکته‌ای که می‌توان، از مطالعه آمار مربوط به دوران پیش و پس از انقلاب دریافت این است که ترکیب توزیع درآمد تقریباً دست نخورده باقی مانده است. بدین معنا که اگر از دوران افزایش سریع درآمد نفت در اواسط دهه ۵۰ صرف‌نظر شود، تغییر چشمگیری در ترکیب و ساخت توزیع درآمد ایران در ۲۰ سالی که به سال ۱۳۷۰ منتهی می‌شود، مشاهده نمی‌شود. تا آنجا که بر سهم اقبال پایین جامعه مربوط می‌شود این ثبات بیشتر به چشم می‌خورد. بدین معنا که علیرغم تمامی تحولاتی که در توزیع درآمد گروه‌های درآمدی میانه به بالا رخ داده، سهم گروه‌های درآمدی پایین تغییر چشمگیری نشان نمی‌دهد. نمودار ذیل این مطلب را به روشنی بازگو می‌کند.

نمودار (۴)-مقایسه لایه‌های مختلف ۲۰ درصدی بالا با دو لایه ۴۰ درصدی میانه و پائین در توزیع درآمد. سهم به درصد از درآمد ملی



منبع: مرکز آمار ایران

نمودار همچنین حاکی از این مطلب است که با خروج وابستگان به رژیم سابق و گروه‌هایی که دارای بیشترین درآمد در ایران بودند، جای آنها به تدریج بوسیله گروه‌های از لایه درآمدی میانه اشغال می‌شود (به تغییر این نسبت در سال ۱۳۶۱ الی ۱۳۶۲ توجه شود).

در مقایسه این نسبتها با نسبتهای سایر کشورها می‌توان نتیجه گرفت که روش توزیع درآمد در ایران از جنبه‌های معینی با عقب مانده‌ترین کشورهای آفریقایی و آسیایی و امریکای جنوبی قابل مقایسه است.

برای مقایسه نسبتهای ایران و سایر کشورها به جدول شماره ۵ در گزارشی سالانه بانک جهانی موسوم (Development World Report) مراجعه نمایید. آمار چند کشور که از مآخذ یاد شده در جدول ذیل ملاحظه می‌شود، ما را جهت مقایسه ایران با این کشورها یاری می‌کند.

جدول (۲)-مقایسه بالاترین و پائین‌ترین گروه‌های درآمدی ایران و چند کشور در حال توسعه دیگر (درصد سهم از درآمد ملی).

کشور	سال	بالاترین	پائین‌ترین
بنگلادش	۱۹۹۲	۳۷/۹ درصد	۹/۴ درصد
ویتنام	۱۹۳۳	۴۴	۷/۸
زامبیا	۱۹۳۳	۵۰/۴	۳/۹
اندونزی	۱۹۳۳	۴۰/۷	۸/۷
بلیوی	۱۹۹۰	۴۸/۲	۵/۶
پرو	۱۹۹۴	۵۰/۴	۴/۹
تایلند	۱۹۹۲	۵۲/۷	۵/۶
ایران	۱۹۹۱	۴۹/۹	۴/۶

منبع: بانک جهانی ۱۹۹۶ و مرکز آمار ایران

توزیع درآمد بین دهک‌های شهری و روستایی

در این نوشته علیرغم توجه به اهمیت توزیع نابرابر بین گروه‌های درآمدی مختلف شهر و روستا جهت اختصار، از بحث مفصل در مورد چگونگی توزیع درآمد در روستا خودداری و با این وجود تذکر این مطلب ضروری است، که نابرابری در این عرصه نیز تقریباً از همان ساخت و بافت در شهر نقش پذیرفته است. نابرابری گروه‌های درآمدی شهر و روستا نیز مطلب دیگری است که شایسته بررسی است که در فرصت مناسب دیگری بدان پرداخته خواهد شد.

توزیع درآمد در دوران برنامه پنج‌ساله اول و دوم

اطلاعاتی که مبنای تجربی این نوشته می‌باشد شامل یک دوره بلند مدت تا سال ۱۳۷۰ می‌باشد. با توجه به اینکه اقتصاد ایران نیمه اول دهه ۷۰ را پشت سر گذارده است این سوال پیش می‌آید که تحولات پس از سال ۱۳۷۰ دارای چه ویژگی‌هایی است. برای این پرسش هنوز نمی‌توان بر اساس داده‌های تجربی، پاسخی جستجو نمود چرا که هنوز اطلاعات جامع پیرامون توزیع درآمد در سالهای پس از سال ۱۳۷۰ منتشر نشده است. اما در صورتی که بخواهیم براساس دیگر شاخصهای اقتصادی که کم و بیش حاوی نشانه‌هایی از چگونگی توزیع درآمد هستند، بطور غیر مستقیم در پی پاسخ این پرسش باشیم می‌توان به نکات ذیل اشاره نمود.

در دوران حاکمیت بعد از انقلاب، سیستم جدید توزیع درآمد موثری مستقر و نهادینه نشده تا عوامل توزیع نابرابر که در بطن اقتصاد بازار وجود دارد را خنثی

نمایند. با توجه به اطلاعات موجود از روند توزیع درآمد در سال ۱۳۷۰ و افزایش بسیار شدید نابرابری توزیع درآمد در این سال که خود می‌تواند به عنوان شاخص آغاز یک دوره جدید تلقی شود، مشاهده افزایش شکاف درآمدی و بنابراین شکاف طبقاتی چندان عجیب نیست و منطقی می‌نماید. قرائنی که حاکی از تشدید نابرابری در سالهای بعد باشد عبارت‌اند از تورم، شنواری نرخ ارز، کاهش یارانه یا سوبسیدها، خصوصی سازی، افزایش بیکاری در چارچوب طرح تعدیل و... که جهت اختصار تنها به رئوس عمده‌ترین آنها پرداخته می‌شود.

تورم به معنی کاهش ارزش داراییهای نقدی و دستمزدها و همزمان افزایش قیمت داراییهای ثابت، چون ساختمان و بالتبع درآمدهای ناشی از آنها میباشد.

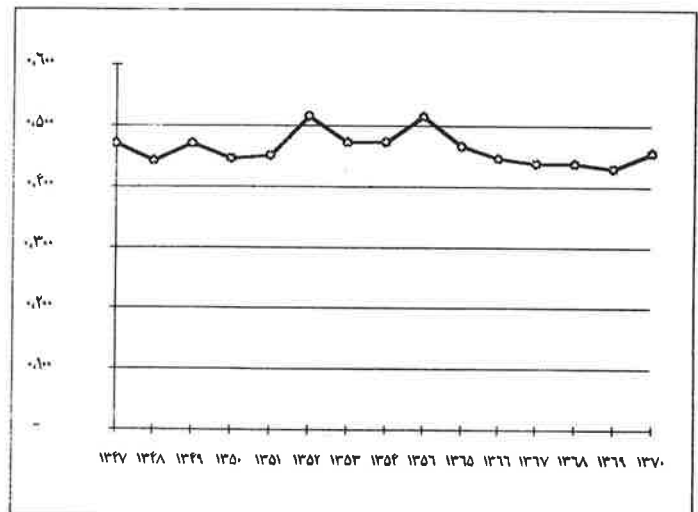
شنواری نرخ ارز باعث افزایش درآمد خانوارهایی شده که یا دارای در خارج دارند یا دارای درآمد از خارج هستند. شکی نیست که شنواری ارز برای خانوارهایی که از طریق حقوق و دستمزد ثابت امرار معاش می‌کنند، در کنار تورم افسار گسیخته و شنواری ارز، خصوصی سازی و اقداماتی که تحت عنوان تعدیل نیروی انسانی صورت می‌گیرد اقتصاد خانوار را ضربه پذیر تر می‌کند.

مقایسه ضریب جینی در سالهای مختلف

ضریب جینی یکی از وسایل اندازه گیری نابرابری توزیع درآمد در یک جامعه می‌باشد و میتواند بین صفر و ۱ نوسان کند. افزایش ضریب جینی و نزدیکی به ۱ به معنی نابرابری بیشتر، و کاهش آن و نزدیکی به صفر نشانگر کاهش نابرابری و بالتبع موزونی بیشتر توزیع درآمد می‌باشد.

مقایسه ضریب جینی در سالهای مختلف نشان از چالش و مالش آن در سالهای مختلف است. علیرغم نوسان ضریب جینی در سالهای مختلف یک نکته روشن است که این ضریب در ربع قرن اخیر در ایران هیچگاه از ۰/۴۲ پایین تر نیامده است. این نرخ از ضریب جینی، ایران را در رده کشورهای توسعه نیافته آفریقایی و آسیایی که سیستم توزیع مجدد موثری ندارند قرار می‌دهد. ارقامی که در دست است نشان از این دارد که ضریب جینی در سالهای ۱۳۵۴ و ۱۳۵۶ به بالاترین سطوح خود در ربع قرن اخیر رسیده ولی در سایر سالها در زیر این میزان در نوسان بوده است. برای داشتن یک تصویر تاریخی از نوسان ضریب جینی مطالعه نمودار ذیل ضروری است.

نمودار (۵) - تغییرات تاریخی ضریب جینی در ایران



منبع: مرکز آمار ایران

نمودار بیانگر این است که از سال ۱۳۵۶ به بعد ضریب جینی به آرامی به پایین حرکت می‌کند ولی در سال ۱۳۶۸ این روند کاهنده متوقف و در سال بعد یعنی سال ۱۳۷۰ با جهشی به بالا میل می‌کند. بدین ترتیب روند آرام کاهش ضریب جینی که از سالهای قبل آغاز شده بود، در این نقطه قطع می‌شود. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که تاثیر اقتصاد بازار بروی توزیع درآمد که در دوران جنگ به علت وضع خاص و غیرعادی، ترکیب ویژه بودجه دولت در دوران جنگ، سیاست نظارت بر توزیع کالاهای اساسی، تا حدی متوقف شده بود بدون حضور موانع پیشین و در خلاء یک سیستم موثر توزیع مجدد درآمد فعال شد و توزیع درآمد در نتیجه به نابرابری بیشتری میل نمود.

مقایسه توزیع درآمد در ایران با سوئد

سوئد جزء آن دسته از کشورهایی است که ناموزونی توزیع درآمد در آن با توجه به معیارهای بین‌المللی چندان زیاد نیست. از این رو مناسب دیدیم که برای اینکه بحث از صورت نظری صرف خارج شود به مقایسه‌ای بین نمونه ایران و سوئد بپردازیم.

محققان امور توزیع درآمد سوئد طبقه بندی و ملاکها و ملاحظاتی به عنوان مبنای پژوهشهای خود قرار می‌دهند که در ایران کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. به عنوان مثال توزیع درآمد بین زن و مرد، افراد در سنین مختلف، توزیع جغرافیایی درآمد و غیره جای بسیار زیادی را در مطالعات آنها می‌گیرد. چنین امری تا آنجا که این نگارنده اطلاع دارد در این سابقه ندارد.

در سوئد اندازه گیری های توزیع درآمد در دوره ۱۹۲۰ الی ۱۹۸۲ مؤید کاهش نابرابری درآمد بین گروههای درآمدی این کشور می‌باشد. در فاصله سالهای ۱۹۸۲-۱۹۸۳ است که برای اولین بار روند توزیع درآمد دگرگون شده و توزیع درآمد به نابرابری میل می‌کند (Jansson & Sandqvist 1992, pp 14).

محققان ماخذ یاد شده جانسون و ساندکویست با تکیه به شواهد تجربی تاکید می‌کنند که علیرغم اینکه در طی سالهای دهه ۸۰ توزیع درآمد به نابرابری گرایش نموده است ولی هیچ نشانی از افزایش فقر در میان خانوارهای سوئدی وجود ندارد بلکه اطلاعات آماری نشان از افزایش درآمدهای لایه پایین درآمدی می‌باشد.

آنها همچنین تصریح می‌کنند که جامعه سوئد هنوز تا تبدیل به جامعه مدل ۲/۳^(۱) یعنی جامعه ای که دو سوم از خانوارها به قیمت فقر یک سوم بقیه ثروتمند می‌شوند فاصله زیادی دارد (Jansson & Sandqvist 1992, pp 9). مطالعات بروی سهم بالاترین دهک درآمدی (به اصطلاح بالاترین گروه درآمدی) در درآمد ملی از ۱۷ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۱۸/۷ درصد در سال ۹۰ رسیده است.

جدول زیر جزئیات این تحول را به نمایش می‌گذارد

جدول (۳) - مقایسه سهم پردرآمدترین دهک گروه‌های درآمدی در سوئد و ایران در دوره ۱۳۷۰-۱۳۶۵، سهم به درصد در کل درآمد ملی.

سال	۱۳۶۶	۱۳۶۷	۱۳۶۸	۱۳۶۹	۱۳۷۰
ایران	۳۳/۱۳	۳۲/۱۸	۳۱/۹۹	۳۱/۰۳	۳۳/۸۷
سوئد	۱۸/۵	۱۸/۵	۱۸/۷	۱۸/۹	۲۱

منبع: منبع فوق صفحه ۷۰ و مرکز آمار ایران

مقایسه بین دهک‌های درآمدی ایران و سوئد نشان می‌دهد که مثلاً سهم بالاترین

۱- اقتصاددانان سوئدی از کشورهای سرمایه داری غربی چون ایالات

متحدہ امریکا و انگلیس بعنوان نمونه جامعه مدل ۲/۳ نام می‌برند.

بالاترین دهک درآمدی در سوئد می‌باشد. به زبان ساده تر در سال یاد شده سهم ده درصد از پردرآمدترین گروه اجتماعی ۱/۶ برابر همین گروه در سوئد می‌باشد. در مقابل درآمد پایین‌ترین دهک درآمدی در همان سال در سوئد بیش از سه برابر سهم همان دهک در ایران می‌باشد.

نسبت بالاترین دهک درآمدی ایران به پایین‌ترین دهک درآمدی ایران و سوئد نیز حاوی نکات آموزنده دیگری است.

در ایران درآمد بالاترین دهک نسبت به پایین‌ترین دهک در سال ۱۳۷۰، چیزی بیش از ۲۷ برابر می‌باشد. همین نسبت در سوئد از ۵ برابر تجاوز نمی‌کند. اگر مقایسه این دو نسبت را بعنوان شاخص نابرابری درآمد در کشور تلقی کنیم، نابرابری درآمد در ایران بیش از ۵ برابر نابرابری توزیع درآمد در سوئد است.

مطالعات انجام شده بروی نسبت بالاترین دهک به پایین‌ترین دهک توزیع درآمد در سوئد نشان می‌دهد که سهم درآمد بالاترین دهک نسبت به پایین‌ترین دهک در سالهای مختلف دهه ۸۰ در حدود ۲/۵ الی ۳ برابر در نوسان بوده است. همین نسبت برای کشور نروژ حدود ۴ بوده است (گزارش بلند مدت اقتصادی وزارت اقتصاد سوئد صفحه ۴۱۰ به بعد).

مقایسه ضریب جینی ایران و سوئد

ضریب جینی در سوئد نیز کمابیش نشان از واقعیتی دارد که در جدول فوق آمد. بدین معنا که این نسبت نشان از افزایش نابرابری توزیع درآمد در سوئد دارد. این نسبت که در سال ۱۹۸۰ تقریباً برابر ۰/۲۰۰ بود در سال ۱۳۹۰ به ۰/۲۲۸ افزایش می‌یابد که ناشی از نا متعادل شدن توزیع درآمد در این کشور می‌باشد (Jansson&Sandqvist 1992, pp 35).

در مقایسه نسبتهای جینی ایران و سوئد در سالهای مختلف می‌توان به روشنی دید که نسبتهای ایران در سالهای اخیر تقریباً دو برابر نسبتهای سوئد می‌باشد. به زبان دیگر می‌توان از این مقدمه چنین استنتاج نمود که نابرابری توزیع درآمد ایران دو برابر سوئد می‌باشد.

جدول (۴)-مقایسه نسبتهای جینی در ایران و سوئد

سال	۱۳۶۶	۱۳۶۷	۱۳۶۸	۱۳۶۹	۱۳۷۰
ایران	۰/۴۴۶	۰/۴۳۸	۰/۴۳۸	۰/۴۲۹	۰/۴۵۶
سوئد	۰/۲۲۱	۰/۲۲۱	۰/۲۲۶	۰/۲۳۱	۰/۲۶۱

منبع: مرکز آمار سوئد و مرکز آمار ایران

در سالهای پس از سال یاد شده ضریب جینی در سوئد بازهم افزایش یافت و ولی از ۰/۲۵۰ در سال ۱۹۹۴- یعنی آخرین سال که آمار آن در دسترس بود -تجاوز ننمود. به عقیده اغلب محققان سوئدی گرچه در سالهای بعد از سال ۱۹۹۴ ضریب جینی بازهم افزایش یافته است ولی گمان نمی‌رود که تفاوت چشمگیری نسبت به سالهای پیش را شاهد باشیم.

توزیع درآمد در سوئد اساساً بوسیله ابزارهای مستقیم و غیر مستقیم اقتصادی کنترل شده و اتحادیه‌های صنفی شاغلین با دقت روند توزیع درآمد را زیر نظر دارند. سیستم مالیاتی سوئد، یارانه‌های مستقیم و غیر مستقیم و موسسات فعال در امور بازارکار اساسی‌ترین ابزارهای تعدیل و توزیع مجدد درآمد در این کشور هستند. محققان و اقتصاددانان سوئدی که در ارتباط با جنبش سوسیال دموکراسی این کشور فعالیت می‌کنند تاکید می‌کنند که اقتصاد مختلط این کشور از آن جهت که زیر تاثیر نیروهای اقتصاد بازار می‌باشد استعداد زیادی برای پذیرش نابرابری توزیع درآمد و شکاف بین دستمزدها دارد و بدون وجود نهادهای تعدیل‌کننده تشدید نابرابری درآمد بین گروه‌های درآمدی مختلف اجتناب ناپذیر است.

نتیجه‌گیری و خلاصه کلام

در این نوشته ای که آمد با استفاده از روشهای مختلف-عمودی و تاریخی و

عرضی - و نیز یک مقایسه در سطح بین المللی تحول تاریخی ساختار توزیع درآمد در سالهای مختلف پیش و پس از انقلاب را در چهارچوب مدل‌های کمی تشریح شد.

منظور از بکسارگیری روشهای مختلف و مقایسه بین المللی احتیاط در بررسی و افزایش اطمینان به نتیجه‌گیریها و همچنین چشم اندازهای مختلف از پدیده توزیع ناموزون درآمد در ایران است.

در دهه ۶۰ خورشیدی روند توزیع نابرابر درآمد که پس از انقلاب سال دجار وقفه شده بود روند مناسبی نیافت و نوسانهای زیادی پیدا کرد. سال ۱۳۷۰ سرفصلی است بر توقف روند نامتعین دهه ۶۰ و آغاز دوران جدیدی که با افزایش نابرابری توزیع درآمد شروع می‌شود.

توزیع درآمد در ایران حتی در مقایسه با کشورهای غربی که تحت حاکمیت سرمایه داری لیبرال چون انگلیس و یا امریکا شاهد یکی از نابرابرترین شیوه‌های توزیع درآمد می‌باشد. این در حالی است گروه‌های کم درآمد در ایران حتی از خدمات رایگانی که مثلاً در انگلستان برای طبقات پایین وجود دارد بهره نمی‌برند و تاثیر اینگونه خدمات در ارزیابی فوق نیامده است. که مقایسه توزیع درآمد در ایران و کشورهای چون سوئد با حاکمیت دولت رفاه، توزیع بسیار نابرابر درآمد در ایران را باز هم بیشتر آشکار می‌کند. در صورتی بخواهیم موقعیت ایران را در با توجه به معیارهای بین المللی در جهان تعیین نماییم، ایران از نظر توزیع درآمد در کنار کشورهای توسعه نیافته آسیایی و افریقایی، که اغلب در زیر سلطه حاکمیت‌های استبدادی با تسلط انحصاری نخبگان سیاسی و نظامی قرار دارند، جای می‌گیرد.

شکی نیست که نابرابری نابرابری می‌زاید و با توزیع درآمدی چنین نابرابر، قطبی شدن جامعه ایران چندان نه تنها غیر محتمل نیست که منطقی‌ترین وجه می‌نماید. با توجه به اینکه توزیع موزون درآمد یکی از شرایط اصلی هارمونی در جامعه و گذر و نهادینه شدن مردم سالاری می‌باشد قطبی شدن جامعه ایران در ترکیب با سایر عوامل، هارمونی و بی تردید گذار به سمت مردم سالاری را دشوار خواهد نمود.

از نظر اقتصادی نابرابری در توزیع درآمد به همراه فقر گسترده سدی در راه ارتقاء فنی و مهارت نیروی کار بوده مانعی در برابر تشکیل سازمان کار موثر و کارآ شده در بلند مدت کاهش بازدهی نیروی کار و تولید ناخالص ملی را فراهم می‌آورد. چرا که کارآیی سازمانهای کار اعم شرکت‌های خصوصی و یا موسسات و نهادهای دولتی به سطح آموزش و مهارت‌های فنی نیروی کار بستگی دارد. بدین ترتیب رشد و توسعه اقتصادی چه از نظر ارتقاء بهره‌وری نیروی کار جامعه و چه از نظر پیش شرط‌های سیاسی و اجتماعی ناظر به امنیت و ثبات سیاسی و اجتماعی به نحوه ناگسستگی با امر موزونی توزیع درآمد در سطح جامعه گره خورده است. از جمله اموری که می‌تواند به موزون شدن درآمد کمک کند ایجاد سازمانهای صنفی و سراسری و فراهم آوردن دخالت نیروی کار در نرخ حقوق و دستمزدها می‌باشد.

Pesaran . M.H .Income distribution in Iran , 1989

Looney, R. Economic Origins of Iranisan Revolution, New York, 1982

The World Bank , World development Report, 1980-1996

Joansson, K. 1 & Sandqvist , A. Inkomstfordelningen under 1980-talet, 1992
Svensk inkomstfordelning i internationell jamforelse, 1986 ,
Finan s departement

Soderstrom, L. Inkomstfordelning och fordelningspolitik, SNS, 1988

مرکز آمار ایران ، نشریات مختلف

۱-سازمان برنامه و بودجه - دفتر اقتصاد کلان - سری زمانی آمار حسابهای ملی، ۱۳۷۳

۲-سازمان برنامه و بودجه ، دفتر برنامه ریزی اجتماعی و نیروی انسانی ، شاخصهای توزیع درآمد در ایران ۱۳۵۹-۱۳۴۶ .

۳-مرکز آمار ایران، گزیده مطالب آماری ، سال ششم ، شماره ۲۷، مهر ۱۳۶۹ .

۴-روزنامه همشهری شماره ۷۳/۳/۱۹

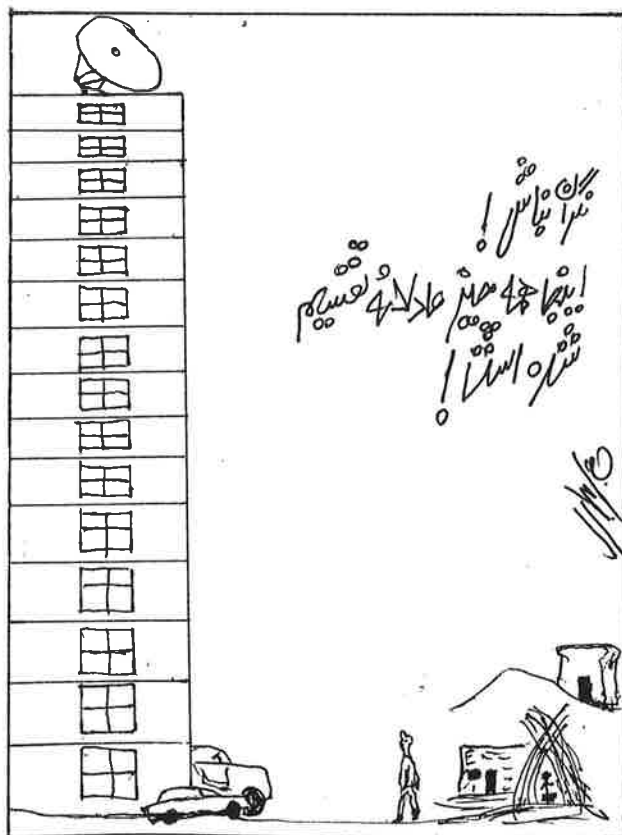
۵-ماهنامه زمینه، شماره ۱۹، بهمن ۱۳۷۱ ، بررسی نحوه توزیع درآمد در ایران ، حسین میرزایی.

۶-شاخصهای نابرابری توزیع درآمد در ایران ، مدیریت آمارهای مالی و محاسبات ملی، ۱۳۷۰

۷-مرکز آمار ایران ، سالنامه های آماری ۱۳۷۴-۱۳۴۸



طرح : از مطبوعات خود رژیم



دنیائی ناشناخته

مقاله ای تحلیلی از:

هنری کیسینجر وزیر خارجه پیشین آمریکا

ترجمه: ف. فرزاد

نیوزویک: ۲۷ | ژانویه | ۹۷

اشاره:

هنری کیسینجر، رئیس پیشین شورای امنیت ملی آمریکا و وزیر خارجه در دولت های نیکسون و فورد، شخصیتی ست بسیار زیرک و استراتژیستی بسیار با هوش که از جمله مدت ۸ سال از ۱۹۶۹ تا ۷۶ مستقیماً و از ۸۰ تا ۸۸ بطور غیر مستقیم نقشی اساسی در تحولات خاور میانه به عهده داشته . اگر چه ، در مورد او گفته شده علاقه ای به خاورمیانه ندارد .

کیسینجر اخیراً طی مقاله ای مندرج در مجله آمریکائی نیوزویک ، زوایای مهمی از سیاست خارجی و روابط بین المللی آمریکا را مورد بررسی قرار داده . وی که مدت ها از چهره های اصلی و عناصر کلیدی در تعیین خطوط و سیاست گذاری روابط خارجی آمریکا بوده ، در این مقاله برخی «باید» ها و «نباید» هادر زمینه سیاست خارجی آمریکا را برشمرده و تحلیلی از شرایط اقتصادی ، سیاسی کشورهای چین ، ژاپن ، روسیه ، دو کره ، ترکیه ، اعراب و اسرائیل و بالاخره ایران و عراق در سال ۲۰۰۰ ارائه می دهد . کیسینجر همچنین نسبت به چالش ها و درگیری های عمده ای که در آینده در آسیا ، اروپا و خلیج فارس رخ خواهد داد ، هشدار داده و منجمله خاطر نشان می سازد « ایالات متحده آمریکا برای دست یابی به آینده ای که در جستجوی آنست ، نیازمند به یک بازاندیشی اساسی است » . ترجمه مقاله کیسینجر پیش روی شماست .

درگیری اساسی ست برای دولتی که در دور دوم بطور ضعیفی روی کار آمده . دولتی که همواره در معرض خطر از دست دادن ظرفیت ها برای تصمیمات دراز مدت ، قبل از پایان دوره ریاست جمهوری قرار داشته . تصمیمات کلیدی می بایستی در اولین فرصت بعد از انتخابات اخذ گردد . بخصوص که دوران آرامش بین المللی که مشخصه دور اول ریاست جمهوری کلینتون بوده ، به پایان خود نزدیک می شود .

پیش از این ، هیچگاه نبوده که چندین تغییر ساختاری در وضعیت بین المللی ، بطور همزمان اتفاق بیافتد . اکنون عناصر چندی مانند اقتصاد و ارتباطات ، جهانی شده اند ، حال آنکه مسائل سیاسی در محدوده داخلی (دولت ملی) باقی مانده و یا تا حد واحد های قومی تنزل یافته است . برای یک تأثیر گذاری دراز مدت ، دولت کلینتون بایستی ، رؤیا و سودای جهانی را که در جستجوی آنست ، همچنان بپروراند . تنها بدنبوسیله است که می توان پایه و اساسی برای اعمال داوری نسبت به راهی که در پیش است ، بوجود آورد .

اجازه بدهید روی سه نقطه که احتمالاً بزرگترین درگیری ها در قرن آتی در آنجا روی خواهد داد متمرکز شوم : آسیا ، خلیج فارس و منطقه اقیانوس اطلس یعنی در برگیرنده کشورهای ناتو و بلوک شوروی سابق .

در آسیا ، چین بعنوان یک ابر قدرت ظاهر می شود . هنگامی که درآمد سرانه در چین به کره جنوبی برسد (پپ در آمد سرانه در آمریکا) ، رشد ناخالص ملی در این کشور نسبت به آمریکا دو برابر خواهد شد . چنین تصویری از رشد اقتصادی ، اثرات مهمی بر جای خواهد گذاشت . امور چین که بازاریش بوسیله قدرت نظامی نیز تقویت می شود اگر در آینده در دست رهبران بالیافت و مصمم قرار گیرد ، آن ها موتور محرکه رشد و نفوذ سیاسی را فراهم می آورند . این البته بدان معنی نیست که چین الزاماً هژمونی جهانی را بدست می گیرد . یا اینکه آمریکا ظرفیتش را در مقابل رشد آسیا از دست می دهد . پیشرفت چین یک شبه نمی تواند خلاء را پر کند .

پایان جهان دو قطبی و سر بر آوردن دیگر مراکز قدرت - در هند ، ویتنام ، چین و کره جنوبی - هر چه بیشتر جریان ناسیونالیستی را در ژاپن تقویت می کند . ژاپن ، این واقعیت را هر چه کمتر درک می کند که منافع ژاپن و آمریکا نهایتاً بموازات یکدیگر ست . از این رو از اهمیت سیاست خارجی و دفاع می کاهد و به عواطف ناسیونالیستی دامن می زند . هند نیز به عنوان یک قدرت بزرگ بویژه در جنوب و جنوب شرقی آسیا سر بلند

پس از انتخابات اخیر آمریکا ، که به آرامی برگزار شد ، اگر فرضاً دولت جدید ، دیدگاههای خود نسبت به دنیای هزاره بعد را آشکار سازد ، چه بسا آرامش آمریکائی ها بهم خواهد خورد . رخدادها ، بهر حال با پتانسیل خود ، بطور خود انگیزه روی خواهند داد . اگر این رخدادها به کنترل در نیایند ، بطور فزاینده ای مقابله با آن ها دشوار خواهد بود . این بویژه یک

می‌کند. کشورهای جنوب آسیا، از ویتنام گرفته تا میانمار (برمه سابق) و اندونزی همبستگی بیشتری پیدا می‌کنند. در چنین شرایطی، اگر هژمونی فقط بدست یکی از این کشورها بیفتد، مشروط بر آنکه بقیه آنها به لحاظ مسائل داخلی و یا بر اثر کودتای نظامی - که البته هیچ مدرکی دال بر موفق بودن آن در دست نیست - سقوط کنند، در این صورت عکس العمل‌های شدیدی علیه کشور اعمال‌کننده هژمونی برانگیخته خواهد شد. یک طرز تفکر هست که می‌گوید باید پیشدستی کرده و با حقوق بشر (!) و جنگ اقتصادی بسراخ چین برویم، سیاستی که تاکنون انجام نشده. بر اساس این تئوری، دموکراتیزاسیون، جامعه چین را بیشتر به سوی اتخاذ روش‌های مسالمت‌جویانه رهنمون می‌سازد و کمبودهای اقتصادی نیز زمینه‌های تقویت ارتش چین را از بین می‌برد. در شرایط کنونی این سیاست البته نتیجه‌ای جز شکست ندارد و در صورت بکارگیری آن، خطراتی هم در بر خواهد داشت.

فشارهای حقوق بشری علیه چین طی ۶ سال گذشته به شکست انجامیده، بعضاً به این خاطر که این فشارها سوء تعبیرهایی بدنبال داشته. سیاست خارجی چین با توجه به رشد ناسیونالیسم، آنچنان به ایدئولوژی کمونیستی متکی نیست، که در آن صورت می‌توانست با سیاست‌های آمریکا رو در رو قرار گرفته و درگیر شود. بویژه اگر ما با اعمال این گونه فشارهای حقوق بشری علیه برخی کشورهای دوست مثلاً اندونزی، خود را بیشتر ایزوله کنیم. اقتصاد چین، سیستم اقتصاد استالینی نیست. بلکه نوعی اقتصاد بازار سوسیالیستی از نوع چینی است. البته کلمه «بازار» در این جا بسیار بسیار پر اهمیت تر از کلمه سوسیالیسم می‌باشد. بزرگترین خطر آنجاست که اقتصاد نوع چینی بیش از اندازه فعال شود، نه اینکه مانند نمونه شوروی، از حرکت باز ماند، راکد شود و بگنجد. علاوه بر این جامعه چین بر اثر فاکتورهای محیطی و اقلیمی، دستخوش تغییراتی نیز شده، بخصوص بر اثر رفرم‌های دن شیائوپینگ. آن‌ها با سیاست عدم تمرکز در تصمیم‌گیری - اگر نه ضرورتاً دموکراسی - اما نوعی پلورالیسم بوجود آورده‌اند. همچنین بسنده کردن خانواده‌های چینی به داشتن تنها یک فرزند، بر جامعه تاریخی چین، تأثیر عمیقی خواهد داشت. و بالاخره در آسیا پایه‌های عینی و مادی برای نگهداشتن ارتش، همانند ارتش در دوران جنگ سرد وجود ندارد.

همسایگان اروپائی شوروی، همواره مورد تهدید شوروی بوده و مشتاقانه از حضور علنی ارتش آمریکا حمایت می‌کردند. در مقابل، هیچیک از

همسایگان چین، نه زمینه‌ای برای چنین تهدیدی دارند و نه اینکه لزومی می‌بینند تا برای مقابله با تجاوز فرضی چین با یکدیگر ائتلاف کنند. آن‌ها صرفاً برای اطمینان خاطر، طالب حضور آمریکا آنهم در صحنه دیپلماتیک و اقتصادی هستند. در واقع می‌خواهند این را تداعی کنند که آمریکا نسبت به سرنوشت آن‌ها بی‌تفاوت و بیطرف نیست. اما از آنجا که همسایگان چین می‌دانند چین بخش همیشگی آسیاست و تعهدات آمریکا امری فرعی، لذا اساس روابطشان را با چین بر پایه خصومت و دشمنی قرار نمی‌دهند.

سیاست مقابله‌جویی آمریکا - که عملاً مسئله‌ای را حل نخواهد کرد - کشورهای آسیائی را از آمریکا دور کرده و آن‌ها را به سوی ناسیونالیسم و بیطرفی سوق می‌دهد. البته آنجا که منافع حیاتی آمریکا و یا سیاست توازن قوای جهانی در معرض خطر قرار گیرد، ما نباید از سیاست مقابله‌جویی دست برداشته و کوتاه بیاییم. اگر چه پیش‌بینی‌ها و پیش‌گیری‌هایی به عمل آمده تا بحرانی بوجود نیاید. دیپلماسی چین، بمراتب ماهرانه‌تر از دیپلماسی شوروی (سابق) است. جامعه چین (از بابت تنوع و تعدد اقوام و ملل) پیوستگی بیشتری دارد و همسایگان آن بعید می‌دانند که امنیتشان از سوی چین مورد تهدید قرار گیرد. برای اولین بار در تاریخ، چین در ارتباط با اقتصاد جهانی و یک سیستم بین‌المللی قرار گرفته. لذا قبل از اینکه با چین وارد هرگونه درگیری و تنش شود، بایستی شانس همکاری به آن داده شود. حال بر پایه همین دلایل سیاست آمریکا بایستی حاوی عناصر زیر باشد:

۱ - برقرار کردن روابط حسنه با کلیه کشورهای آسیائی و نشان دادن بیشترین نرمش ممکن در قبال آن‌ها. ما اختلاف حل‌ناشدنی با هیچیک از کشورهای آسیائی نداریم. عموماً اختلاف ما با آن‌ها، کمتر از اختلاف آنها با همسایگانشان است. ما از اینکه آسیا را در ارتباط با خود به دو بلوک متخاصم و دوست تقسیم کنیم منافی نداریم. بر عکس بهترین روش این خواهد بود که مطمئن شویم متحدانی داریم که در بحران‌هایی که بناگزر بوجود می‌آیند، با ما خواهند بود.

۲ - ادامه و استمرار اتحاد با ژاپن، به مثابه پایه اصلی سیاست امنیتی ما در آسیا. چه، اگر این اتحاد متوقف شده یا تضعیف گردد، روند حرکت ژاپن به سوی ناسیونالیسم سرعت بیشتری خواهد گرفت. همزمان ما می‌بایستی به ترس تاریخی سایر کشورهای آسیائی از ژاپن و نیز نسبت به مواضع و رفتار متحدین ژاپن در حرف و عمل، حساس باشیم. بطوری که تداعی نشود که این می‌تواند سرپوشی باشد برای موج جدید توسعه طلبی ژاپن.

در جستجوی ثبات خلیج، برخوردار همزمان ما علیه ایران و عراق - با توجه به تنها متحد شکننده ما عربستان سعودی - سیاست پر ریسکی است. البته بیرون آمدن از این تنگنا نیز کار ساده‌ای نیست. کنار آمدن با صدام حسین مسلماً مشکلات عظیمی در بر خواهد داشت. ایران می‌تواند یک کاندید منطقی برای نزدیکی مجدد به آن باشد. ولی تا بحال هیچ نشانه‌ای از آمادگی ایران برای دست برداشتن از تروریزم وجود نداشته.

خوشبختانه در مقایسه، برای رابطه‌ی اساسی با ترکیه، موانع جدی وجود ندارد. اکنون زمان آن فرارسیده تا با ترکیه بعنوان کشوری که دارای اهمیت‌های استراتژیکی ست، برخوردی متناسب داشت. این مسئله یک قید یک فوریتی نیز طلب می‌کند: قبل از اینکه فانداتالیست‌ها در ترکیه این امید را نیز نابود کنند.

اما، اگر ما آماده نیستیم راهی بیابیم تا با تغییراتی، بلوک‌ها و اقدار خود را در خلیج فارس بسازیم، بهترست خود را برای یک انفجار حتمی آماده کنیم. تیم جدید سیاست خارجی کلینتون، کاری فوری تر از این ندارد که بهترین مغزها و کارشناسان را گرد آورد تا برای مقابله با یک انفجار در خلیج فارس و یا بروز یک تحول در عربستان سعودی، بدنبال راه چاره مناسبی باشند. این هابجران‌هایی نیستند که حل آن‌ها با برخورد‌های ساده و سطحی امکان پذیر گردد.

سه رویداد، می‌تواند فرم روابط کشورهای حوزه آتلانتیک را در قرن آینده، تغییر دهد:

- موفقیت یا شکست تلاش اتحادیه اروپا در تثبیت خود به عنوان یک قدرت سیاسی.

- ظهور دیگر بار روسیه.

- سیاست آمریکا در منطقه اقیانوس اطلس.

۱- با آغاز هزاره ۲۰۰۰، واحد پولی اروپا - ارو - در فرانسه، آلمان، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ رواج خواهد یافت. ایتالیا و اسپانیا نیز همزمان با ظرف دو سال به آن می‌پیوندند. سئوال بیشتر در خور اهمیت اینست که آیا بنیانگذاران واحد پولی اروپا، می‌توانند نسبت به موافقت در زمینه نظم مالی وفادار بمانند؟ دو احتمال وجود دارد: اول، عدم توانائی در نگهداشتن مقررات مالی که موجبات بروز تورم فزاینده را فراهم می‌کند. دوم، تلاش برای وضع این مقررات توسط بانک مرکزی اروپا که واکنش‌ها و عکس‌العمل‌های سیاسی را برمی‌انگیزد. هر یک از این مسائل محتمل‌الوقوع، اروپا را سال‌ها به نزاع و تفرقه خواهد کشاند و از نقش بین‌المللی آن خواهد کاست.

چشم انداز مطلوب آنست که، اروپا موفق شود و برغم تمامی تردیدها، سیستم سیاست مالی مشترک، آن را در فائق آمدن به مشکلات اقتصادی کمک نماید. در آن صورت، اروپا با رقابتی که بوجود می‌آورد، پول اروپا را، به ارزی تبدیل می‌کند که مدیران صاحب ارز در جهان، سرمایه‌گذاری با آن را نسبت به دلار ترجیح دهند. برای آمریکا، این وضعیتی غیر منظره خواهد بود، چرا که می‌تواند به یک جنگ اقتصادی منتهی گردد. مگر اینکه سیاست مداران در هر دو سوی اقیانوس اطلس، برای همکاری و ایجاد نهادهای جدید، تدابیری بیاندیشند.

۲- بازگشت روسیه به ایفای نقش بین‌المللی، از دیگر وقایع مهم خواهد بود. در آغاز قرن جدید، پس از فراز و نشیب‌های بسیار، روسیه احتمالاً اتوریته مرکزی خود را باز خواهد یافت. اتوریته‌ای که به بنیادهای سیاسی پینوشه یا سالازار بیشتر شباهت دارد تا به یک پلورالیزم غربی. اگر چه از کمونیزم آزاد تر خواهد بود. زمانی که یک سیستم قانونی جا بیافتد و قوانین از پیش دیکته شده، معرفی گردد، آنگاه اقتصاد نیز بهبود می‌یابد.

در آن نقطه، ملل هم‌مرز با اقیانوس اطلس، بایستی بیشتر به یک روسیه پر مدعا خو کنند. وظیفه اتحادیه کشورهای آتلانتیک اینست که به روسیه فرصت دهند تا بطور کامل در بنای هزاره ۲۰۰۰، شرکت کند. البته بایستی مطمئن شوند که ناسیونالیزم سنتی آن، از مرزهایش عبور نکند.

گسترش ناتو، بطوری که کشورهای اقدار شوروی سابق در اروپای مرکزی را در بر بگیرد، می‌تواند تأمین‌کننده امنیت ضروری در برابر توسعه و نفوذ ناسیونالیزم روسیه باشد. همزمان بایستی یک سازمان همکاری سیاسی نیز که اعضای آن اتحادیه آتلانتیک و روسیه باشند، بوجود آید. فرم منطقی این سازمان می‌تواند «ارگان امنیت و همکاری در اروپا» باشد. بدینترتیب با احاله این دو وظیفه به ناتو، از یک سو اعضای ناتو را در تنگنا قرار داده و از سوی دیگر روسیه را به اعمال فشار دراز مدت فرا می‌خوانیم.

اعضای کلیدی دولت کلینتون - با توجه به تجربه اعتراض شان علیه جنگ ویتنام - معتقدند که حد اقل بخشی از جنگ سرد، از سوی آمریکا برانگیخته شده بود. رفتار با روسیه، برای دولتمردان آمریکا، بعنوان یک مشکل روانی، مطرح است. حال، آوردن روسیه به ناتو و تبدیل ناتو از اتحادیه نظامی به یک سازمان سیاسی، تلاشی است تا روسیه را آرام کنند. این اقدام، ناتو را بعنوان یک سوپاپ اطمینان نابود می‌کند و روسیه را همواره و سر زده به قلب اتحادیه آتلانتیک که مرکز تصمیم‌گیری هاست، وارد می‌نماید.

۳- تحکیم اتحاد با کره جنوبی و اتخاذ مواضع مشترک و یکسان با آن در قبال اتحاد دو کره. در قرن جدید، بعید نیست که فشار برای اتحاد دو کره افزایش یابد. البته اگر تا آن زمان، این فشار بالا نگرفته باشد. اگر مسئله اتحاد دو کره حاد شود، آمریکا، بین دو قطب قرار می‌گیرد: یکی حمایت از اصل خودگردانی و دیگری، عدم تمایل نسبت به بی‌ثباتی منطقه شمال شرقی آسیا. علاوه بر این، دیدگاه‌ها و مواضع همسایگان کره، بویژه چین و ژاپن، عمیقاً غیر قابل پیش بینی خواهد بود. این مسائل ضد و نقیض، البته چندان بدون پاسخ نیستند، اما به یک گفتگوی جدی با همه کشورهای مربوطه نیاز هست تا این واقعیت را تفهیم نمود که اگر شبه جزیره کره از هم بپاشد، بسیار خطرناک خواهد بود.

۴- برقراری یک دیالوگ استراتژیکی با چین. آمریکا نباید از امکان یک تفاهم سیاسی با پکن چشم‌پوشد. هم چین، هم آمریکا برای جلوگیری از جنگ در آسیا، بموازات، منافع دارند. حال آنکه اختلاف چین با بسیاری از کشورهای همسایه، بیش از اختلاف با آمریکا است. چین تا یک آینده قابل پیش بینی، قدرت نظامی لازم، برای بدست‌گیری هژمونی در آسیا، نخواهد داشت. همه این‌ها ارزش آن را دارد که برای ایجاد تعادل در سیاست‌های چین و آمریکا تلاش‌هایی تا سر حد امکان، صورت‌گیرد و تابوی نزدیکی با چین از میان برداشته شود.

بایستی در همین رابطه به تاکیدات جدید دولت کلینتون مبنی بر دیالوگ استراتژیکی با پکن، خوش‌آمدگفت. ضمن اینکه آنچه کمبود احساس می‌شود، عدم منطبق‌دربکارگیری این سیاست است. تأثیرات دیالوگ، دقیقاً بستگی به محتوای آن دارد. دیالوگی که بایستی بر اساس تحلیل دقیق و مشروح از چگونگی تحولات و روند کشورهای آسیایی، در کنار اعمال سیاست تنش‌زدائی روز مریه صورت بگیرد. عقب‌نشینی ناگهانی مارس سال گذشته چین از یک درگیری احتمالی نظامی و اعلام اینکه ملاقات‌هایی در سه مرحله انجام خواهد شد، بعنوان یک مانور سیاسی در چین تلقی‌گردید و ابهاماتی را در سایر کشورها بوجود آورد. این، آیا تغییر سیاست‌های روزمره در چین است یا در واقع تلاشی است از سوی آمریکا در راستای تطبیق مسالمت‌آمیز با جریانات بین‌المللی؟ در مورد خاورمیانه اما، بحث بطور خاص به مسئله اعراب و اسرائیل کشیده خواهد شد. گرچه مسئله، صورت انفجار آمیزی دارد ولی هنوز چارچوب امتحان شده و ثابتی برای آن هست. در بطن خلیج فارس، حتی مسائل ساختاری خطرناک تری وجود دارد. در آنجا کشورهای

هستند با قدرت واقعاً محدود نظامی، که توانائی زدن ضربه تقریباً نا محدودی را به جامعه بین‌المللی دارند. چنانکه در سال ۱۹۷۳ کشورهای خلیج، خود را در موضعی یافتند که بتوانند قیمت نفت را ظرف یک دوره ۳ ماهه، ۳۸۷٪ در صد افزایش دهند. آن‌ها بدینوسیله به یک بحران اقتصادی ۱۰ ساله دامن زدند و سیستم‌های اقتصادی مالی جهانی را مورد تهدید قرار داده و دمکراسی‌های صنعتی را از بابت گردش امور روزمره با مشکل روبرو ساختند.

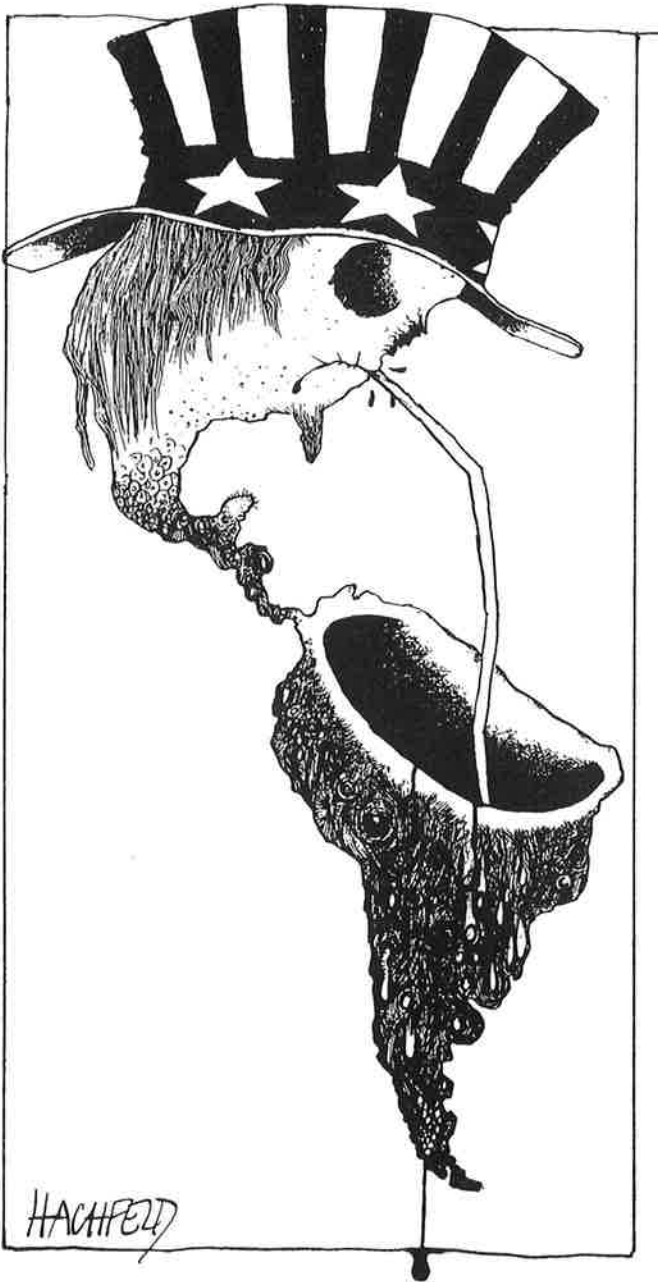
امروزه، پی‌آمد‌های چنین بحران‌هایی در خلیج فارس بدتر از گذشته خواهد بود. حتی ساختارهای تثبیت شده، شکننده‌تر از قبل می‌نماید. دو کشور از قدرتمندترین کشورهای منطقه، ایران و عراق هستند که نسبت به مسائل بین‌المللی یاغی‌اند. آمریکا، علیه ایران، تحریم‌هایی را اعمال کرده و جامعه بین‌المللی علیه عراق. بعد از این‌ها، تنها دو کشور دوست و اسلامی، عربستان سعودی و اردن قرار دارند. عربستان سعودی که گذار دشوار از جامعه فئودالی به مدرنیزاسیون را از سر می‌گذراند، سرشار از منابع نفتی، دارای ارتباطات جهانی و توسعه آموزشی است. اردن که با عراق و سوریه و اسرائیل دارای مرزهای مشترکی است، درگیر نگرانی‌های فوری امنیتی خود می‌باشد. ترکیه که گمان می‌رفت، به لحاظ جغرافیایی از صحنه دور است، به لحاظ استراتژیکی در مرکز خلیج فارس قرار دارد. این کشور، از یک سو، هم‌مرز ایران و عراق و از سویی، مرز اروپاست. ترکیه، سکان سیاست‌های مدیترانه‌ای ما محسوب می‌شود. ولی احساس می‌شود که دهها سال از جانب آمریکا و اروپائی‌ها پس زده می‌شده، چراکه فشارهایی را علیه قبرس و کرد هابکار می‌گرفته. خطری واقعی در اینجا قرار دارد که ممکن است فاندمانتالیست‌ها برنده انتخابات دمکراتیک ترکیه باشند، رفرم‌های آتانورک را بهم‌بزنند و ترکیه را به سوی جهان اسلام سوق دهند.

این امکان وجود ندارد که بدون حمایت مؤثر ترکیه، ثبات خلیج فارس پایدار بماند. همچنین ادامه حمایت‌های بین‌المللی از تحریم‌ها علیه عراق تا سال ۲۰۰۰، امکان ندارد. چه بسا این تحریم‌ها تا آن زمان برداشته شده باشد. سیاست حفاظت از یکپارچگی عراق، بوسیله «مناطق پرواز ممنوع» و فشارهایی از این قبیل، به عنوان مانع و سپری در مقابل ایران، با اهداف خود مختاری کردها در شمال عراق و شیعیان در نواحی بصره، در تضاد می‌باشد. هم‌اکنون سیاست آمریکا در مناطق کرد نشین عراق به کشتی شکسته‌ای شباهت پیدا کرده و با گذشت زمان مواضع و عملکرد متناقض ما در منطقه، بیش از پیش آشکار می‌گردد.

با وجود تردیداتم نسبت به کارکرد تحریم اقتصادی برای اشاعه دموکراسی در آسیا، من این شیوه را برای ارتقاء ایده دموکراسی، و بکارگیری همکاری های نزدیک تر، ضروری می دانم. بخصوص در میان مللی که در مرز اقیانوس اطلس و نیم کره غربی قرار دارند. برخورد نظامی میان این ملل، تقریباً غیر قابل تصور خواهد بود. در میان دموکراسی های تثبیت شده، ما باید ارزش ها و نهادهای گنجینه ای خود را تقویت کنیم. از سوی رئیس جمهور کلینتون، منطقه اقتصاد آزاد نیم کره غربی، با این هدف نهائی که با منطقه بازرگانی آزاد آتلانتیک یکی شود، مطرح گردیده. این از قدم های اساسی در راستای اهداف یاد شده می باشد.

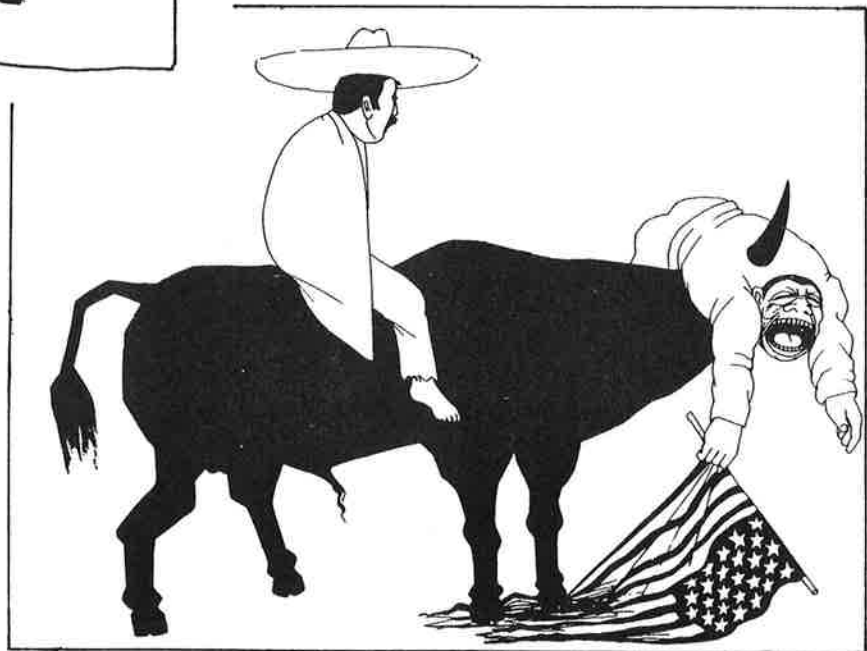
سیاست خارجی آمریکا برای هزاره ۲۰۰۰، با تمام تجربه های سابق، بکلی متفاوت خواهد بود. پیش از این ما خود را درگیر مسائل بین المللی می کردیم، مسائلی که البته پایانی هم داشت. در آینده اما، بزرگترین مبارزه ما اینست که سیستمی بسازیم که سود و هم زیان آن، مارا به درک گسترده تری از جهانی بهتر رهنمون سازد. گفتنی است که یک عنصر الزامی، از زمان جنگ سرد تا بحال تغییر نکرده و آن اینکه مسئله صلح و آینده بشریت در قرن آینده، به رهبری روشن و استوار آمریکا نیازمند

□ است



HACHFELD

دو طرح از هاشفلد
طراح معروف آلمانی



پیام های صریح و شفاف مردم
ایران

کدام تحلیل شرکت فعال در انتخابات را بر سیاست انفعال و بی تفاوتی و انتظار ترجیح دادند. در پاسخ به این سؤال به نظر می رسد که مشارکت گسترده و بی سابقه مردم در انتخابات که به حق می باید آن را یک واکنش اصولی و هوشیارانه و جسورانه در قبال وضع موجود تلقی کرد، ناشی از اعتقاد و باور مردم به نکات ذیل بوده است:

۱. در شرایط کنونی به علل متعددی که اینجا جای بحث نیست، هیچ کدام از نیروهای اپوزیسیون و مدعیان آلترناتیوی حکومت ملاها توانایی تغییر ریشه ای وضع موجود، یعنی برچیدن بساط حکومت "ولایت مطلقه فقیه" و جایگزینی آن با نظامی مردم سالار، پلورالیستی و عدالت طلب را ندارد.

۲. برخلاف نظریه برخی از نیروهای اپوزیسیون که جناح های حکومت را سر و ته یک کرباس ارزیابی می کنند، اختلافات این جناح ها که البته باید آن را در چارچوب نظام تعریف کرد، مسأله ای جدی است و بنابراین وقتی که عجالتاً امکان دگرگونی بنیادی در ساختار سیاسی و اقتصادی جامعه میسر نیست، سود جستن از اختلافات جناح ها به جهت ضربه زدن به نظام و نیز بهبود شرایط زیست خویش هرچند که این بهبود اندک و ناچیز باشد، بهتر از سیاست انفعال و انتظار است.

این مسأله بر کسی پوشیده نیست که انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری در ایران به رغم ادا و اطوارهای دموکراتیک حکومت "ولایت مطلقه فقیه"، انتخاباتی ضددموکراتیک و مغایر با معیارهای شناخته شده و معمول یک انتخابات واقعا آزاد و بدون اجبار و محدودیت بود، به این دلیل ساده و روشن که این انتخابات نیز بسان همه انتخابات پیشین حکومت ملاها در غیاب اپوزیسیون مستقل و دگراندیش و تنها با حضور تعداد قلیلی از داوطلبان خودی و وابسته به حاکمیت که از صافی شورای نگهبان عبور کرده بودند، برگزار شده است. با این همه آنچه که جای تأمل و تعمق دارد، این است که انتخابات اخیر بر خلاف انتخابات دوره های قبل با دو واقعه مهم و در خور اعتناء که هم حکومت ملاها و هم گروه های ریز و درشت اپوزیسیون را به کلی غافلگیر کرد و تکان داد همراه بود: شرکت و دخالت نسبتاً وسیع اقشار مختلف مردم، خاصه زنان و جوانان در انتخابات و نیز پیروزی چشمگیر و غیرقابل پیش بینی سید محمد خاتمی بر ناطق نوری همان دو واقعه غافلگیر کننده و تکان دهنده ای بود که هیچکس انتظار اتفاق آنها را نداشت، نه حکومت ملاها، نه اپوزیسیون آن و نه انبوه مردمی که در انتخابات شرکت کردند!



احمد ناطق نوری
بازنده

محمد خاتمی
برنده
و
انتخابات

مهم ترین انگیزه مردم از حضور در صحنه و رفتن به پای صندوق های انتخاباتی نه گفتن به نظام ضد انسانی و ضد دموکراتیک "ولایت مطلقه فقیه" و نیز کسب حداقل حقوق فردی و اجتماعی خویش بوده است. این نخستین پیام انتخابات دوم خردادماه است

از این بابت انتخابات دوم خرداد ماه بدون کمترین اغراق برجسته ترین رویداد سیاسی جامعه ما بعد از برقراری آتش بس میان ایران و عراق محسوب می شود که بررسی و تبیین واقع بینانه آن به منظور فهم درست فرایند تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران بسیار ضروری و حائز اهمیت جدی است؛ به ویژه برای آن بخش از افراد و جریانات سیاسی که با چشم بستن بر روی واقعیت های اجتماعی هنوز که هنوز است از تحلیل ها و باورهای غلط دهه شصت تغذیه می کنند و بر مبنای آن به قضاوت و داوری در مورد رویدادهای سیاسی و اجتماعی می نشینند!

دلایل مشارکت مردم در انتخابات

در باب انتخابات ریاست جمهوری نخستین موضوع قابل ذکر این است که ببینیم به راستی مردم ایران بر اساس

اما مشارکت مردم در انتخابات و پیروزی سید محمد خاتمی بر ناطق نوری که اولی از جانب مردم مخالف و نیروهای معترض درون حاکمیت حمایت می شد و دومی از جانب جناح حاکم و ارتجاعی ترین نیروهای حکومتی، حاوی دو پیام اساسی و کلیدی است که محتوای آنها را به اختصار چنین می توان توضیح داد:

۱) ملت ایران با مشارکت در انتخابات دوم خردادماه و گزینش سید محمد خاتمی به مقام ریاست جمهوری کشور یک بار دیگر و این بار به شکلی کاملاً صریح و شفاف این حقیقت را به افکار عمومی جهان نشان داد که نظام استبدادی و ارتجاعی "ولایت مطلقه فقیه" که اکنون قریب به دو دهه زمام امور جامعه را از راه سرکوب و اختناق و

عوام‌فریبی و سوء استفاده از باورهای مذهبی مردم در دست دارد، از اساس غیر قانونی و فاقد مشروعیت مردمی و مقبولیت اجتماعی است. چه ناگفته پیداست که اقبال کم نظیر مردم از خاتمی که در جریان تبلیغات انتخاباتی، تأمین آزادی‌های فردی و اجتماعی، استقرار جامعه مدنی، تشویق و ترویج قانون‌گرایی، کاهش فشار اقتصادی، رفع تبعیض قومی و دینی و جنسی، و احترام به رأی و نظر شهروندان و آحاد ملت را نوید می‌داد، به وضوح نماد اعتراض عمیق مردم به حکومت خودکامه و انحصارطلب "ولایت مطلقه فقیه" و نیاز شدید آنان به برپایی نظامی مبتنی بر دموکراسی، عدالت اجتماعی و امنیت قضایی است. به عبارت دیگر رأی مردم ایران به خاتمی و برنامه سیاسی و اقتصادی او، به واقع به منزله رأی عدم اعتماد به روحانیت مستبد، مرتجع و چپاولگر حاکم است: روحانیتی که به سبب اندیشه متحجر و روش سرکوبگرانه و غارتگرانه خود نه تنها بنیادی‌ترین حقوق فردی و اجتماعی ملت ما را زیر پا گذاشته و هر ندای حق طلبانه و آزادیخواهانه‌ای را به بیرحمانه‌ترین شیوه ممکن یعنی با زندان و شلاق و شکنجه و اعدام پاسخ داده، که اینک حیات مادی و معنوی مردم را در آستانه تباهی و اضمحلال کامل قرار داده است. بی شک رأی منفی مردم ایران به ناطق نوری، آنهم در شرایطی که روحانیت از یک سال پیش به این سو برای تحمیل ریاست جمهوری او به مردم بی وقفه تلاش و تبلیغ کرده است، میشرف آغاز فصل نوینی در مبارزه مردم ایران در راستای پایان دادن به سلطه و نفوذ دستگاه روحانیت بر حیات سیاسی و فرهنگی جامعه و دستیابی به دموکراسی و عدالت اجتماعی است. با این وصف روشن است وقتی آخوند خامنه‌ای مشارکت گسترده مردم در انتخابات و رأی آنان به خاتمی و برنامه اعلام شده او را بی شرمانه پشتیبانی از نظام و اعتماد به سردمداران آن تفسیر می‌کند، آشکارا دروغ می‌گوید و محتوای پیام مردم را وارونه جلوه می‌دهد. زیرا کیست که نداند اگر مردم ستم‌دیده ایران با مشارکت در انتخابات، آن طور که خامنه‌ای می‌گوید، قصد جانبداری از نظام و تحکیم آن را داشتند، پس بی هیچ گفتگو می‌بایست به رقیب اصلی خاتمی یعنی ناطق نوری که نامزد رسمی قدرتمندترین عناصر و نیروهای نظام چون ولی فقیه، شورای نگهبان، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جامعه روحانیت مبارز، هیأت مؤتلفه اسلامی، مراجع تقلید و فرماندهان بلندپایه نظامی بود رأی می‌دادند و نه به خاتمی که دست کم در ظاهر به عنوان چهره‌ای که منتقد نظم موجود است، شناخته می‌شود.

بنابراین اگر مدعای بی اساس و مضحک خامنه‌ای را کنار بگذاریم، آنچه می‌ماند این است که مهم‌ترین انگیزه مردم از حضور در صحنه و رفتن به پای صندوق‌های انتخاباتی نه گفتن به نظام ضد انسانی و ضد دموکراتیک "ولایت مطلقه فقیه" و نیز کسب حداقل حقوق فردی و اجتماعی خویش بوده است. این نخستین پیام انتخابات دوم خردادماه است، هرچند که ولی فقیه حکومت این پیام رسا و این فریاد اعتراض مسالمت‌آمیز میلیون‌ها زن و مرد شرکت‌کننده در انتخابات را قلب کند و باز هم بر

استمرار استبداد مذهبی تأکید نماید.

۲. ملت ایران با مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری همچنین نشان داد که اعتبار چندانی برای امر و نهی‌های نیروهای اپوزیسیون و بویژه اپوزیسیون معتقد و مصمم به براندازی قهرآمیز حکومت ملاها قائل نیست. این مسأله که مردم به رغم فراخوان تحریم انتخابات از سوی غالب نیروهای اپوزیسیون داخل و خارج کشور فعالانه در آن شرکت می‌کنند، دلیلی جز این نمی‌تواند داشته باشد که اپوزیسیون حکومت ملاها برخلاف ادعاهای پرطمطراقش فاقد پایگاه، اعتبار و نفوذ قابل توجه در میان مردم است. روشن است که بی‌اعتنایی و بی‌اعتمادی توده‌های مردم به نیروهای اپوزیسیون که آن را می‌باید یکی از معضلات کلیدی سیاسی در شرایط کنونی تعبیر کرد، در وهله نخست محصول استبداد و اختناق حاکم است که امکان هرگونه پیوند و رابطه مؤثر و تنگاتنگ اپوزیسیون با مردم را منتفی کرده است: ولی از طرف دیگر نباید اشتباهات و انحرافات فکری و سیاسی و رفتارهای ضد دموکراتیک و قیام‌نشانه خود این نیروها را که به مراتب سهم بیشتری از استبداد و اختناق در ایجاد چنین امری داشته، به دست فراموشی سپرد و یا به سهولت از کنار آن رد شد.

اپوزیسیون موجود اگر به واقع خواهان براندازی و یا حذف و انحلال حکومت ملاها و استقرار جامعه‌ای مبتنی بر دموکراسی، پلورالیسم و عدالت اجتماعی است، راهی جز این پیش روی ندارد که ابتدا حمایت مردم را به سوی خود جلب کند و این هم ممکن نیست مگر آنکه اپوزیسیون قبل از هر چیز اقدام به یک خانه‌تکانی ریشه‌ای در مبانی اعتقادی و سیاسی خود نماید، و الا انکار مشارکت مردم در انتخابات به منظور سرپوش گذاشتن بر شکست سیاست‌های ذهنی و غلط خود و یا تجلیل و ستایش از مشارکت مردم در انتخابات پس از تحریم آن بدون انتقاد جدی از خود، نه تنها اعتماد مردم را برنخواهد انگیخت، بل روند فاصله‌گیری مردم از اپوزیسیون را تشدید خواهد کرد.

پنجم: دوختن به تحول مسالمت‌آمیز و استعجاله حکومت نیز که بطلان آن بارها و بارها به اثبات رسیده است، مفید فایده‌ای نخواهد بود.

خلاصه کنیم، اکنون وقت آن فرارسیده است که اپوزیسیون حکومت ملاها با درس‌آموزی از انتخابات و پیام‌های آن از خواب سنگین بیدار شود و با مشاهده تحولات جاری در جامعه ایران، تلاش‌های لازم را برای ایجاد پیوند و رابطه با مردم و درک و فهم نیازها، حساسیت‌ها و انگیزه‌های آنان به عمل آورد، چرا که در غیر این صورت نقش مؤثری نمی‌تواند در هدایت مردم و آزادی و رهایی آنان از سلطه استبداد مذهبی ایفاء کند.

ضرورت جنبش مردمی برای کسب دموکراسی و عدالت اجتماعی

این حقیقت نیاز به گفتن ندارد که خاتمی با وجود برخورداری از بیست میلیون رأی مردم ایران بسیار بعید است که بتواند وعده‌های انتخاباتی خود را بی‌کم و کاست

استبداد و خفقان و قطع پیوند و رابطه اپوزیسیون با مردم ارمنان دیگری به همراه نداشته است ، چشم دوختن به تحول مسالمت آمیز و استحاله حکومت نیز که بطلان آن بارها و بارها به اثبات رسیده است ، مفید فایده ای نخواهد بود . به گمان ما راه خروج از بحران های سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی و اجتماعی موجود و برپایی نظامی مردم سالار که در آن هر شهروند ایرانی بدون کمترین تبعیض قومی ، دینی و جنسی امکان بروز و شکوفایی استعداد و قابلیت های خویش را داشته باشد ، تنها و تنها از طریق حرکت از پایین و تدارک یک جنبش گسترده مردمی و ملی که با چالش و عمل مداوم و جدی خود گام به گام حکومت "ولایت مطلقه فقیه" را به عقب نشینی وادار نماید و در نهایت بساط آن را تمام و کمال برچیند قابل حصول است . و این وظیفه ای است بزرگ که تحقق آن در گرو شکل گیری یک نیروی واقعا مستقل و دمکرات و مبارز است ؛ نیرویی که ضمن مرزبندی با بینش چریکی و بینش رفرمیستی و استحاله طلب رو به سوی مردم داشته باشد .

جامه عمل بپوشاند . تحقق کامل برنامه ای که خاتمی به مردم ارائه داده است ، منوط به مبارزه قاطع او با قدرت و نفوذ مافوق قانون ولی فقیه و باندهای فاسد و مافیایی درون حاکمیت است که مراکز اصلی قدرت سیاسی و اقتصادی کشور را در انحصار و تسخیر خود دارند و این مسئولیتی است بسیار سنگین و دشوار و سترگ که انجام آن از توان و اراده آدمی مثل خاتمی که به هرحال از درون نظام برخاسته و تحت کنترل و نظارت ولی فقیه قرار دارد ، خارج است . این حرف البته به معنای آن نیست که دست



خاتمی برای انجام هرگونه تحول و اصلاحاتی مطلقا بسته است ، نه ، خاتمی با امان نظر به دیدگاه های اعتقادی و سیاسی اش که کم و بیش متفاوت با جناح محافظه کار و سنتی حکومت است و با نظر به پشتیبانی وسیع مردم و بخشی از نیروهای معترض درون حاکمیت از او ، در مجموع این شانس را دارد که دست کم وعده های اجتماعی و اقتصادی خود را به میزان معینی محقق نماید ، ولی استقرار جامعه مدنی و دمکراسی که لزوما حذف و انحلال نهادهایی از قبیل "ولایت فقیه" و شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت را طلب می کند ، نیازمند مبارزه ای است جدی با این نهادها که همانطور که گفته شد ، خاتمی مرد میدان این مبارزه نیست . و اصولا چنین انتظاری هم از خاتمی غیر واقعی است ، چون هیچ نیرویی از درون حکومت خودکامه و ارتجاعی "ولایت مطلقه فقیه" قادر نیست جامعه ما را به سر منزل دمکراسی و عدالت اجتماعی رهنمون گردد . خاتمی همین قدر که بتواند نیروهای چماقدار حزب الهی و مزدور را که جان مردم و خصوصا زنان را به لب رسانده اند ، از خیابان ها جمع کند ، فشارهای گوناگون اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی را کاهش دهد ، و راه تنفس جامعه را کمی بازکند ، کمک شایانی به مبارزه ضد ارتجاعی مردم ایران کرده است . به این ترتیب اگر برای دستیابی به دمکراسی و عدالت اجتماعی توسل به قهر و خشونت در این مقطع زمانی خطا است و راه به جایی نخواهد برد ، چنانکه تا به حال جز تشدید

در نظامی که بر تضاد طبقاتی و بر بهره کشی و بر انتقال همه ارزشهای انسانی به قدرت پول استوار است ، چگونه میشود ازدموکراسی و آزادی سیاسی و فکری سخن گفت؟ دموکراسی و سرمایه داری ؟ ایندو چگونه با هم جمع می توانند شد .

مگر اینکه از دموکراسی پوششی دروغین برای مخفی کردن بهره کشی انسان از انسان بسازیم و این کثیف ترین فریب و بزرگترین آفت دموکراسی است . ممکن است در چنین نظامی انسانها احساس آزادی کنند اما این یک احساس کاذب است ، ممکن است در چنین جامعه هایی همه افراد آزادانه رای بدهند ، اما پیش از آن سرمایه داری است که رای ها را در صندوق رای هایشان فرو ریخته است ، زیرا پول خود آگاه و ناخودآگاه رای می سازد . در میدان بازی که هر کسی آزاد است بتازد ، شک نیست تنها کسانی که سوارند پیش می افتند و پیاده ها از این آزادی و برابری حقوق سیاسی همیشه عقب می مانند . (دکتر شریعتی ، م . ا . ص ۲۰۷ ، ۱۴۷)

سارا یزدانی بحثی در مورد موسیقی مبتذل ایرانی در رژیمهای گذشته و حال

ماجرای پشمک فروش خانه بدوش در سرزمین واکنگ‌ها

در یکی از همین روزهای عید بود که با شنیدن آهنگی در مورد پشمک فروش خانه بدوش که برای کسب و کار در جمعه بازار رشت حاضر می‌شد ولی امورات نمی‌گذشت و به ناچار مجبور می‌شد تا روزهای دیگر نیز به این بازار بیاید بی اختیار پرزنده خیال مرا به پرواز واداشت و پرسشهای بی شماری را در مقابلم گذاشت.

واقعاً پشمک فروش خانه بدوش چه لطفی داشت که موضوع آواز رو حوضی لوس آنجلسی شود. رادیویی که این آواز بی سروته و بی مایه را می‌گذاشت چه نکته شادی آور در خانه بدوشی پشمک فروشهای رشت یافته بود تا با پخش چنین ساز ضرب ضد مردمی شنوندگان خود را سرکار بگذارد.

بگذارید قدری به تحلیل قضیه پشمک فروش خانه بدوش بپردازیم. این پشمک فروش خانه بدوش کیست؟ در کدام محیط رشد نموده که پشمک فروش خانه بدوش بار آمده؟ کدام جامعه است که از انسانهایی که بالقوه توانایی ارتقاء به بالاترین مدارج علمی را دارند، پشمک فروش دوره گرد و خانه بدوشی می‌سازد که بجای شوریدن به نظام استثماری حاکم، خود را ملعبه یک مشت مفت خور عافیت طلب بی درد می‌کند.

کدام فرد یا گروه اجتماعی است که پشمک فروش دوره گرد و خانه بدوش را مضحکه و اسباب خنده و تفریح می‌یابد. کدام طبقه اجتماعی است، هنرمندان کدام طبقه اجتماعی است که در فقر و خانه بدوشی دیگران عنصر تفریح و خنده و نشاط جستجو می‌کند اما مسئله به اینجا ختم نشد. و گندابه‌های ابتذال فرهنگی و فرهنگ ابتذال که تا دیروز به دختر چوپان بند کرده بود و گریبان دختر اهوازی و دختر جنگ زده آبادانی ول نکرده بود اینک به سراغ بخش دیگری از سرزمین فقر زده ما رفته و سراغ از دختر سبزواری گرفت.

اگر قرار باشد از دختر سبزواری سخن رود، آیا بهتر نیست از مشکلات دختر سبزواری و دختران سبزواری سخن رود. اگر دختر سبزواری امروز جز به آزادی سیاسی که کلید سایر آزادیهای مدنی و اجتماعی است توجه نکند، یعنی از اصلی ترین مسائل خود که به حیاتش مربوط است توجه نکرده، یعنی شرط اصلی بهره برداری از سرمایه انسانی خویش را برآورده نکردن، به عبارت دیگر یعنی خود را در چاه استثمار جنسی از سوی طبقه مسلط انداخته است.

وقتی خواننده‌ای فریاد می‌کشد که مسجد شاه که روبراه است، خواه اندیشیده باشد، خواه نیندیشیده، جنبه‌های مثبت مسجد شاهنشاهی، یعنی محل استحمام و تحمیق مردم را بازاریابی می‌کند و مثبت جلوه می‌دهد.

هنر سترون و خنثی وجود ندارد. هر هنر، هر موزیک هر ترانه حاوی

نگاه سازنده، یا سازندگان آن به انسان، جهان و شامل ارزشهای، گروهی، طبقاتی، جنسی، ملی و غیره می‌باشد.

بسیاری از ارزشها، معیارهای اخلاقی و استیل زندگی، اینک بطور متراکم و منظم ولی ظاهراً بدون برنامه ریزی به افکار عمومی القاء شده، رفتار جمعی را هدایت می‌کند. موزیک و ترانه از جمله ابزارهای موثر انتقال این ارزشها استیل زندگی هستند، ولی متأسفانه بی توجهی قشرهای وسیعی باعث می‌شود که حتی خود آنانی که با مضمون موزیک مبتذل مخالفند به دام مافیای این نوع موزیک بیافتند و ناخواسته مروج ارزشهای ضد انسانی، طبقاتی، زن ستیز و برده ساز در قالب استفاده از این نوع موزیک باشند.

به فروش رسانیدن زن در موزیک، همانا زمینه سازی سازی آن در کوچه و خیابان است.

استثمار جنسی یکی از بدترین انواع بهره کشی از دیگران، بلعیدن ثمره کار دیگران و انسان خواری است. آیا انسان آدم خوار دیده اید؟ چه فرق می‌کند که تو اگر آدم دیگری را چون جانور وحشی بدری و ببلعی یا ثمره کار او، شیره تمامی جسم و جان او را به نوشی. اما استثمار جنسی، بهره برداری از جنس مخالف و فروش آن در بازار موزیک تفاوتی با بلعیدن انسان دیگری ندارد. امر انسان فروشان، این برده داران عصر ما را چه باک که با جنس دیگر چه می‌کنند. اگر بشریت یک پیکر باشد که هست تو اگر تن دیگران را بفروشی تن خویش و تن خویشانت را فروخته‌ای.

متأسفانه بخشی از تهیه کنندگان موسیقی ایرانی هنوز نمی‌توانند با واقعیتها، با مشکلات مردم رابطه برقرار کنند. موسیقی ایران، حتی با بازاری ترین موسیقی غربی که اگر دارای مضمون و محتوی مترقی نیست لااقل در دنیای واقعیات سیر می‌کند، قابل مقایسه نیست. تهیه کنندگان این نوع محصولات علیرغم سالها سکونت در غرب آنچه نیاموخته‌اند همین ارتباط برقرار کردن با عالم واقعیت است.

موسیقی در حکومت آخوندها

تا سخن از موسیقی مبتذل به میان می‌آید، ذهن متوجه موسیقی سطحی و بی مایه که اصطلاحاً لوس آنجلسی است، می‌شود. در حالی که ابتذال، پوچی و بی مایگی تنها مختص موزیک شش و هشت نیست. در لابلای ترانه‌ها، تصنیف‌ها و آوازهایی نیز که به موسیقی سنتی و یا سنگین معروف شده و در این چندساله که آخوندها بر مسند قدرت تکیه زده اند، به آن دخیل بسته اند نیز، به وفور یافت می‌شود. منظور از موسیقی آخوندی، آنگونه موسیقی است که در چارچوب نظام ارزشی آخوندیسم یعنی نظام ایدئولوژیک و اعتقادی قشر مسلط بر جامعه ایران امروز بوسیله بازسازی برخی موسسات بجای مانده از دوران شاهنشاهی و گرد آمدن برخی از عناصر بجای مانده از آن دوران و همچنین، نوحه خوانان و یا منبری‌های پیشین، که امروز در قالب خواننده گرد آمده اند، فراهم شده، هدف آن توجیه وضع موجود و قابل تحمل کردن شرایطی است که بخش به حاکمیت رسیده روحانیت، فراهم آورده است.

با سقوط نظام سلطنتی و از بین رفتن نهادها و موسسات موسیقی مبتذل و به اصطلاح شش و هشتی که در سالهای درازی در چارچوب

یک اکوسیستم مرکب از دربار پهلوی، کاباره‌ها، مافیای مواد مخدر و موسسات استثمار و ن فروشی زنان شکل گرفته بود، به تدریج علف‌های هرزی از بازمانده همان ریشه‌ها ولی با تغذیه از فرهنگ قشر مسلط جدید یعنی آخوندها و بازاریان مرتبط به آنها نشو و نما نمود و محصولات را به عنوان موسیقی ایرانی به بازار موسیقی ایران عرضه نمود.

این نوع از موسیقی گرچه از نظر بی‌بته‌گی، ابتذال، فقدان جلوه هنری و ابتکار فنی تفاوت زیادی با موسیقی مبتذل دوران پیش از انقلاب ندارد ولی فرهنگ عزرا، و مرثیه، خودآزاری و فردگرایی به آن ویژگی‌هایی خاصی می‌دهد که شایسته توجه می‌باشد.

در موسیقی مبتذل ایرانی دوران شاه زن مرکز توجه است. زن بازیچه مرد، زن کاباره، زن محافل و جشنهای دربار، و بطور کلی زن مصرف کننده کالا، خواه کالای مادی و یا فکری، خارجی و یا داخلی، خود در این نوع موسیقی عمدتاً به مصرف می‌رسد.

در موسیقی فعلی که به واقع بخشی از تفکر آخوندی را نمایندگی می‌کند، مرد و البته مرد پدرسالار، مرد حاکم بر خانه، مرد حاکم بر زن در مرکز توجه است.

هر دو نوع موسیقی، موسیقی شاهنشاهی و موسیقی آخوندی، موسیقی قضا و قدری و موسیقی حاکمیت کور سرنوشت، و موسیقی مرگ است. منتها هریک به نوعی و با زبان خاص خود.

در مضامین این دو نوع موسیقی و ترانه، فقر فقیر و ثروت غنی از قبل تقسیم شده است. سرنوشت بشر در دست نیروهای نامرئی خارج از چارچوب روابط مادی اجتماعی قرار دارد.

موسیقی شاهی موسیقی شادخواری و لذت طلبی بی در و پیکر، موسیقی سا دیسم و دگر آزاری است حال آنکه موسیقی آخوندی موسیقی عزرا و شیون، مرثیه و نوحه و خودآزاری است. هر دو موسیقی به پوچی می‌رسند یکی با دگر آزاری و شادخواری و آن دیگری با خودآزاری و غم سرایی.

نفر اول اغلب ترانه‌ها در هر دو نوع موسیقی، عاشقی است، محبوب از دست داده، در کوران حوادث نومید شده، فردی است ضعیف و مفلوک و مانده و نزار. با این تفاوت که این نقش را در موسیقی آخوندی مرد به جای زن در موسیقی شاهی به عهده دارد.

لحن ترانه‌ها چیزی جز گلایه و شکایت از تقدیر و سرنوشت نیست. آنجا هم که به مضامین اجتماعی و فلسفی برمی‌گردد، در موسیقی آخوندی اشعار اغلب ترانه‌ها از درویش و صوفیان گوشه‌گیر که نگاه بدبینانه به انسان، زندگی و جهان دارند اخذ شده است از تلاش برای تغییر تاریخ، از جامعه‌گرایی، از سرسختی، مقاومت و نشاط خبری نیست. عشق در نهایت متوجه ضعیفه‌ای است که ته صندوق خانه سماق می‌مکد.

از انواع عشق‌های دیگر، عشق به مردم، عشق به دانش، عشق به بی‌کرائگی هستی و اندیشه هیچ اثری نیست.

این موسیقی از عینی‌گرایی، فداکاری، شهامت، سرکشی، آزادی و جمع‌گرایی بی بهره است. بیشترین در این ترانه‌ها مصروف این می‌شود تا ذهنیت عاشق و امانده‌ای که توانایی هیچ دخل و تصرفی در زندگی خود را ندارد را توصیف کند.

همانگونه که سیاست در نظام آخوندی نوعی روزه و عزاداری را

تداعی می‌کند موسیقی در این نظام نیز چنین است. نقشها در موسیقی آخوندی نیز چون نقشها در یک تعزیه تقسیم می‌شود.

نقش موسیقی در این روزه و مرثیه، نقش نقاره و سنج و طبل است که شمر و خولی در پناه آن قربانیان خود را به قتلگاه می‌برند.

موسیقی آخوندی ابزار انتقال و سلطه فرهنگ عزرا، مرثیه و نوحه سرایی است.

موسیقی آخوندی بیان خودآزاری است که در عزاداری‌ها نیز رایج است و پوچ‌گرایی و تن دادن به قضا و قدر برای تثبیت نهادهای حاکم است.

دنیای موسیقی آخوندی، دنیای تیره و تاری است. یک تابلو مرکب از رنگهای سیاه، خاکستری، و قهوه‌ای است. آبی آسمان، تلالو خورشید، سبزی جنگل و گیاه و سرخی گلها در آنها جایی ندارد.

ترجیح بند ترانه‌های ساخته پرداخته فرهنگ آخوند زده، اشک، آه، درد، ناچاری، مرگ و نفرت و پوچی است.

آبشخور اغلب خوانندگان و نوازندگان این نوع موسیقی حوزه جهل و استثمار آخوندها است.

در اکوسیستم و نظامی از زندگی اجتماعی که آخوندها برای مردم و به ویژه جوانان تدارک دیده‌اند، موسیقی سبک رژیم، با مواد مخدر، انواع انحرافها، فرهنگ سکوت و مماشات، دورویی و سود پرستی هم خوانی دارد. این موسیقی بیان سرکشی به نظامها ضد مردمی، آزادی، یگانگی با خویش، عینی‌گرایی و تلاش برای تغییر جهان نیست.

شکی نیست که موسیقی آخوندی، با جهان اجتماعی که رژیم آنرا آفریده، همخوانی دارد. آنرا باز تولید می‌کند و بقا می‌بخشد و انسان تحت نظام را برای ستمکشی آماده می‌کند. هنر آخوندی، تبلور سیاست آخوندی است و سیاست آخوندی تمنیات این جهانی است قشر واپسگرا را بیان می‌کند.



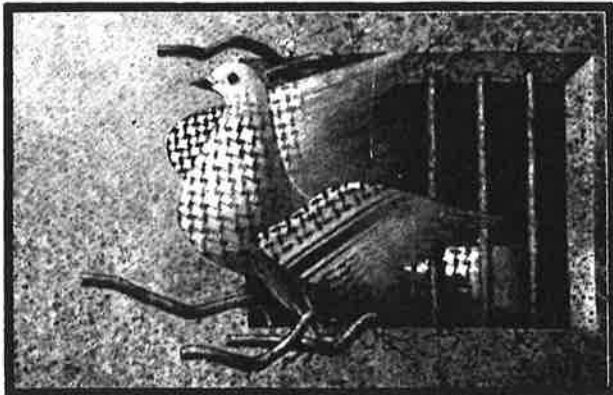
پناه جویان

و حس می کنیم چیزی را
 رشته ای که به هم پیوسته ما را
 " غربت "

تو با لباس آفریقائیت ، پر می کنی لیوان مرا
 و او با سر بند کردیش به من می دهد جایش را
 و آنها حمل می کنند ساکم را
 شهروند سوئدی اما ، می گذرد
 و می بینم لبخندش را
 و می خوانم در آن تحقیر را
 و با خود می گویم " خودتی "
 نگاه می کنیم به زمین و آسمان
 ابرها و درختان ، و خورشید درخشان
 می شناسیم آنها را
 خورشیدی که در سرزمینمان هر صبح طلوع می کرد
 و هر عصر غروب
 اما اینجا ، طلوع و غروبی نیست
 در سرزمین سرد بیگانه
 ما هستیم در اینجا
 با زنجیری مشترک بر دست و پا
 همانند زندانیان یک بند ، می کشیم یکدیگر را
 و سخن می گویم بی کلام ، با زبانی آشنا
 و با هم تکرار می کنیم بی عدالتی را با همه واژه ها

۳۰ مه ۱۹۹۷ - سوئد

مهاجر ایرانی " دریا "



من از آسیا می آیم ، ایران
 و تو ؟ عراق !
 تو مادام ؟ بوسنی
 تو مستر ؟ یوگسلاویا
 تو مادر ؟ کردستان
 شما ؟ افغانستان ، مصر ، الجزایر ، سومالی ، پرو ...
 ما اینجاییم
 از چهار گوشه دنیا
 می لرزیم در ۳۰ درجه زیر صفر ، از سرما
 در سرزمین بیگانه
 با همیم اما
 نمی فهمیم زبان یکدیگر را ، نمی شناسیم هم را
 آشناییم اما
 انگار در جایی ملاقات کرده ام تو را
 با نگاهی می پرسی ، اینجاییم چرا ؟
 و با اشاره می پرسی نامم را
 و من با انگشتانم نشان می دهم شماره ای را
 و از تو می پرسم نامم را
 و تو نشان می دهی رقمی را
 شماره من و تو تنها یک رقم فرق دارند
 در چشمانت می خوانم دردت را
 دردم را

پیش از ما ، بچه ها
 خود را به هم معرفی کرده اند با واژه های بین المللی
 و چنان به بازی مشغولند انگار که سالهاست می شناسند
 یکدیگر را
 فرزند بی مادر کرد
 و کودک بی پدر بوسنی
 کودکی با چهره سیاه ، تاب می دهد دخترک مو طلایی را
 و مادر فرزند مرده افغانی
 کودک بی مادر عرب را در آغوش می کشد
 در رستوران ...
 چهره ها متفاوت ، اما نگاه ها یکسان
 سخن می گویند از غمی آشنا
 تو به بشقاب نگاه می کنی ، و غذایی را که نمی شناسی با قاشقت هم می زنی
 و به دهان می بری با آکراه
 و من به قورمه سبزی می اندیشم و قیمه ، تو به چی ؟
 دختر جوان کرد و پسر عرب
 زن بیوه بوسنی و مرد جوانی که گم کرده در بمباران همسرش را
 در هم می پیچد نگاه ها ، بی اختیار
 تلویزیون بر دیوار ایستاده
 تکرار می کند آنچه که نمی فهمیم ، نه من و نه تو
 ولی می بینیم

دمکراسی چیست؟ دمکرات

کیست؟

امروزه دم از دمکراسی زدن و در ستایش آن سخن گفتن و رجزخوانی های آنچنانی نمودن مد روز است و همه از یکدیگر در تعریف از دمکراسی گوی سبقت را می ربایند. از راست افراطی سلطنت طلب گرفته تا چپ افراطی انحصار طلب استالینیسست سابق "عاشقان بی قرار دمکراسی" شده اند. البته فراوان اند در میان اینان که از فهم و درک دمکراسی عاجزند ولی شماری اندک از مدعیان، خوب آگاهند که به دمکراسی اعتقادی نداشته و این اظهار محبت به دمکراسی یک تاکتیک برای رسیدن به اهداف پشت پرده خویش است. اگر کسی اندک مایه فکری داشته باشد، از درک اینکه اینان باوری به دمکراسی ندارند، چندان عاجز نیست. اینکه چه اهدافی در پشت این "فاختگی و عشق آتشین به دمکراسی" نهفته است، موضوع بحث ما در این مقاله نیست. هدف این مقاله بررسی و دامن زدن به بحث دمکراسی است. پرداختن به اینکه دمکراسی چیست؟ و دمکرات چیست؟

در اینجا من در پی طرح یک بحث آکادمیک در مورد دمکراسی نیستم، بلکه آنچه را که بطور روزمره در جامعه با آن روبرو هستیم، طرح نموده و مورد بحث قرار می دهم. بر این باور هم نیستم که هر آنچه را مطرح می کنم کاملاً درست و خالی از نقص بوده و انتقادی به آن وارد نیست. چرا که هدف اصلی از طرح این موضوع، طرح آن و دامن زدن به این مبحث است. همچنین لازم است این مسئله را روشن نمایم که اینجانب خود را قیم و وکیل و سخنگوی دمکراسی نمی دانم، بلکه به عنوان یک شهروند تلاش می کنم که دمکراسی را درست درک نموده و به آن عمل کنم. در ضمن تا حدی که دانش امروز به من اجازه می دهد، دمکراسی و مردم سالاری را بهترین شیوه سازماندهی روابط اجتماعی - سیاسی دانسته و همین دمکراسی نیم بند را با تمامی کاستی ها و ضعف هایش بر دیگر سیستم ها ترجیح داده و برای آن در حد امکانات خویش تبلیغ می نمایم.

همانطور که در ابتدا گفتم، هدف از طرح موضوع در اینجا تعریف، تشریح و تحلیل دمکراسی است. چرا که من بر این باور هستم که تنها راه رهایی از گرداب فقر، جهل و استبداد، بالا رفتن آگاهی شهروندان یک جامعه، شناخت دمکراسی و تفکر دمکراتیک برای تشخیص جنس اصل از تقلبی آن است. هرکسی می تواند ادعای باور به دمکراسی داشته باشد. ولی ادعا کافی نیست. باید دمکرات بود یا دمکرات شد. نمی توان یک شبه خواب نما شد و سوپر دمکرات از آب درآمد. در مورد این چنین جریاناتی جا دارد که محتاط بود و شک کرد که آیا کاسه ای زیر نیم کاسه نیست؟

شیوه درست مبارزه با دیکتاتوری و پیشگیری از سقوط در دام دیکتاتورهای دمکرات نما شناختن دمکراسی است، تا هرگاه

جریانی مدعی دمکراسی شد، عملکرد و خطوط فکری آنها را با اصول و ویژگی های دمکراسی مقایسه نموده و ببینیم چه حد همخوانی و همسویی وجود دارد.

دمکراسی ویژگی هایی دارد، شرایطی برای دمکرات بودن مفروض است، به ضوابط و اصولی باید پایبند بود، قواعد بازی را بایستی یاد گرفت و دانست، رعایت کرد و به آن احترام گذاشت تا بتوان خود را دمکرات و طرفدار دمکراسی قلمداد نمود. صرفاً لاف از دمکراسی زدن کافی نیست، باید دمکرات بود و یا دمکرات شد. دمکراسی و جامعه دمکراتیک ابزارهای خاص خویش را برای حل مسائل اجتماعی و پیشبرد و سازماندهی جامعه ارائه می کنند.

مهم ترین ابزارهای تثبیت و استحکام دمکراسی عبارت از فرهنگ، سازماندهی و رهبری دمکراتیک می باشند. برای اداره یک جامعه به شیوه دمکراتیک نیاز به سازماندهی دمکراتیک وجود دارد. در سازماندهی دمکراتیک چند مسئله از اهمیت حیاتی خاص برخوردارند که عبارتند از:

شکل سازماندهی، فرهنگ سازمان - جامعه، هویت سازمانی و رهبریت سازمان و ارتباطات. از آنجایی که پرداختن به این مقولات در اینجا ممکن نیست و در یک مقاله نمی گنجد، من سعی می کنم در این به بحث، تشریح و تحلیل دمکراسی بپردازم، تا در فرصت های بعدی، در آینده به بررسی مقولات سازماندهی و رهبری دمکراتیک بپردازم.

دمکراسی

کلمه دمکراسی (۱) ترکیبی است از دو کلمه دمو (۲) به معنی مردم و توده ها، و کراسی (۳) یعنی حکومت و سلطه؛ با این ترتیب دمکراسی به معنی سلطه و حاکمیت مردم یا همان مردم سالاری است. طبق این تعریف، باور به دمکراسی به مفهوم باور به حاکمیت توده های مردم است. در جامعه دمکراتیک مردم حق اداره امور جامعه را طی مراسمی به افراد یا گروهی برای مدتی محدود و مشخص واگذار میکنند تا به عنوان سخن گو و نمایندگانشان در امر تنظیم، اداره و پیشبرد مسائل جامعه تلاش نمایند.

تنها راه رهایی از گرداب فقر، جهل و استبداد، بالا رفتن آگاهی شهروندان یک جامعه، شناخت دمکراسی و تفکر دمکراتیک برای تشخیص جنس اصل از تقلبی آن است.

دمکراسی عملاً به دو صورت به وقوع می پیوندد، اولی به صورت دمکراسی مستقیم (۴) و بیواسطه انجام می گردد و آن حالتی است که مردم با رای مستقیم خویش مخالفت و یا موافقت خویش را با امری ابراز می دارند، یک امر را تثبیت یا رد می نمایند. نمونه شناخته شده دمکراسی مستقیم فرانسوی یا همان نظر خواهی عمومی است.

نوع دیگر دمکراسی، دمکراسی نمایندگی (۵) است. در این حالت مردم نمایندگانی را انتخاب می کنند تا در حل و فصل و اداره امور سیاسی - اجتماعی به عنوان مدافع حقوق و نماینده و سخنگویان عمل نمایند. نمونه های این نوع دمکراسی انتخاب نماینده برای پارلمان یا ریاست جمهور یا شهرداری ... می باشد.

فلسفه دمکراسی

فلسفه دمکراسی بر نسبی گرائی استوار است. نسبی گرائی یا

نسبیت به مفهوم آن است که هیچ چیز مطلق و ثابت نیست ، هر نظر و عقیده ای در زمان و مکان و شرایط حاضر از نقطه نظر گروهی از مردم ممکن است درست باشد ولی همین نظر و عقیده در زمان و مکان و تحت شرایط دیگری و از نقطه نظر افراد و گروه های دیگری از مردمان نادرست باشد. طبق فلسفه نسبیت و از دیدی دمکراتیک هیچ ایده و ایدئولوژی در برگیرنده همه حقیقت نبوده و صدراست درست یا غلط نمی باشد. نتیجه منطقی فلسفه نسبیت و دمکراسی پلورالیسم ، یعنی همزیستی مسالمت آمیز ایدئولوژیها ، عقائد ، نظرات ، احزاب ، جریانها ، و طبقات مختلف و متضاد در کنار یکدیگر می باشد . از دیدگاه دمکراسی وحدت و یگانگی و یک شکلی به جمود و تحجر و سکون منتهی می گردد و تضادها به حرکت و پیشرفت و پویائی می انجامد . وجود و همزیستی اندیشه های متضاد در پلورالیسم و دمکراسی است که امکان تحقق می یابد . در این سیستم وجود اپوزیسیون ، و تضادهای درونی در یک سازمان ، حزب ، جریان و کشور ، طبیعی است و عدم وجود تضاد و مخالفت نشانه عدم سلامت سازمان ، حزب ، جریان ویا کشور است. وحدت و یگانگی فکری ، حزبی، مذهبی ، طبقاتی و رهبری در تضاد آشکارا با دمکراسی است . چرا که دمکراسی بر تحمل عقاید یکدیگر استوار است و نه یک شکل و یک عقیده شدن .

اصول بنیادین دمکراسی

دمکراسی بر سه اصل بنیادین استوار است ، که تجاوز و بی اعتنائی به هر کدام از آنها جامعه را از دمکراسی دور می سازد.

این سه اصل عبارتند از :

۱- برابری یا اگلیته (۶)

برابری یعنی برابری تمامی شهروندان و انسان ها ، جدائی از جنسیت ، نژاد ، رنگ پوست ، تعلق قومی ، مذهبی ... وغیره. طبق این اصل هر فرد یک رای دارد ودر مقابل قانون دارای حقوق برابر با دیگر اعضای جامعه است . حق رای دادن دارد ، حق انتخاب شدن داشته و دارای حقوق اجتماعی است که جامعه موظف به مراقبت و حفظ آنها می باشد . طبق این اصل یک رئیس جمهور با یک بقال و یا کشاورز و معلم ساده مدرسه از نظر حقوق انسانی ، سیاسی و اجتماعی با هم برابرند . در انتخابات ، یک رئیس جمهور ، یک استاد دانشگاه ، یک روستایی ، کشاورز و یک کاسب و آیت الله عظمی فقط یک رای دارند . هیچ مقام سیاسی ، اجتماعی و علمی به خود برتری حقوقی نمی دهد . این اصل و مسئله صلاحیت که در بین بسیاری از جریانها معمول است در تضاد روشن با این اصل می باشد . صلاحیت ناقص علنی این اصل است . مفهوم صلاحیت رهبری آن است که فرد با صلاحیت در رهبری با دیگران برابر نیست ، ولی فقیه یا شاهنشاه که سلطنت را به عنوان موهبتی الهی دریافت داشته است ، رهبری سیاسی - ایدئولوژیک ، رهبری طبقه کارگر موظف به پاسخگویی نیستند ، چراکه صلاحیت شان بالاتر از افراد و شهر وندان " عادی " در جامعه است . تمامی ایدئولوژی ها و سازمان ها ، احزاب و جریاناتی که به " صلاحیت " معتقدند ، اصل برابری را قبول ندارند و در نتیجه دمکراتیک نیز نیستند . در دمکراسی هیچ فردی بر فرد دیگری امتیاز و برتری ندارد و شهروندان دارای حقوق برابر و یکسان می باشند ؛ یک رأی یک رأی می باشد و هیچ تفسیر و تعبیری نیز اصل موضوع را تغییر نمی دهد .

۲- اصل تحمل عقیده مخالفت یا تفرانس (۷) یعنی تحمل عقیده مخالف . این بدان مفهوم است که بایستی به عقاید و نظرات دیگران ، حتی در صورتیکه این عقاید با عقاید و منافع ما در تضاد آشکار و اصولی باشند ، احترام گذاشت. این اصل مبنای تضمین آزادی اندیشه ، مذهب ، ایدئولوژی ، وابستگی گروهی ، جریانی ، ملی و غیره می باشد که در یک جامعه دمکراتیک باید از طرف اجتماع برای شهروندان تضمین گردد. آزادی بیان ، مطبوعات ، احزاب ، متیگ ها و اجتماعات و غیره نتیجه منطقی این اصل می باشد . در یک جامعه دمکراتیک هیچ فرد و گروهی را نمی توان به هیچ عذر و بهانه ای از حق اظهار نظر و بیان ، پیوستن به اجتماعات سیاسی - اجتماعی محروم ساخت. نمی توان صرفاً به جرم داشتن عقیده و نظر و یا اعتراض به و یا مخالفت با چیزی یا کسی ، فرد یا گروهی را بازداشت کرد . نه تنها حق منع افراد در این زمینه ها وجود ندارد که جامعه موظف است شرایط اظهار نظر و بیان آزاد (آزادی قلم) را برای شهروندان فراهم آورد . در یک جامعه دمکراتیک نمی توان چماقدار را به عنوان نیروهای مردمی برای برهم ریختن یک جلسه سیاسی ، یک سخنرانی و یا تجمع سیاسی ، بسیج کرد ، بلکه این پلیس و قوای نظامی است که موظف می باشد امنیت و آزادی شهروندان را تامین نماید و حامی حقوق انسانی ، اجتماعی و سیاسی اعضا جامعه باشد. در دمکراسی نمی شود اکثریت تصمیم بگیرد که مثلاً حقوق اقلیت را نادیده بگیرد ، هر گونه تلاشی از طرف اکثریت برای پایمالی حقوق اقلیت ها نقض آشکار این اصل می باشد . مثلاً یک دولت که دارای اکثریت آراء پارلمانی است ، به عنوان نمونه حق انهلال و غیر قانونی اعلام کردن احزاب مخالف را ندارد و هر گونه اقدامی در این جهت ناقض اصل مذکور می باشد .

رهبری دمکراتیک در برابر انتخاب کنندگان خودی مسئول به پاسخگویی است و می تواند مورد استیضاح قرار گرفته و برکنار شود ، در حالیکه رهبر با صلاحیت نه تمهد به پاسخگویی به توده ها را دارد و نه قابل استیضاح و برکناری است .

۳- اصل آترانس (۸)

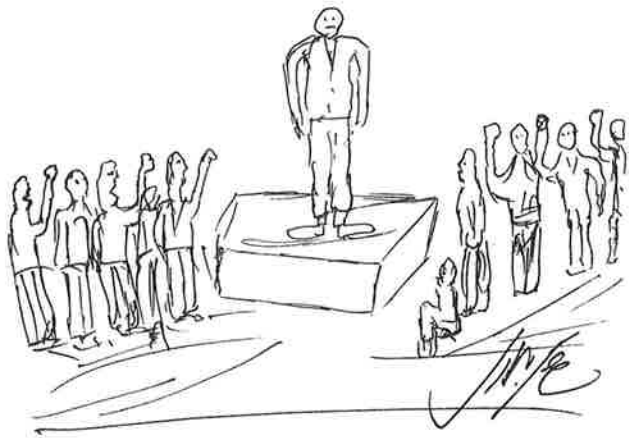
اصل آترانس یا اصل پذیرش انتقال قدرت از فرد یا گروه بازنده به فرد و گروه برنده انتخابات . طبق این اصل تغییر و تحول قدرت از طرف بازنده انتخابات به برنده بایستی انجام گیرد و به هیچ عذر و بهانه ای از آن سرباز نمی توان زد. جا به جایی و تحویل قدرت به مخالفین (برنده انتخابات) اصلی است مقدس و هر آنگاه کسی آنرا نقض نموده و زیر پا گذارد ، ادعای باور به دمکراسی نمی تواند داشته باشد . تمامی سیستم های سلطنتی ، ولایتی ، رهبری سیاسی - ایدئولوژیک ، و دیکتاتوری پرولتاریایی با این اصل در منافات بوده و هیچگونه سازشی با دمکراسی ندارند .

در راستای همین بحث و شکافتن دمکراسی اشاره ای مختصر به دو مسئله شکل و محتوا و صلاحیت خالی از اهمیت نبوده و به درک عینی بحث کمک میکنند.

شکل و محتوا

وجود تناسب و رابطه بین شکل و محتوا در دمکراسی و تداوم آن امری است که سزاوار اهمیت بوده و اجتناب ناپذیر است -

شکل رای مخفی و خود مراسم رای دادن و برگزاری انتخابات طی تشریفات خاصی با نظارت افراد بی طرف و نماینده گان کلیه گروه های شرکت کننده و فعال جامعه (اعم از موافق یا مخالف) اهمیت حیاتی دارد و هرگز نباید به آن کم بها داد . رای مخفی از آن جهت ضروری است که شهروندان به دور از ترس از پی آمدهای رای دادن به طور آزاد به هر کسی که می خواهند رای دهند . حضور ناظرین بی طرف و نمایندگان تمامی احزاب و گروه های شرکت کننده نیز برای پیشبرد یک انتخابات آزاد و عادلانه کاملاً ضروری است . این پروسه انتخابات آزاد در بر پایایی و استقرار دموکراسی نقش مشخص ، مثبت و تعیین کننده دارند.



هر سازمان و حزب و جریان مدعی باور به دموکراسی باید انتخابات درونی برای انتخاب رهبران سازمان ، حزب و ... داشته باشد و رهبریت آنها بایستی انتخابی بوده و دوره انتخابات نیز محدود و مشخص باشد. و حتی تعداد دوره های انتخابات افراد نیز باید محدود باشد . یک رهبر که مثلاً ۲۵ سال پی در پی رهبر یک حزب ، سازمان و ... باشد ، را نمی توان یک رهبر دموکرات دانست . به هیچ عذر و بهانه ای نیز نمی توان از برگزاری انتخابات و محدودیت انتخابات سرباز زد ، در هیچ کشور دموکراتیک هیچوقت کسی اجازه نقض پروسه مذکور به خود نداده است و خصوصاً رهبران هر گاه رهبریت شان به طول انجامد ، داوطلبانه خود کناره گیری می کنند. ولی در کشورهای جهان سوم که رهبران بیش از هر چیز به قدرت شخصی و منافع خود فکر می کنند به محض آنکه قدرت رهبری به کف می آورند و جا خوش می کنند ، دیگر فکر کنار رفتن به خیال شان خطور نمی کند . در چنین شرایطی باید حساسیت بیش از حد عادی نشان داد و اصرار داشت که تعداد دوره های انتخاب یک فرد به رهبری را محدود نمود.

صلاحیت (۹)

توسل به صلاحیت در سیستم های فکری غیر دموکراتیک توتالیتر کاملاً معمول بوده و ابزار مناسبی است در دست رهبران دیکتاتور و رژیم ها و گردانندگان این سیستم ها برای حفظ مقام و امتیازات فردی - گروهی و اختصاص مقام و منافع به خود و

وابسته گان و سرسپرده گان خویش در جهت تحکیم سلطه فردی - گروهی خویش بر رهبری سازمان ، حزب و کشور . صلاحیت در این رابطه به دو معنی به کار برده می شود . گاهی اوقات صلاحیت به مفهوم شایستگی فردی ، از نظر علمی . مهارت کاری ، و مجموعه ویژگی های فردی برای انجام و پیش بردن کار ، امر و مأموریتی می باشد ؛ مثلاً مأموریت رهبری یک سازمان یا حزب سیاسی . این مفهومی است که معمولاً ادعا می شود . ولی صلاحیت در نزد دیکتاتورها و باندهای رهبری شان و وابستگان ایشان بیشتر به معنی سرسپرده گی به فرد یا ایدئولوژی خاصی اطلاق می گردد و مفهوم ضمنی آن این است که فرد مذکور حافظ منافع آنها بوده و قابل اطمینان این باندها باشد . خلاصه اینکه " صلاحیت " اصطلاح مهمی است که بسیاری از آن بدون آنکه تعریف مشخصی بدهند استفاده می کنند و عمدتاً نیز همان تعریف دوم شامل این صلاحیت ها می گردد .

صلاحیت برای کارمند شرکت خصوصی است نه برای تعیین رهبر و آن هم با آن مفهوم مبهم ، بدون اینکه حتی سعی در ارائه تعریف درستی از آن گردد . صلاحیت یک رهبر به تعداد آراء دریافت شده در یک انتخابات دموکراتیک بستگی دارد . جز تعداد آراء ، معیار و شرط دیگری برای رهبری گذاشتن ، مقاصد افرادی را نشان می دهد که خواب و رؤیاهای سلطنت و حکومت استبدادی خویش را می بینند ولی به زبان عوام پسندانه تری آن را بیان می کنند ، و به قول معروف چون از در راهشان نمی دهند ، از پنجره می خواهند وارد شوند . صلاحیت رهبر جز تعداد آرائی که به دست آورده است ، حرف پوچ و بی اساسی است . رهبری دموکراتیک در برابر انتخاب کنندگان خویش مسئول به پاسخگویی است و می تواند مورد استیضاح قرار گرفته و برکنار شود ، در حالیکه رهبر با صلاحیت نه تعهد به پاسخ گویی به توده ها را دارد و نه قابل استیضاح و بر کناری است . نمونه روشن این شیوه ، پادشاه ، ولی فقیه ، رهبری سیاسی - ایدئولوژیک با صلاحیت و دبیرکلان احزاب کمونیست بلوک شرق (سابق) و کشورهای جهان سوم است .

از بین این جریانات که به صلاحیت باور دارند ، فقط ولایت فقهی ها ادعای باور به دموکراسی را ندارند ، بقیه همگی امروز خودشان را مدعیان و حامیان دموکراسی جا می زنند. در صورتی که دموکراسی معیار اولیه و اساسی اش تعداد آراء مردم است و صلاحیت نمی تواند بهانه ای برای انتخاب یا عدم انتخاب کسی شود . صلاحیت به عنوان یک حربه تبلیغاتی و یک امتیاز مسلماً می تواند مورد استفاده قرار گیرد ولی مثلاً نمی شود کسی را با نام صلاحیت انتخاب یا برکنار کرد یعنی حق انتخاب شدن را از وی گرفت .

از دموکراسی ناب تا استبداد مطلق فردی

به طور کلی سیستم های سیاسی - اجتماعی موجود و ممکن را می توان به چهار دسته تقسیم کرد. سیستم های موجود هر کدام به یکی از این چهار دسته وابسته بوده و یا ترکیبی از آنها می باشند . این چهار دسته عبارتند از :

- ۱- دموکراسی ناب
 - ۲- دموکراسی پارلمانی
 - ۳- دیکتاتوری گروهی حزبی
 - ۴- دیکتاتوری مطلق فردی
- دموکراسی ناب تا کنون در حیطه عملی سازماندهی روابط

به عنوان با " صلاحیت ترین " و بی نقص ترین - چیزی بیش از انسان عادی که اشتباه کردن یکی از ویژگی هایش می باشد - بوده و نمونه مطلق حقیقت است . او سمبل حزب ، سازمان ، جریان ، مذهب و یا کشور محسوب می شود . در چنین سیستمی پیروان صلاحیت انتقاد از رهبری را نداشته و حق دخالت در کار رهبر " را ندارند . البته عملاً پیروانی که طرفدار چنین سیستمی هستند از نظر فکری ، شخصیتی و روانی ضعیف و وابسته بوده و افراد آزاد ، آگاه و مستقلی نیستند . این سیستم نیز ، خود و طرفدارانش نقطه مقابل دموکراسی ناب می باشند . نمونه این سیستم ها عبارتند از : سلطنت و شاهنشاهی - نمونه : شاه سابق ایران که " سایه خدا بود " ؛ دیکتاتوری های جهان سومی چون پینوشه در شیلی ، صدام حسین در عراق ، و نیز کلیه جریان های معتقد به رهبری با " صلاحیت ایدئولوژیک - سیاسی " که در عمل به این سیستم منجر می گردند .

تحلیل و نتیجه گیری

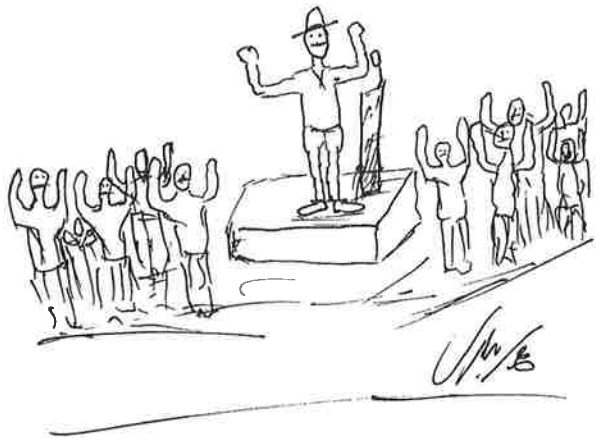
طبق آنچه که گفتیم نمی توان براساس سه اصل بنیادین دموکراسی هیچ فرد و جریانی را از اعتقاد به دموکراسی منع کرد . دموکراسی به " مدافعان " و سرپرست و وکیل و وصی نیز ندارد ، منتهی اعتقاد به دموکراسی نیز صرفاً با ادعا قابل قبول نیست . مثلاً یک دمکرات حتی به دشمنانش نیز نه تنها اجازه اظهار نظر و وجود می دهد که از وجود چنین حقوقی در صورتی که مورد تهدید قرار گیرند دفاع می کند . در دموکراسی حقوق اجتماعی - سیاسی و انسانی تمامی افراد و جریانات محترم است و محکومیت جمعی و گروهی وجود ندارد . مسئولیت عملکرد بردوش فرد قرار دارد و محاکمه و بازخواست به طور فردی انجام می گردد و در نتیجه نمی شود سلطنت طلبان را مثلاً به جرم طرفداری از سلطنت و یا به جرم جنایات رژیم شاه به بازخواست کشیده و محکوم نمود ، بلکه اگر فردی جرمی مرتکب شده است به خاطر آن نیز دادگاهی می شود و در یک دادگاه آزاد محاکمه می گردد و در صورت تبرئه شدن ، دولت مسئول حفظ حقوق وی می باشد . ولی از طرف دیگر مدافعان سلطنت به عنوان جریان سیاسی بایستی حداقل در حیطه سیاسی تکلیف خودشان را با جنایات رژیم سابق و شاه ، مثلاً کودتای سیا ، ارتجاع و شاهنشاه بر علیه حکومت ملی - مردمی مصدق را روشن کنند . مدافع دموکراسی نمی تواند عامل سیا و کودتاچی و سرکوب گر بوده و آزادی و دموکراسی را به خاک و خون کشد ، و روده های خانواده سلطنتی از اموال مردم ایران باید وضعیتش معلوم گردد . به نظر نگارنده بازگشت رضا پهلوی به یک ایران دمکراتیک هیچ ایراد قانونی ندارد ، ولی در ایران دمکراتیک او و دیگر افراد خاندان شاه سابق باید در یک دادگاه بی طرف محاکمه شده و اموال عمومی مسروقه به خزانه ملی بازگردانده شود . یا جریانات دیگری چون حزب توده و شرکا که سال ها در وطن به مردم فروشی و در خارج به وطن فروشی اشتغال داشتند ، باید قبل از اینکه خود را مدافعین و وکیل و وصی دموکراسی جا بزنند ، پاسخ خیانت ها و جنایات خود را پس دهند . من در این جا از جمهوری اسلامی و طرفداران آن اسمی نبرده ام ، آن هم به این دلیل که طرفداران جمهوری اسلامی هرگز ادعای اعتقاد به دموکراسی را نداشته اند . بدین سبب در بحث از دموکراسی سخن گفتن از آنان بی ربط است و موردی ندارد .

سیاسی - اجتماعی به وقوع نپیوسته است . مدافعان این سیستم روشنفکران رادیکال - انسانگرا و آناشیسیت ها می باشند . گرچه برقراری چنین سیستمی مشکل است ، ولی در یک جامعه که شهروندان آگاه ، آزاد و بی نیاز از سرپرست و قیم داشته باشد ، ایده آل ترین و مترقی ترین نوع سازماندهی اجتماعی می باشد . دموکراسی ناب یا قدرت خالص توده ها نقطه مقابل سانترالیسم و دیکتاتوری مطلق فردی است . در این سیستم رهبر یک سخنگوی موقتی است و امتیازات خاصی نداشته و قدرت و نمایندگی اش محدود می باشد .

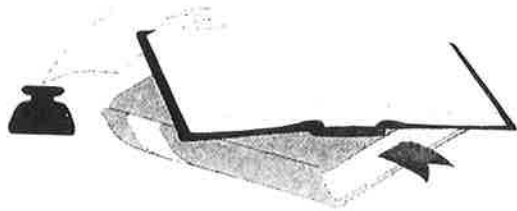
دموکراسی پارلمانی به کلیه دموکراسی های موجود خصوصاً در غرب اطلاق می گردد . این سیستم ، بهتر از سایر سیستم های حکومتی موجود است . در این سیستم مبنا آراء و نظر مردم می باشد ، گرچه صاحبان قدرت و ثروت در تعیین جهت عملی آن نقشی فعال و تعیین کننده داشته و به قول معروف از پشت پرده هدایت اش می کنند . ولی با همه اینها دموکراسی بهتر از دیکتاتوری های گروهی و یا فردی است .

دیکتاتوری گروهی عبارت از سلطه و حکومت جمعی یک گروه ، قشر ، سازمان ، حزب ، طبقه و یا جریانی خاص می باشد . این سیستم تفاوت اصلی اش با دیکتاتوری فردی در آن است که یک عده بیش از یک نفر - دیکتاتوری را اعمال می کنند . قدرت در دست یک گروه است نه یک فرد . نمونه های این سیستم عبارتند از احزاب کمونیست (البته اکثریت شان ، چون در برخی احزاب کمونیست نیز دیکتاتوری به سوی مطلق فردی گرایش می یابد) .

سیستم حکومتی موجود در ایران در زمره این حکومت ها به حساب می آید . در این سیستم ، دیکتاتوری از طرف رهبری حزب اعمال می گردد و افراد به تناسب مقام حزبی شان قدرت می یابند و تأثیر می گذارند .



دیکتاتوری مطلق فردی آن نوع از استبداد است که شخص رهبر به صورت سمبل رژیم در می آید . شخص دیکتاتور تقدس می یابد و هر نوع انتقاد به شخص رهبری (دیکتاتور) با شدیدترین مجازات ها رو به رو می گردد . به سخن دیگر شخص دیکتاتور



پس از انتشار هبوط شماره ۸ ، نشریات و کتاب های نسبتاً زیادی را دریافت کرده ایم. به دلیل فراوانی مقالات دریافتی که مدت ها در انتظار انتشار به سر برده اند و نیز محدودیت تعداد صفحات نشریه ، با پیوزش از احزاب ، سازمان ها، همکاران و دوستانی که نشریات و کتب خود را به طور مرتب برای ما ارسال داشته اند ، معرفی آنها را به شماره آینده که به زودی انتشار خواهد یافت، ارجاع می دهیم .

کتاب های زیر نوشته علی فیاض به زودی توسط انتشارات شاندل منتشر می شود :

۱. بازگشت شازده کوچولو (داستان)
 ۲. کتاب شناسی - و مقاله شناسی آثار منتشر شده درباره دکترعلی شریعتی (جلد اول)
 ۳. شریعتی و آخوندیسم
- (تحقیقی پیرامون نظریات و دیدگاه های دکترشریعتی درباره روحانیت و تمایزات فکری وی با آنها و نیز مواضع روحانیان درباره شریعتی و آثار و افکار او ، بر اساس شواهد و مدارک)

پس طبق آنچه گفتیم ، نظام های شاهنشاهی ، ولایت فقیه ، دیکتاتوری پرولتاریا ، و رهبری های "ایدئولوژیک - سیاسی با صلاحیت" در چارچوب دموکراسی نمی گنجند و هر گونه رهبری که انتخابی نبوده و با رای مستقیم مردم بوجود نیامده باشد ، دموکراتیک نیست و ادعای دموکراتیک بودن آنان ، موضوع پیوج و بی محتوایی بوده و اهداف خاص - تاکتیکی در پشت این ادعاها نهفته است . دموکراسی و آزادی به قیّم ، وکیل و وصی نیاز ندارد و حقوق سیاسی - اجتماعی نیز بر حسب "صلاحیت" ادعائی به کسی داده نمی شود . در دموکراسی یک "رهبر اپوزیسیون" یک رای دارد یک بقال هم که زندگی خودش را داشته یک رای دارد . آنهایی که ادعای نمایندگی مردم و ملت را دارند ، تنها ملاک پذیرش ادعای آنها به تعداد آرائی است که مردم به آنها می دهند ، در غیر این صورت این ادعاها چیزی بیش از لاف در غربت به شمار نمی آیند .

خلاصه کلام اینکه ، برای اعتقاد به دموکراسی باید به سه اصل برابری ، تحمل عقیده مخالف ، و پذیرش تغییر و تحول قدرت دولتی باور داشت . و در دموکراسی میزان صلاحیت ، تعداد آراء است و هر گونه صلاحیت دیگر ملاک و اعتباری ندارد . حفرق و مسئولیت فردی است و جمع را مورد بازخواست یا تنبیه نمی توان قرار داد . دموکراسی ادعا نیست ، بلکه این باور و عمل به آن است که دموکرات بودن را به اثبات می رساند . باور به دموکراسی التزام رعایت اصول و ضوابط دموکراتیک را در پی دارد. صرفاً مدح صوری دموکراسی کافی نیست . باید اصول آنرا شناخت و به آنها احترام گذاشت و رعایت کرد . اولین گام در این جهت فاصله گرفتن از گذشته غیر دموکراتیک یا ضد دموکراتیک خویش است . در دموکراسی همگان از حقوق مساوی برخوردارند و دموکراسی در انحصار هیچ نیرو و فردی نیست و نمی توان هیچ جریان ، گروه ، سازمان و حزب و مذهبی را از زندگی سیاسی - اجتماعی حذف کرد . حرف حذف جریانی را زدن خود ضد دموکراتیک است و هر کسی که از حذف دیگران سخن گوید یا دموکراسی را درک نمی کند پایه آن باور ندارد .

- 1.Democratie
- 2.Demo
- 3.Cratie
- 4.Direct democratic
- 5.Representative democratic
- 6.Egalite
- 7.Tolerance
- 8.Alternance
- 9.Competence

چرا شریعتی؟

" حرفهایی برای زدن ... از آدمهایی که وقتی غایب‌اند بیشتر هستند تا وقتی که حاضرند!" م.آ.م ۱۲ ص ۵۱۴.

در بیستمین سالگشت هجرت معلم، می‌خواهیم دیگر بار همگام او، راهی کوچه باغهای آبادی او در این کویرستان شویم و روانه " به سوی آفتاب شاد صحرائی، که نگذارد تهی از خون گرم خویشتن جانی".

۱. هجرت از کویر تا معراج یکتویی (فلاح)

نقطه عزیمت این راه خود شناسی و خود شکنی و خودسازی است: کویریات، حدیث نفس است و نسبتش با هستی، ساحت انسان در جهان بینی توحید، میراث عرفان همچون جوهر دین و دین بسان تجربه‌ای درونی.

نگرش کویری در انسان شناسی، سنگ زیرین ساختمان اندیشه و نیز سیمای صمیمی زندگی شریعتی است، چنانکه "اسلامیات و اجتماعیات" نسبت همین خود اند با خدا و خلق.

تفاوت عمده این عرفان کویری اما، با میراث تصوف ایران و اسلام در آنست که این مرده ریگ توسط دستاوردهای جدید تاویلی و پدیدار شناختی و فلسفه وجود نو زایی و بازسازی شده است. در اینجا عارف ما نخست، از پی پروژه روشنگری و ایدئولوژی مدرنیته رفته و آنگاه نقد آنرا با مارکس و فروید و نیچه و ... پی‌گرفته و باز به حکمت "خودی" بازگشته است، و این دیگر بازگویی ساده همان عرفان سنتی نیست، که بازیابی آن در آینه دیگری است و درگفت‌وگو با روزگار نو.

"... و چه عمیق است سخن کی یرکگارد، یاسپرس، سارتر بدانگونه که من برگزیده‌ام ... وجودی شدم شسته و لوحی شدم سپید و گلی بی شکل در زیر دستهای آزاد خودم، در زیر قلم زرین او! خودم، خود آزادبخشم، خود سازنده‌ام، پروردگارم، آفریدگارم ... که روح خویش را در من دمیده است! مگر نه همین انسان رستگار از این چهار زندان ناخودآگاهی است؟ ... مگر نه بنده‌ای است که هیچ بندی را بر دست ساختن و پای رفتن ندارد؟ مگر

نه هر کسی به اندازه‌ای که خود آفریننده خویش است به آفریدگار عالم همانند است؟ ... بنده‌ای بر انگاره خواجه اش! "من" هنگامی پدید می‌آید که فرد به قول اقبال به "خودی" می‌رسد (در قبال مرگ و عشق: هایدگر)، یعنی "خود" را در قبال "دیگری" "وجدان" می‌کند. م.آ.م ۱۲ ص ۱۲۰.

پس آماج چنین معراجی رسیدن به ستیغ اخلاص است: یکتایی در هستی و یکتویی در دوستی.

" و اکنون اوست که می‌تواند زندگی کند، تنها با طعام عقیده و شراب جهاد. و بمیرد، شهید وار." م.آ.م ۸ ص ۱۱۵.

می‌بینیم که افسانه غیاب با ضعف بعد اخروی، عرفانی، دینی در این اندیشه تنها به دلیل تاکید آن بر ضرورت تعهد اجتماعی و طرح سیمای عقیدتی تا چه حد بی‌مصدق بود. چه، معنای این تاکید نه نوعی "تقلیل گرایی" که تنها پذیرش ربط و التزام طبیعی و منطقی میان نتیجه و مقدمه میوه و ریشه است و ضرورت تبلور ایمان در عمل و سنجش میزان صحت و اصالت آن یکتایی و یکتویی در عالم واقع.

عرفان دینی اگر به صحنه مصاف جهان بینی های عصر جدید وارد نشود و در مواجهه با علم و زمان نو، از نو زاده نشود و پالایش و پیرایش نیابد، محصور دستگاههای فرهنگی و ادبی و مذهبی و سنتی خواهد ماند و خواهد مرد.

کار سترگ شریعتی، در تداوم اقبال، کشف گوهر و حقیقت دین و زدودن آن از زنگار قرون و تحجر ساختارها و نهادهای سنت و شریعت و فقه و معارف و مذاهب و شرایع حاکم تاریخی "واقعاً موجود" و احضار و احیا و باز اندیشی "سنت" صدر اسلام، سیره نبوی و امامان و اولیای تشیع به عنوان خط مشی و شیوه‌های تجلی "کتاب" بود: مشی‌های علوی، حسنی، حسینی، زینبی، جعفری، رضوی، مهدوی و ... "در جامعه ما دیگر چون فاکتورهای زنده استراتژیک عمل می‌نمودند و آکتورهای واقعی اجتماعی می‌آفریدند!

۲. معضل هبوط در تجدد (رهایی) و ضرورت اجتهاد در مکتب (آزادی)

این جنین عارف موحد ما پا بر زمین می‌نهد و زندگی این جهانی خویش را آغاز می‌کند. اینجا دیگر عرصه اجتماعی است: میدان تقسیم کار یا مالکیت و استثمار، ستم و اقتدار، سالوس و استحمار، و نیز چالش و رزم بی وقفه حاکم و محکوم.

نخست او باید بداند که در چه جهانی می‌زید؟ و در چه جامعه‌ای؟

الف. معضلات مدرنیته

عصر ما پیش از آنکه عصر سیادت بلامنازع خرد خود محور و خود باخته قدرتی تمام خواه و اراده بهره‌کشی فنی، علمی از عالم و آدم باشد. عصر هبوط آدم از بهشت اساطیر و مذاهب و چشیدن میوه ممنوعه خودآگاهی و استقلال و انتخاب و مسئولیت بود.

تجدد یا مدرنیته، همان زمان آگاهی و خودمختاری خرد انسانی است، که در سه گسست تاریخی تجلی می‌یابد: نخست، اصل "درون ذهنیت" *subjectivite* در حوزه معرفتی که همان خرد معطوف به اراده است. اراده تسخیر عینیت و طبیعت، همچون موضوع کار آدمی و مخزن مواد خام ابتدایی.

سپس، اصل "سیادت" *souverainete* در سپهر سیاسی، یا حاکمیت دیوان سالاری "دولت، ملت" نوین.

آنگاه، روحیه "کارپردازی" *entreprise* و بهره‌کشی در عرصه اجتماعی. اقتصادی، یا همان سرمایه سالاری و جهان‌خواهی، کاپیتالیسم و امپریالیسم.

این سه اصل "درون ذهنیت" یا خودمختاری خرد، "حاکمیت" یا استقلال قدرت سیاسی، روحیه "کارپردازی" یا استثمار فنی، علمی عالم و آدم، یکایک از دل یکدیگر زاده می‌شوند، و ریشه دارد در همان مفهوم مادر یعنی خود (یا خرد) آگاهی در گذر زمان به پیش (ترقی). بحران و تحول، افسون و افسانه زدایی، فرد و اراده و عمل‌گرایی، عصرت و عرفیت یا سکولاریته و لائیسیت، تقسیم کار و تخصصی شدن و تفکیک قوا و... سایر شاخصه‌های تجدد، دیگر از بی همین اصل می‌آیند.

چنین گسست بزرگ تاریخی و معرفتی در چه شرایطی به وقوع پیوست؟ و ریشه‌های آن را تا کجا می‌توان تعقیب نمود؟ به نظر ما، در درگیری درونی دوگونه تلقی و معرفت دینی و ظهور نخستین جرقه‌های رنسانس در سده سیزدهم از آنجا که به تعبیر شریعتی ما به لحاظ زمان اجتماعی و نه تقویمی در همین موقعیت می‌زی‌ایم، دقت در مباحث این دوران ضروریست:

با فرو پاشی امپراطوری روم غربی در اواخر قرن پنجم (۴۷۶) و تسخیر قدرت توسط بربرها، روحانیت بتدریج بدل به تنها سازمان سیاسی، مرجعیت واحد مغرب زمین و مشروعیت بخش سلاطین گوناگون گشت. با تشکیل امپراطوری مقدس رومی - ژرمانیک، پاپ و کلیسا در بدو امر با به خدمت گرفتن و مشروعیت مذهبی - سیاسی بخشیدن به شاهان به تمرین و تجربه اعمال مستقیم قدرت و سپس به تبیین اعتقادی دکترین حکومت مطلقه روحانیت پرداختند. روحانیت اگر در آغاز نقشی کنترل‌کننده و دخالت‌گرایانه آنهم در صورت وقوع گناه کبیره‌ای از سوی قدرت سیاسی داشت، از قرن دهم و پس از تقویت فتوالبیسم که دستگاه روحانیت را طی یک دوره دچار هرج و مرج ساخت: خرید و فروش و موروثی شدن مقامات روحانی *simonie & nicolaisme* و نیز نزاع بر سر انتصاب پاپ و موبدان توسط سلاطین یا اسقف‌های کاردینال، سرانجام با فرم‌گرگوار هفتم و "دیکنه پاپ" در ۱۰۷۵ به اوج خود رسید، تنها پاپ می‌تواند امپراطور را خلع کند و مردم را به ترک تبعیت از ایشان فرا خواند.

تئوری "ولایت مطلقه فقیه" بر این پایه بنا شد و توسط برنارد مقدس به "نظریه دو شمشیر" مزین گردید (ماخوذ از این فراز انجیل لوقا ۴۳۸ گفتند: ای سرور، دو شمشیر اینجاست. او پاسخ گفت: بس است!). "شمشیر اخروی و شمشیر دنیوی هر دو به کلیسا تعلق دارند، اولی توسط کلیسا دومی برای کلیسا کشیده می‌شوند. یکی در دست کشیش است، دیگری در دست سرباز، اما تحت فرمان کشیش و به فرماندهی امپراطور."

روحانیت مسیحی در این فاز تهاجمی دست به کار جنگهای صلیبی می‌شود (از اوائل قرن ۱۱ تا اواخر قرن ۱۳). این فراخوان به جهاد به ظاهر در دفاع از مسیحیان تحت فشار سرزمین‌های اسلامی آغاز شد و به "زیارت مسلحانه" شواهد متبرکه اورشلیم (بیت‌المقدس) تبدیل گردید. از فوائد سیاسی-مذهبی آن یکی ایجاد امپراطوری لاتین شرقی و استقرار اقوام اروپایی در خاورمیانه بود و دیگر سرکوب جنبش‌های انشعابی مخالف کلیسا.

جنگهای صلیبی دست‌آوردهای بی‌شماری برای اروپا به ارمغان آورد. از آن میان و مهم‌تر از همه؛ دست‌یابی به پیشرفت‌ها و اکتشافات فکری و علمی تمدن اسلام بود که راه را برای بازگشت به خویشتن غرب گشود، برای نمونه بازشناسی ارسطو از طریق آثار ابن سینا و ابن رشد.

به رغم طرد و تکفیر اولیه کلیسا، فلسفه مشایی اسلامی تمامی حوزه‌ها و مدارس را یکی پس از دیگری فتح نمود و به محاصره تفکر

افلاطونی-اگوستینی پرداخت. در این جهان بینی که خلقت در سلسله مراتب و درجات وجودی خود تنها با نور خورشید الهی روشن می‌شد، جایی برای عقل مستقل از ایمان و قلمرو طبیعت یافت نمی‌شد.

طوماس آکینوس، این "دکتر فرشته سا" و شاگرد آلبرت کبیر با تکیه بر دو ایده عقل (لوکوس) و طبیعت (فوزیس) و این استدلال که خدا نمی‌تواند در خلقت خود، اقدام به نقض خود کند، طبیعت را آینه مشیت و انسان را تصویر خدا، و وجودی آگاه و آزاد خواند که در ملک خویش یا طبیعت، می‌تواند متکی بر عقل طبیعی خویش، به استدلال و تجربه دست زند و به شناخت قوانین ضروری حاکم بر آن دست یابد. پس در جنب ایمان، نه تنها فلسفه ضرورت و حق حیات دارد، که باید به ماده درسی مکتب (اسکولاستیک) بدل گردد، همانسان که در صورت عدم تناقض با یکدیگر، حوزه دنیوی (سیاسی) در کنار ملکوت خدا ضروریست.



دکتر شریعتی

تفکر وی با ارائه سنتز "ارسطو + مسیح-اسکولاستیک"، بتدریج به دکترین رسمی کلیسا بدل گشت. و بدینسان، امکان فهم و اثبات وجود و حاکمیت مطلق خدا، مشروط به عقل انسانی و قوانین طبیعت می‌شود و موضوع کار عقل، شناخت کلیات منطقی و جامعه محصول همین نظم عقلانی-طبیعی پیش ساخته.

از سوی دیگر این رشدگرایی فلسفی-سیاسی که بر تفکیک دو حوزه عقل و وحی، و ملک دنیوی و ملکوت اخروی پای می‌فشرد (در صورت عدم تناقض میان این دو)، بیش از پیش رشد می‌یافت.

در برابر فرقه دومینیکن، فرقه فرانسیسکن به رهبری دنس اسکاتس (۱۳۰۸-۱۲۶۵) بنابر سنت راجریکن، بر جنبه افلاطونی آموزش ابن سینا و بالاخص رادیکالیزه کردن تجربه‌گرایی ارسطویی تاکید می‌نمود. وی در برابر عقل مفهوم "اراده" را نشاناد و به مبارزه با کلیات ارسطویی شتافت و بر اصل "فردیت" اشیاء پای فشرد. تعالیم وی با ظهور ویلیام داکام (۱۳۰۰) تکمیل گردید. نومینالیسم (همان ترمینیسیم یا اصطلاح‌گرایی سابق) در برابر تشبیه جامعه به بدنی ارگانیک، انجمن افراد را به شکل مصنوع طرح کرد. آزادی اراده خداوند تنها با بینشی "احتمال‌گرایانه" از اشیاء و طبیعت خوانایی دارد. تنها اراده خداست که به انتخاب میان ممکنات دست می‌زند و تنها اراده افراد انسانی است که نظم دنیوی را می‌آفریند. همبستگی اجتماعی نه امری طبیعی که مصنوعی و قراردادی است و موجد حقوق مثبت (قوانین).

این جریان فکری منتج از الهیات فرانسیسکن که نام طریقت مدرن *via moderna* را بخود گرفت، بر سه مفهوم اصلی تاکید داشت:

۱- اراده قراردادی آفریننده سیستم (که سرمنشأ نظریات قرارداد اجتماعی شد):

۲- فرد بمثابة سوژه رها شده از قیمومت اجتماع.

۳- حقوق اثباتی (قانونی). یعنی نظامی از موازین که قدرت اجبارش را نه از تدبیر در نظم طبیعی، بلکه از اراده حاکم می‌گیرد.

بیانیه سیاسی این طرز فکر اثر مارسیل پادوا (۱۳۴۳-۱۲۷۵) بنام مدافع صلح (۱۳۲۴) است. هدف سیاسی این رساله درهم شکستن نظریه "ولایت مطلقه فقیه" *plenitudo potestatis pontifice* است که نظریه پاپ گرگوار هفتم بود که برای نخستین بار به تدوین قانونی آن پرداخت:

ماده ۹- پاپ تنها انسانی است که شاهان به پای بوسی وی می‌روند.

ماده ۱۲- او مجاز است امپراطورها را خلع کند.

ماده ۱۸- حکم وی نمی‌تواند توسط احدی تغییر یابد.

ماده ۱۹- او نباید توسط احدی مورد قضاوت قرار گیرد.

در نظر مارسیل، تنها شور *concile* که شامل مجموعه مومنان، اعم از روحانیون و لائیک‌ها (مومنان غیر روحانی) می‌باشد، مشروعیت و قدرت روحانی دارد (بازگشت به اصل مفهوم کلیسا)، اگر در خود کلیسا، اسقف رم (پاپ) تسلیم شوری است، در رابطه با "جامعه مدنی" فاقد هرگونه قدرتی است. این مفهوم تازه و سلاح ضد تئوکراتیک، همان "جامعه مدنی یا سیاسی" بود که فلسفه سیاسی مدرن مغرب زمین را پایه گذارد: بر این

اساس هم مفهوم "حاکمیت" (ماکیاول و بُدن) و هم مفهوم "حقوق سیاسی" (گروسیوس و هوبس) پرداخته شده‌اند.

با آغاز قرون ۱۴ و ۱۵، و بروز انشعاب بزرگ در رهبری کلیسا **Grand Shisme 1054** میان رم و آویسیون و اوج‌گیری جنبش‌های عرفانی-انقلابی (با ظهور چهره‌هایی چون اکهارت و قیام‌های مذهبی هوس و...) قرون وسطی روند فروپاشی را آغاز می‌کنند و ضرورت رابطه مستقیم میان انسان و خدا (بدون دخالت روحانیت)، زمینه‌ساز جنبش رفرم و رنسانس (اومانیسم مسیحی) می‌گردد.

قرن شانزدهم یا قرن "اصلاح و احیاء"، قرن اراسم، شاهزاده رنسانس و اومانیزم مسیحی (ونیز اتویبای توماس مور ۱۵۱۶)، قرن لوتر و کالون، (رفرم و پروتستانتیسم) و قرن پیروزی "ابن رشد‌گرایی سیاسی" (با انتشار شاهزاده ماکیاول ۱۵۱۴) و بنیان‌گذاری رسمی فلسفه سیاسی مدرن غرب و تولد مفهوم نوین "دولت" است.

نقطه اوج این حرکت در قرن هیجدهم به روشنگری و کانت می‌رسد و مدرنیته از آن پس، و به ویژه پس از دایرةالمعارف، به ایدئولوژی بدل می‌گردد.

ب- ایدئولوژی‌زاسیون سنت به معنای ایدئولوژی‌زدایی از دین و مذهب‌زدایی از ایدئولوژی؟

از عجایب روزگار نو، یکی نیز، سرنوشت مفهوم کلیدی "ایدئولوژی" است. از آن رو که سلاله مخترعان آن، لیبرال‌ها منتقدان سرسخت ایدئولوژی‌ها شدند، حال آنکه ورثه نخستین منتقد آن، مارکسیست‌ها نهایتاً به پاسداران این کاخ رفیع بدل گردیدند! از آنجا که گسترش جهانی این اصطلاح و مفهوم و مسئله‌شناسی آن مدیون مارکس و مارکسیست‌هاست، ابهام و پارادکس تعاریف نیز ناشی از دوگانگی عمیق میان تبیین انتقادی مارکس از این مقوله و تجربه ایدئولوژی‌زاسیون مارکسیسم به ویژه از لنین بدین سوست، که بار مثبت و خنثای آن تقویت می‌شود. شناخت تاریخچه شکل‌گیری این مفهوم اما، می‌تواند بسیاری از ابهامات را که ناشی از پذیرش نقد مارکسیستی ایدئولوژی‌پیش از ارائه تعریف اولیه آن توسط مبتکران این واژه یعنی خود "ایدئولوگ‌ها"ست، روشن سازد.

در قاموس‌های فلسفی خواننده‌ایم که در نظر دستوت دو تراسی واضح اصطلاح، ایدئولوژی "علمی است که موضوعش مطالعه نسب‌شناسی ایده‌ها"ست. علمی که کندیاک، مدافع فرانسوی حس‌گرایی، نخستین عناصر آنرا فراهم آورده بود: وی در رساله "اندر منشاء شناخت‌های بشری" ۱۷۴۶، بر تقدم احساس تاکید می‌ورزید. احساس همچون تنها سرچشمه

معرفت که بطور طبیعی و طی تغییر شکلهایی، دقت و تامل و حکم و استدلال از آن انشعاب می‌یابند، و در رساله‌های بعدی، "سیستمها" ۲۷۴۹، و "حیوانات" ۱۷۵۵، به تشریح همین نحله فکری و رد دکارت می‌پردازد و غریزه را به عقل تشبیه می‌کند (تعریف ایدئولوژی همچون نوعی "خودآگاهی جانشین غریزه" احتمالاً ملهم از همین دیدگاه باشد).

در این دیدگاه، ایده‌ها تاریخ، زادگاه و سیر معینی دارند و ثانیاً سرمنشاتی محسوس و عینی داشته‌اند، که می‌توان آنها را همچون سایر پدیده‌ها از زاویه علم ژنتیک یا وراثت‌شناسی مورد مطالعه قرار داد. ایدئولوگ‌ها، این آخرین طرفداران "روشنگری"، فلاسفه‌ای بودند که بهنگام مخالفت با بناپارت، او آنها را "دکترین پردازان مجلسی" نامید و برای نخستین بار، بار منفی اصطلاح را وارد فرهنگی سیاسی نمود.

مارکس در "ایدئولوژی آلمانی" با تشدید همین بار تحقیرآمیز به نقد نظریات ایده‌آلیستی برخی از نوه‌گلیان هموطن خویش می‌نشیند. نقد تصورات که نه تنها فلسفه، بل مذهب، سیاست، حقوق، و علم از آنها تشکیل شده‌اند، از دید ماتریالیسم تاریخی با قیاس واقعیت اجتماعی عقب‌مانده آلمان و فلسفه پیشرفته‌اش آغاز می‌شود.

در این دیدگاه ایدئولوژی و ایده‌آلیسم مترادف‌اند. این دو با فائل شدن به استقلال اندیشه و ایده‌ها، فرایند محسوس شکل‌گیری آنها را می‌پوشانند. حال آنکه تصورات تماماً متأثر از واقعیت و منبعث از روند حیاتی و رفتار طبیعی انسانها، و بازتاب و انعکاس ایدئولوژیک آنند. از اینرو ایده‌ها و ایدئولوژی تاریخی مستقل از تاریخ خود انسانها و جوامع ندارند. "من هستم" منوط به "می‌اندیشم" می‌شود، یعنی خود را نه آن چنانکه واقعاً هست می‌فهمد، نوعی ناخودآگاهی حقیقی و یا "آگاهی کاذب" است و چون رابطه ذهن و عین معکوس شده است، ایدئولوژی "خطا"یی است که در غیاب علم مثبت دقیقه مبتنی بر مقدمات واقعی (نیروها و انسانهای مولد) حاصل می‌شود. تنها در "تقسیم کار" اجتماعی است که آگاهی از پراتیک موجود رها می‌شود و چیزهایی را بی‌مصدق عینی، "تصور" می‌کند پس تولید ایدئولوژی در اجتماعی امری است "اجتناب‌ناپذیر"، چه خود جامعه آنرا تولید می‌کند.

تاریخ نقد مفهوم ایدئولوژی همواره در همین چشم‌انداز مارکسی پیش‌رفته است، هر چند توسط نظریه‌پردازان لیبرال (مانند رآرون و...) در این میان، ک.مانهایم در "ایدئولوژی و اتویی" (۱۹۲۹)، با تمایز گذاردن میان معنای خاص و جزعی و جدلی ایدئولوژی یعنی "اندیشه سیاسی حریف" و معنای تام و عام آن که همه اشکال اندیشه متعهد به لحاظ سیاسی را در

بر می‌گیرد و نه افسانه و خطا که "تغییر شکل اندیشه ناظر بر چشم‌اندازی خاص" است و تمایز نهادن میان "منشاء و تعین" اجتماعی، این تعیین ایدئولوژیک را در برابر معرفت‌شناسی علمی می‌نشانند. و آلتوسر در "برای مارکس" (۱۹۶۵)، ایدئولوژی را پیش‌درآمد و پیش‌تاریخ علم می‌داند و شکل‌گیری علم را در جدال با پیشینه عقیدتی‌اش می‌یابد و در کارهای بعدی‌اش، در قیاس آن با علم که شاخصه‌اش غیاب سوژه شناسا است، ایدئولوژی را نه تصور کاذب و واقعیت که تصور دقیق رابطه توهم آلود با واقعیت می‌خواند.



علامه آقبال

تعاریف دیگری چون "توهم خود مرکز انگاری، ثنویت‌گرایی، الهی نمایاندن گروه خودی و اهریمنی نمودن حریف، همانند سازی قیاسی، نفی دیالکتیک تاریخی، تاریخ چون تحقق یک توطئه ماوراء زمانی و پلیسی، ستایش وضع موجود، ثنوت‌گرایی، و بینش‌گزینشی، و..." همه در تکمیل و بسط همان زاویه دید مارکسی‌اند.

می‌بینیم که تمامی مشکلات مفهوم مارکسیستی "روبنای" بر این تعریف واردند. چنین درکی، هیچگونه استقلال، قانونمندی و یژه، واقعیت موثر و خاصی برای ایدئولوژی (در برگیرنده همه معارف، اعم از فلسفه، علوم، حقوق، سیاست، هنر، و... در راس همه دین)، قائل نیست و آنرا به یک بازتاب و تصویر ساده موهوم تقلیل می‌دهد. تقلیل همه تصورات به منشاء اجتماعی آنها، در غلتیدن به نسبی‌گرایی و تاریخی‌گری مطلق است: افسانه علم بورژوازی و پرولتری. مرز میان علم دقیقه و ایدئولوژی

مارکسیستی که با سلاح "علم" به جنگ اعتقادات و عقاید حریف می‌رود، نیز هنوز یک نقد ایدئولوژیک است. درد ایدئولوگ‌های اولیه نیز همین نقادی ایده‌ها، منشاء‌یابی عینی و نفی خردگرایی انتزاعی بود. مارکس همین دلمشغولی آنها را این بار از زاویه جامعه‌شناختی رادیکالیزه می‌کند. هر دو گرایش اما، از منشاء تاریخی خود، یعنی خود مدرنیته یا خردگرایی فنی-علمی غافلند. چرا که عینی‌گرایی تفریطی تجربی، آن روی سکه ذهنی‌گری افراطی انتزاعی است. "می‌اندیشم" آنگاه که بر "هستم" تقدم می‌یابد و انسان خودبسنده می‌شود و از قید طبیعت و خدا رها، هستی را باید دوباره بسازد. اگر هر شناختی با تجربه "آغاز" می‌شود، الزاماً از آن "جاری" نمی‌شود. شناخت‌کاربست مقولات بر داده‌های محسوس است (بواسطه تخیل متعال - کانت). در اینجا طبیعت به قوانین طبیعت تقلیل می‌یابد و منبع مواد موم‌واری می‌شود که به استخدام پروژه بازسازی درآمده‌اند. علم فنی ابزار سلطه آدمی در این راستاست.

البته مارکس با تاکید بر ناخودآگاه اجتماعی، همچنانکه فروید در تبعات بالینی روانکاوی فردی، و نیچه در مبحث غریزه حیات و اراده قدرت و انسان‌شناسی، از پیشگامان نقد مدرنیته نیز محسوب می‌شود.

امروزه، ما در واپسین دوران تجدد جامعه‌های صنعتی بسر می‌بریم، دوران گذار و نسبت و عدم قطعیت، بسط ارتباطات و نیاز به گفتگو و شفافیت، التقاط و بی‌ایمانی به شعارها و گزاره‌های فراگیر عصر روشنگری، مرگ ایدئولوژی‌های و... اگر هنوز از جهان و جهان بینی تجدد به بیرون پای نگذارده‌ایم و از همین رو غرب قدرت تحمل و گاه ادغام بسیاری از نقدها را در خویش دارد و می‌توان "پسا مدرن" را نیز بدل به یکی از آخرین مدهای همین مدرنیته سازد و... به معنای جدی نبودن خطر فرو پاشی عمومی و مرگ ممکن این دوران و نظام حاکم و "نظم نوین" اش نیست. چرا که آن تجدد نه تنها از درون به آخر خط رسیده، که از بیرون نیز، قربانیان، "بربرها" (این بار از جنوب)، یعنی پرولتاریایی به وسعت ارض محاصره‌اش نموده. لذا این دیگر، "نه از آن تو بمیری هاست و دیر و زود دارد اما، سوخت و ساز نه". و خلاصه، مغرب‌زمین خود، همه ابزار و آلات این خودکشی را فراهم آورده.

"نوگرایی" دینی، از اینرو، امروزه خواستار تجدیدی عاری از افسون و افسانه‌های دوران کودکی مدرنیته است. در حین آموختن و داوری درباره تجربه غرب، موشکافانه سره و ناسره را تفکیک می‌کند و راه و چاه را از هم باز می‌شناسد: برای نمونه دروغ ترقی عمومی یا افسانه پیشرفت جهان شمول و همه جانبه بشری و حاکمیت عقل و علم و فن و قانون و... را در

فلسفه‌های نوین تاریخ، او بی آنکه پیشرفتهایی مشخص را در برخی زمینه‌ها، همچون علوم و فنون یا حقوق و آزادیهای اساسی و انسانی و مردم سالاری نسبی، نفی کند، متوجه پس‌رفت‌ها در سایر عرصه‌هاست: تک‌ساحتی شدن و فقر معنوی انسان، تمام‌خواهی و نژاد و قدرت پرستی نو استعماری و بهره‌کشی انسان از انسان و از جهان، به‌کنید صنعت آلودن محیط زیست و ...، در یک کلام سقوط اومانیزم در آنتی‌تز خود!

بنابراین مقدمات، رسالت تبدیل سنت به مکتب نیز که در تداوم همان نو زایی و دین‌پیرایی اعتراضی و انتقادی، یا فرم و رنسانس. مطرح می‌شود، به معنای زره ایدئولوژیک پوشیدن در مصاف با ایدئولوژی‌ها از سویی و علیه سنت استعماری رایج و حاکم از دیگر سوست، نیز نباید از یاد برد که هر مکتب و مذهب و شریعت و فقه و معرفت و ایدئولوژی، در قیاس با دین یا جوهر جهان بینی یا عرفان و به قول مهندس "خدا و آخرت"، بشدت نسبی و گذرا و خاص و محدود و ... است و لذا رختی تنگ بر اندام دین.

مراد از این سخن آن نیست که دین از فرط فربهی توان ورود به صحنه حق و باطل اجتماعی را نداشته و چون کلام الهی است و جاودانه، بر ابی لهب و زنش تشر نزنند که "بریده دست این یا بریده باد نسل آن!" چراکه این کلام خود، مرز دین دار و کافر دین را در "تحریض نکردن به اطعام مسکین" می‌یابد و بر نمازگزاران می‌تازد! پس دین در نبرد استبداد و آزادی و استثمار و برابری، نمی‌تواند بی تفاوت و بی‌التفات بماند. همین التفات است که دین را به مکتب بدل می‌کند: خواه مکتب منجمد و توجیه‌کننده و نهادین سنت حاکم، خواه مکتب انتقادی خواستار تغییر و اصلاح و رهایی. پس معنای شعار "تبدیل سنت موروثی به آگاهی انتخابی" را آنگاه می‌توان بهتر فهمید که از سویی به زدودن دین از زنگار و ساختار ایدئولوژیک قرون بنشینیم و از دیگر سو هشیار باشیم که در روند هبوطی التفات ایدئولوژیک، از نظام باز و سیال و پویای انتقادی‌مان، دگم و دکترین و قدس و کلیسا نسازیم و راه را بر مفتشین نوین عقیدتی باز نگذاریم و بنام توحید بتی تازه نسازیم. "در نقد مفهوم ایدئولوژی، ر.ک.م. ۴۱، ص ۳۲۷"

۳- مسئولیت امروزین شیعه بودن (عدالت)

مهم‌ترین مصداق هبوط عارف به عرصه تاریخ و جامعه مبحث امامت و رهبری و نظریه "مردم‌سالاری متعهد و مهدی" است، که در این دو دهه سخت مورد نقد و حمله بوده است. اغلب فراموش می‌شود که تاریخ طرح این نظریه سال ۴۸ بوده و تکامل آنرا باید در "بازگشت به کدام خویش"، یعنی آخرین دیدگاه‌های شریعتی جست:

الف- نهضت روشنفکری تداوم نهضت پیامبران و امامان در عصر خاتمیت و غیبت است. این آگاهی هدایتی و شعور راهبری (و علم امامت این است) به معنی زعامت و حکومت نیست؛ بلکه به معنی حرکت بخشیدن و جهت دادن به جامعه است که هر روشنفکری در قبال آن مسئولیت فردی دارد. "م. ۴۱، ص ۳۱۱-۳۱۰"

"رسالت روشنفکران زعامت و حکومت و رهبری سیاسی و اجرایی و انقلابی مردم نیست، این کاری است که در انحصار خود مردم است و تا او به میدان نیامده است، دیگری نمی‌تواند وکالتاً کار او را تعهد کند. بهترین چهره‌های روشنفکری، در مرحله پیروزی یک انقلاب، نشان داده‌اند که زعمای خوبی نبوده‌اند... کار روشنفکر بیدار کردن وجدان جامعه، تعلیم و تربیت سیاسی و ایدئولوژیک توده است. "همانجا، ص ۲۵۸-۲۵۷"

ب- "روشنفکر راستین، بر خلاف "سیاست پشه"، به وجهه و مقبولیت عام و پسند روز نمی‌اندیشد، او پیش از آنکه در اندیشه تسخیر آراء و افکار باشد در اندیشه تصحیح آنهاست، حتی به بهای چشم پوشیدن از حیثیت اجتماعی خویش" (همانجا)

در این دو قول هم ماهیت رسالت روشنفکری و هم حدود مسئولیت روشنفکر تعریف و روشن می‌شود: اگر رهبری سیاسی-اجرایی در انحصار مردم است، کار روشنفکر تنه ۱۲ بینش و حرکت و جهت بخشی عقیدتی-سیاسی است. می‌بینیم به چه معنا دموکراسی یا مردم‌سالاری تصدیق می‌شود و در کجا دماغ‌گوزی یا عوام فریبی نفی. چراکه روشنفکر نه در پی کسب آراء، که دست‌اندرکار ساخت و پرداخت رای مردم است. در اینجا، نظریه مردم‌سالاری متعهد و مهدی در کنفرانس باندونگ، یعنی تجربه دولت‌های تازه به استقلال رسیده جهان سوم که روشنفکران انقلابی به قدرت رسیده رژیم‌های تک حزبی و ریاست جمهوری‌های مادام‌العمر و ... را مستقر ساختند، نقد و نفی می‌شود. اگر در این کشورها، ضرورت رشد و توسعه و تولید و توزیع عادلانه نیازمند برنامه‌ریزی علمی و فنی است، دانش و تخصص تحصیلکرده‌ها می‌تواند در استخدام رهبران برخاسته از میان خود مردم قرار گیرد. اگر اقتصاد سیاسی لیبرال پاسخگوی معضلات اجتماعی این کشورها نیست، می‌توان مدافع سوسیالیسم بود. ضرورت استقلال و عدالت و توسعه اما، نمی‌تواند اصل حقوق و آزادیهای اساسی و سیاسی و انسانی را و نهاد‌های دموکراتیک و شورایی که ظرف تمرین و ارتقای آگاهی مردم‌اند، مخدوش سازد.

خاتمیت نه به معنای پایان وحی که اتمام نبوت است و ارسال رسل، غیبت نه اتمام رهبری، که ختم دوران تسلسل امامان است و آغاز عصر انتظار

منجی قائم منتقم. پس معنای تجلی وحی در عصر ما چیست؟ و آثارش کدام؟ "یک امت می آفریند، بی امام، یک بعثت پدید می آورد، بی مبعوث، یک رسالت دامن می گسترده، بی رسول، و نشانه اش: پرورش "اصحاب"، بی پیغمبر، پیدایش مجاهدان، بی حسین و برخاستن قائمان ضد سفیانی، ضد دجالی، قائم به قسط منتقم و مصلح، بی موعود و..." م.ا. ۱، ص ۲۰۵"

سخن پایانی

دوستان و دشمنان شریعتی، گاه اساسی ترین و آخرین پیام او را فراموش می کنند و یا به نتایج منطقی آن عنایت ندارند که اسلام در این لحظه از زمان، دوران "تکوین ایدئولوژیک" خویش را می گذراند، درست همانند دوران تکوین نخستینش در سالهای بعثت. م.ا.ص ۲۱۰.

نخستین معنای "تکوین" این است که نه تنها تجدید ساختمان مکتب هنوز شکل نهایی خود را نیافته، که "طرح مانیفست وار" آنها (و از جمله طرح هندسی اسلام شناسی) به درستی و تمامی ترسیم نشده است. پس سخن از "مکتبی" است در حال شدن. و تا اتمام این روند، همچنان، در فرهنگ مذهبی سنتی و موروثی مان مانده ایم. در اینجا است که شعار تقدم "نجات اسلام بر آزادی مسلمین"، یا تقدم مشی آگاهی بخش بر رهایی بخش معنا می یابد. پذیرش این مقدمه سئوالات بی شماری را پیش می نهد و نیز بسیاری از مسائل و صورت مسئله های کاذب را پس می گیرد: برای نمونه، ساخت زدایی، بازسازی و نو زایی فرهنگی - عقیدتی را تا راس برنامه و مشی بر می کشد و کسب قدرت سیاسی مستقیم و فوری را از دستور کار روز خود کنار می گذارد. تا در عوض، "تعهد" اجتماعی خود را، در چشم اندازی مردم سالارانه و از طریق راه نمایی و راه گشایی، در راستای سامان بخشی و نهادین سازی مبارزه و مطالبات حقوقی - طبقاتی، حزبی - سیاسی، و فرهنگی - عقیدتی شان، متبلور سازد.

این مسیر هر چند بلندمدت تر باشد و نتایج آن به نحوی تدریجی حاصل شونده مطمئن تر از سایر براهه های سراب آنها، ما را به وضع مطلوب رهنمون می شود. و با تامین شرایط ذهنی، تغییرات عینی را ممکن و گسستهای کمی را به تحولات کیفی بدل می سازد.

و در پایان، ناگفته نماند که مراد از تعلیق مشی به تکوین مرام، تعطیل آرمان ها و مبارزه در راه تبلورشان نیست. توحید نهفته در تثلیث "آزادی، برابری، عرفان"، شراره ای است که نمی میرد همیشه در دل ما و شمع است فرا راهمان در سیاهی شب.

دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی

چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد

علی فیاض

شریعتی و "روحانیت"

توضیح:

این مقاله در واقع خلاصه شده و فشرده کتابی تحت عنوان شریعتی و آخوندیسم می باشد که نگارنده امیدوار است به زودی آن را به صورت یک اثر تحقیقی و مستند به طور مستقل منتشر نماید تا دوستداران آثار و افکار دکتر شریعتی، و همچنین کسانی که علاقمند به مطالعه تاریخ معاصر و نقش نیروهای مذهبی، تضادها، تناقضات و درگیری های آنها و شیوه نگاهشان به انسان، جامعه، تاریخ و طبقات اجتماعی و رژیم های سیاسی هستند، بتوانند با تکیه بر اسنادی که در این اثر ارائه خواهد شد، به قضاوت نسبتا منطقی و عادلانه بی درباره تفاوت ها و تضادهای عمیقی که بین این نیروها وجود دارد، بپردازند. در این کتاب علاوه بر اسنادی که از روحانیت بر علیه شریعتی انتشار یافته است، از مطالب و کتاب های گوناگون نیز استفاده گردیده است.

نگاهی سریع به سیمای یک آغازگر

در روز ۲۹ خرداد ماه سال ۱۳۵۶ خورشیدی، یعنی ۲۰ سال پیش، دکتر علی شریعتی، اسلام شناس، نویسنده، محقق جامعه شناس و یکی از روشنفکران برجسته و مبارز سیاسی دوران رژیم شاه، در سن ۴۴ سالگی در لندن به طور مشکوکی چشم از جهان فرو بست. تعقیب و فشارهای ساواک و زندان شاه، فعالیت های ارزنده و آگاهی بخش او علیه رژیم استبدادی و ضد ملی و ضد مردمی شاه، جای تردیدی برای دوستان و رهروان او باقی نگذاشته و نمی گذارد که مسئولیت شهادت وی مستقیما بر عهده رژیم آزادی ستیز و توتالیتر شاه می باشد.

دکتر شریعتی تحصیلات خود را تا لیسانس در مشهد به پایان رساند و سپس به عنوان دانشجوی ممتاز راهی اروپا گردید تا در معروف ترین دانشگاه غرب - سوربون - به تحصیل بپردازد. او پس از پنج سال اقامت و تحصیل در پاریس به اخذ درجه دکترا نائل گردید. در فرانسه وی همچنان به فعالیت های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خویش ادامه داد و در همین رابطه با چهره های برجسته جامعه شناسی و تاریخ، از جمله ژاک برک، لویی ماسینیون و ژرژ گوروویچ از نزدیک آشنا شد. او همچنین طی سال های اقامت خود در این کشور با نهضت های آزادیبخش ملی روابط بسیار نزدیکی برقرار نمود، که جبهه آزادی بخش الجزایر یکی از نمونه های مشخص آن می باشد. او نه تنها به حمایت از جنبش ضد استعماری الجزایر برخاست، بلکه با چهره های معروف و شاخص آن از جمله فرانتس فانون (یکی از برجسته ترین تئوریسین های انقلاب الجزایر) و نیز خمیستی (اولین وزیر امور خارجه الجزایر مستقل) روابط دوستی برقرار کرد. و به حمایت های همه جانبه از جنبش خلق فلسطین علیه صهیونیسم، جنبش خلق کنگو به رهبری پاتریس لومومبا و دیگر نهضت های رهایی بخش ملی در همه کشورهای تحت ستم پرداخت. وی در شکل های دانشجویی و گروه های اپوزیسیون فعالیت های چشمگیری را علیه رژیم شاه سازماندهی کرد.

دکتر شریعتی در پایان تحصیلات خود، از پاریس به تهران بازگشت و مدتی در بازداشت به سر برد و پس از آزادی از زندان، چندی را در دبیرستان های مشهد، و سپس در دانشکده های

تاریخ، عامل به انحراف کشاندن مذهب بوده است و تمامی ادیان - اعم از حق یا باطل - توسط همین قشر یا طبقه اجتماعی، مورد سوء استفاده قرار گرفته و در نتیجه از رسالت واقعی و راستین خویش - که توسط پیامبران بیان می شد - منحرف شده اند. در نتیجه وی در طول تاریخ بشری از آغاز تا کنون، همواره سه طبقه را دست اندرکار چپاول، غارت، استحمار و استبداد می بیند:

"در تاریخ، طبقات قدرتمند حاکم عبارتند از سه لایه ای که یک طبقه حاکم را می ساختند: طبقه زورمند، طبقه زرمند و طبقه روحانی، که هم قدرت سیاسی و هم قدرت اقتصادی و هم ایمانی خلق را در دست خود داشتند، و چه با هم همساز بودند و چه مخالف، به هر حال سازش یا عدم سازش آنها بر سر حکومت بر خلق بوده است و نه برای خلق." (۲) سه طبقه بی که همواره ثابت بوده هستند، و تنها وجه تمایزشان از یکدیگر - در مسیر تاریخی - شکل و شیوه متفاوت آنان است؛ وگرنه نقشی که در جامعه ایفا می کنند همان است که اسلافشان در دوره های پیشین برعهده داشته اند. از نظر او جادوگر یک قبیله در مرحله بدوی همان رلی را بر عهده دارد که روحانی امروزی، منها در دایره بی بسیار وسیع تر و با تفاوت هایی در شکل و فرم. چه، نهایتاً هدف یکی است: فریفتن توده ها و توجیه اعمال حاکم. کما اینکه یک فتودال نیز در مرحله فتودالیسم همان عملی را انجام می دهد - استثمار - که سرمایه دار در دوره بورژوازی و سرمایه داری، اما با شکل و شیوه متفاوت با آن، و متناسب با شرایط اجتماعی و تاریخی خاص خود.



شریعتی تأکید می کند که هر پیامبری که - در طول تاریخ - به تبلیغ و اجرای رسالت خویش همت گماشته است، قبل از هر طبقه و جناحی، روحانیون را تحریک نموده، به خشم آورده و نتیجتاً بر علیه خویش به جنگ برانگیخته است. از نظر وی، روحانیت رسمی در تمام ادوار و مراحل تاریخی، حامل ارتجاعی ترین و ضد انسانی ترین مواضع بر علیه رسولان و مصلحان اجتماعی بوده است: "ابراهیم می آید بت شکنی می کند،

کشاورزی و ادبیات این شهر به تدریس مشغول گردید. رژیم شاهمی که تدریس وی را در دانشگاه به زبان خود ارزیابی می کرد، وی را محترمانه از دانشگاه به اسم "بازنشستگی!" آن هم در سن سی و هفت سالگی!، اخراج کرد. اما او که به سخنگوی برجسته نسل جوان و دانشجویان تبدیل شده بود، و می دانست که باید و می تواند کاری کند، مایوس نشد و به دعوت گردانندگان حسینیه ارشاد در تهران، پاسخ مثبت داد و به تهران رفت تا صدا و پیامش در فضای کشور پخش شود. حسینیه ارشاد، و سخنرانی های او که در آن مکان اوج فعالیت ها و تلاش هایش به شمار می آید، از چنان جذابیت و نفوذی برخوردار شد، که دانشجویان و جوانان را از نقاط مختلف به سوی خود جذب کرد. حسینیه ارشاد که پیش از او به گفته خودش جایگاه "روحانیت لوکس و اشرافیت لوس" بود، و "محل تلاقی حاجی و ملا" (۱) با ورود او به صحنه، از شیوخ پر مدعا و ارتجاعی بی چون مرتضی مطهری و همپالکی هایش تهی شد و حسینیه به "دارالهیجریه نسل انقلابی بیدار شده" و "آزاداندیشی تبدیل شد، که نه "زر" می توانست، پیام او را به تطمیع خود بخرد، نه "زور" می توانست به تهدید خود بترساند و نه "تزویر" شوم آخوندی قادر بود او را به تکفیر خود از راه بدر کند.

رژیم که با وجود آخوندهایی چون مرتضی مطهری و علی خامنه ای و.... خیالش از حسینیه ارشاد آسوده بود، با رفتن آنها به هراس افتاد. استقبال دانشجویان از کلاس های درس اسلام شناسی که با بررسی مکاتب برجسته و جذاب روز، چون مارکسیسم، آگزیستانسیالیسم و... و بحث های داغ ایدئولوژیک و اجتماعی همراه بود، زنگ خطر را برای رژیم استبدادی - که از هرگونه بحث و گفتگو در مسائل اجتماعی و ایدئولوژیک واهمه داشت - به صدا درآورد. چه، شریعتی نه از اسلام "عالم" و "روحانی"، که از اسلام "مجاهد" و "مبارز" سخن می گفت. او نه از اسلام خنثی و "بی طرف" ابوعلی ها، که از اسلام "متمهد" و "مساوات طلب" ابوذرها و محرومان سخن می گفت.

به هر تقدیر فعالیت های وی در حسینیه ارشاد، طبقات حاکم را که به قول خودش "عبارتند از" طبقه زرمند، طبقه زورمند و طبقه روحانی"، را بر علیه او به تلاشی آشکار و متحدانه واداشت؛ تا آنجا که کتاب هایش را حتی به خود شاه دادند تا بخواند! احمدرضا کریمی در دادگاه خود، پس از انقلاب درباره تعطیلی حسینیه ارشاد می گوید "حسینیه ارشاد را به این دلیل بستند که شاه خود پس از خواندن کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی [که دکتر در آن از همدستی و هماهنگی شاه و شیخ به صراحت یاد می کند] مستقیماً دستور بستن حسینیه ارشاد را صادر کرد. او این موضوع را به نقل مهندس بازرگان، که او از مهندس سالور و او هم از شریف امامی شنیده بوده است، می گوید." (۲) و به گفته دکتر مهدی ممکن "دکتر شریعتی در سال ۱۳۵۱ به درخواست آخوندهای شیراز در سفر شاه به استان فارس دستگیر و زندانی شد." (۳)

نگرش تاریخی به روحانیت

اصولاً یکی از برجسته ترین مواضع و نظریات دکتر شریعتی در شناخت تاریخی مذهب - با تکیه بر مبانی جامعه شناسی - افشای نقش ثابت منفی و همیشگی روحانیت در طول تاریخ بشری است. در چنین رابطه بی، وی برای مذهب حق یا باطل، خیر و یا شر، تفاوتی قائل نمی شود. چرا که معتقد است که روحانیت در طول

نوعی توحید اجتماعی - انسانی را تبلیغ می کند ، اما جانشینان وی "قارون" و "بلعم باعورا" و ... هستند . "موسی" در برابر "فرعون" ، "قارون" و "بلعم باعورا" به مبارزه برمی خیزد و پیروز می شود ، اما جانشینان او عبارتند از فرعون ها ، منتهی بنام پادشاهان "بنی اسرائیل" و ... تا "موشه دایان" ! همان "بلعم باعورا"ها ، منتهی به نام "خاخام" ، "احبار" ، "قریبیان" و ...! سپس "عیسی" می آید و با "قریبیان" می جنگد ، اما جانشینان او نیز همان "قریبیان" هستند بنام پاپ ، همان "سزار" است که اکنون لباس روحانی بر تن کرده است . "پیغمبر اسلام" نیز با همه اینها می جنگد ، و آنها شکست می خورند ، اما پس از چندی خلیفه و جانشین خود او می شوند. (۵)

وی در اینگونه موارد تنها به تحلیل ها و نظرات ذهنی و تئوریک - حتی منطقی - بسنده نمی کند ، بلکه با تکیه بر نمونه های عینی تاریخ ، به نشان دادن سمبل های اجتماعی هر دوره پرداخته ، نظریات خود را بر اساس واقعیات موجود و نمونه های مشخص هر مرحله یی از تاریخ ارائه می دهد :

" بدین معنی که "قیصر" و "کسری" عمامه "پیغمبر" بر سر گذاشتند و خلیفه شدند ؛ کشیش ها ، احبار ، راهبان ، حکما و موبدان ، "ائم" و "فقها"ی اسلام شدند و دستشان در دست همین "خلیفه" ! و کارشان توجیه قدرت زر و زور . از همان اول هم همین روحانیت اسلام بود که فتوی می داد : ابوذر قصد آشوب دارد و آیه را بد معنی می کند ؛ حجر از دین خارج شده است ؛ حسین بن علی بر خلافت الهی خروج کرده است ؛ و شیخ خلیفه در مسجد سبزوار حرف دنیا می زند ، به اصحاب اهانت می کند ، او را سلطان سعید باید بکشد ؛ سهروردی کافر است ، شمع آجینش کنید. شهید اول ، شهید ثانی ، شهید ثالث ، همه اینها که تن به حکومت اولوالامر نمی دهند ، رافضی اند ، مشرک اند ، عاصی بر حکم خدا و رسول اند ، قتل عام کنید ... " (۶)

چنانکه مشاهده می شود ، وی به طور بسیار صریح و قاطعی بر نقش مخرب و منفی روحانیت در طول تاریخ تأکید می نماید . با همه اینها وی در مورد روحانیت در اسلام نیز نظر صریح و روشن خود را بیان می دارد و آن را در جاهای مختلفی تکرار می کند :

" اسلام واسطه میان انسان و خدا را از میان برد و برای اولین بار ایجاد ارتباط مستقیمی را میان این دو قطب اعلام کرد و بنابراین سازمان رسمی روحانیت در اسلام نیست . مناصب مختلف روحانی در این دین رسمیت ندارد و قبول ایمان و اعمال عبادی افراد موکول به نظارت و میانگینی مقامات رسمی خاصی نیست . " (۷)

و در جاهای دیگری می افزاید : " در اسلام ما روحانی نداریم ، این اصطلاح مسیحی است و متأخر" ... " من اساسا اصطلاح "روحانیت" را یک اصطلاح شیعی و اسلامی نمی دانم و معتقدم این اصطلاح اخیرا از مسیحیت گرفته شده و در متون اسلامی ما چنین کلمه ای بدین معنی نیامده . " (۸)

چنانکه از نظریات کلی و اساسی شریعتی بر می آید ، وی اساسا به طبقه یی تحت عنوان و مشخصات خاص روحانی و روحانیت اعتقادی ندارد ، و به طور مکرر بر نقش منفی روحانیت و همگامی و هماهنگی آن با دو طبقه دیگر تأکید می کند و در هر فرصتی به این سه جناح می تازد و آنان را شدیداً مورد نکوهش قرار می دهد . و حتی آنقدر به این موضوع اهمیت می دهد که در فرم نیز تحت عناوین مختلفی تکرار می کند : " زر ، زور و تزویر" ، "تیغ ، طلا و تسبیح" ، "دین ، سیاست و اقتصاد" ، "استبداد ، استثمار و استثمار" ، "قصر ، دکان و معبد" و ... او علاوه بر چنین سمبل

هایی که جنبه ادبی و مادی دارند ، به سمبل های دیگری نیز اشاره می کند : "فرعون ، قارون و بلعم باعورا" که سمبل انسانی - تاریخی هستند ، ملأ ، مترف و راهب" ، "زرمند ، زورمند و روحانی" که سمبل های اجتماعی و طبقاتی می باشند ، "گرگ ، روباه و موش" به عنوان نمونه های حیوانی ، و "ژاندارم ، آخوند و خان" که نمونه های شهری - روستایی می باشند ، و نمونه های بسیار دیگری از این دست .

روحانیت معاصر

همچنانکه پیش از این نیز ذکر شد ، وی در سراسر آثار و نوشته های خود بر نقش مخرب ، ارتجاعی و ضدمردمی روحانیت تأکید می ورزد و هیچگاه از این نظر خود عدول نمی کند . این موضوع ، در آثار و نوشته های دیگر متفکران و مصلحان اجتماعی یا طرح نشده است و یا خیلی کم مورد توجه قرار گرفته است ، در صورتی که شریعتی با آن به شکل علمی و جامعه شناسانه برخورد می کند و در عین حال از نقش تاریخی آنان نیز - همانگونه که پیش تر از این شرح داده شد - غافل نمی ماند . اما با این حال گاهی دیده می شود که وی با توجه به شرایط و نیازهای اجتماعی از روحانیت معاصر تجلیل هایی نیز به عمل می آورد ، در حالی که این تعریف و تمجیدها در برابر مخالفت ها و حملات وی بسیار ناچیز هستند و به هیچ وجه قابل قیاس با مخالفت های وی نمی باشند . از سوی دیگر ، این تأییدها که زیاد هم نیستند ، محصول دوره های خاصی از فعالیت های وی است و عموماً مربوط به سال های قبل از فعالیت در حسینیه ارشاد تا آغاز حضور وی در آنجا می باشد . به علاوه ، وی در اینگونه موارد ، خود به تصحیح و تعدیل این گفته ها نیز می پرداخت . برای نمونه ، وی که در مواردی با اشاره به اینکه "زیرقراردادهای استعماری امضای آخوند از نجف برگشته نیست" (۹) ، به دفاع از آنان برمی خاست ، بعدها ضمن رد گفته فوق به معنای تأیید آنان ، به آن معنای کاملاً متفاوت و متضادی بخشید و نشان داد که از آن جمله منظور دیگری داشته است و ملایان نباید آن را مورد سوء استفاده قرار دهند ؛ چه ، هنگامی می توان به این واقعیت تکیه کرد که در پروسه عمل ، ارتجاع خود را نشان بدهد. یعنی در واقع پس از دیدن آب ، می توان به شناگر بودن ! کسی پی برد ! به همین دلیل نیز او جمله فوق را به شرح زیر تکمیل کرد :

" کسی که نه اوضاع و احوال زمان به او کاری دارد و نه او کاری به اوضاع و احوال زمان ، و عده ای زندگیش را تأمین می کنند و او هم کارش این است که پاک بماند ، چه تقوایی؟! باید در معرض آزمایشی قرار بگیرد و خود را حفظ کند تا متقی باشد؛ آیا اینکه می بینیم امضای "باباکوهی" در زیر هیچیک از قراردادهای استعماری با انگلیس ها نیست ، علامت اینست که وی مرد وطن فروش نبوده و تقوی داشته؟ " (۱۰) یا وی که در جای دیگری می نویسد " برای ما که همیشه چشم انتظار روحانیت بودیم و هستیم تا برای اسلام کاری بکند " و یا اینکه " پیشاپیش هر نهضت ضد استعماری و هر جنبش انقلابی و مترقی چهره یک یا چند آخوند را در این قرن می بینیم . از سیدجمال بگیر و میرزا حسن شیرازی و بشمار تا مشروطه و ... " (۱۱) بعدها به صراحت صلاحیت و کارایی آنها را مورد تردید و نفی قرار داد و گفت : " از روحانیت چشم داشتن نوعی ساده لوحی است که ویژه مقلدان عوام است و مریدان بازاری و اگر آبی نمی آرند ، کوزه ای نشکنند

موارد فوق نشان می دهد که وی به تدریج و در پروسه عمل به اینکه نباید از روحانیت چشم انتظاری داشت پی می برد ، که خود این موضوع از دو مسئله ناشی می شود : یکی تکامل فکری وی . که هر روز مذهب را از مدار پویاتر و مترقی تری از برداشت های پیشین خویش می دید و دوم اینکه با گذشت زمان و مشاهده عملی موضعگیری های روحانیون به پستی و بیشمرمی آنان بیشتر پی می برد . کما اینکه خود در این باره چنین می نویسد :

" من با اینکه در محیط مذهبی بوده ام و از بچگی در کار مذهب ، و با مذهبی ها بزرگ شده ام ، معذالک وضع طوری بوده که با آخوندها و محیط مخصوص آنها همسایه بودیم و نه همخانه ، و از دور با آنها تماس داشتیم . و حال که مستقیماً در برابرشان قرار گرفته ام و آنها را بی ریا و بی لباس می بینم و از شدت مادپرگری و خودخواهی و دروغپردازی و بی رحمی و بی عاطفه ای و بی شعوری و جعلی و حاضرشدنشان به هر کاری و هر خیانتی و همدستی با هرکسی و هر جایی که منافع شخصی و یا صنفی شان ایجاب می کند آگاه شده ام و هر روز قیافه موحش ترشان نمودارتر می شود ... " (۱۳) همین جملات به خوبی نشان می دهد که معلم شهید در جریان عمل اجتماعی . هر روز بیشتر از پیش به نقش منفی و خیانتکارانه آنها پی می برد ، و در نتیجه بیشتر از آنان فاصله می گرفت و مرزبندی خود را با آنان آشکارتر و روشن تر به نمایش می گذاشت . تاریخ نوشته ها و سخنرانی های وی نیز همین موضوع را مورد تأیید قرار می دهد که وی هر چه در راه خود پیش تر می رفت ، با روحانیت برخورد قاطع تری می کرد و حتی سعی داشت تا گفته های بعضاً تأیید آمیز خود را که ناشی از شرایط اجتماعی - فرهنگی و سنتی جامعه ایران بود . همانطور که نمونه هایی از آنها را پیش از این ذکر کردیم ، مورد بازبینی و حک و اصلاح قرار دهد . بالاتر از همه اینها ، وی با روشن بینی و دقت نظر خارق العاده پی ، نه تنها مبانی فکری و برداشت های ارتجاعی آنان را از اسلام مورد انتقاد شدید قرار داد ، بلکه با اشاره به بینش استبدادگرایانه و قدرت پرستانه آنها ، در مورد حکومتی که آنان می توانند ایجاد کنند به جامعه هشدار داد و گفت که " استبداد روحانی ، سنگین ترین و زیان آورترین انواع استبدادها در تاریخ بشر است . " (۱۴) و نیز به صراحت این حقیقت را مورد تأکید قرارداد که " وقتی زور ردای تقوا به تن می کند ، بزرگ ترین فاجعه به بار می آید . و مگر نه تاریخ همیشه شاهد بوده است که همواره این ردا را از قصرها به معبدها می برده اند؟ " (۱۵)

از روحانیت چشم داشتن نوعی ساده لوحی است که ویژه مقلدان عوام است و میردان بازاری و اگر آبی نمی آرند ؛ کوزه ای نشکنند باید سپاسگزارشان بود .

وی با آگاهی به اینکه " متولیان رسمی مذهب ، بر خلاف متفکران و دانشمندان و صاحب نظران غیرمذهبی ، مخالف خود را مخالف خدا و دین خدا تلقی می کنند و خود را نماینده خدا و صاحب امتیاز رسمی از جانب خدا! و این است که اختلاف فکری یا علمی فردی با این تیپ ها به زودی تبدیل به جهاد مقدس میان کفر و دین و شیطان و الله و نجس و پاک و ظلمت و نور می شود! و در این صورت ، هر وسیله ای برای کوبیدن باطل و غلبه

حق مجاز است ، حتی توطئه های ناجوانمردانه و جعل و دروغ و پرونده سازی و پاپوش دوزی " (۱۶) ، به درستی نسبت به حکومت مذهبی هشدار داد و چنان آن را ترسیم کرد که گویی خود شاهد حکومت پس از انقلاب در ایران آخوندزده بوده است :

" حکومت مذهبی رژیم است که در آن به جای رجال سیاسی ، رجال مذهبی (روحانی) مقامات سیاسی و دولتی را اشغال می کنند و به عبارت دیگر حکومت مذهبی یعنی حکومت روحانیون بر ملت. آثار طبیعی چنین حکومتی یکی استبداد است ، زیرا روحانی خود را جانشین خدا و مجری اوامر او در زمین می داند و در چنین صورتی مردم حق اظهار نظر و انتقاد و مخالفت با او را ندارند . یک زعیم روحانی خود را بخودی خود زعیم میدانند ، به اعتبار اینکه روحانی است و عالم دین ، نه به اعتبار رأی و نظر و تصویب جمهور مردم ؛ بنابراین یک حاکم غیر مسئول است و این مادر استبداد و دیکتاتوری فردی است و چون خود را سایه و نماینده خدا می داند . بر جان و مال و ناموس همه مسلط است و در هیچ گونه ستم و تجاوزی تردید به خود راه نمی دهد بلکه رضای خدا را در آن می پندارد . گذشته از آن ، برای مخالف ، برای پیروان مذاهب دیگر . حتی حق حیات نیز قائل نیست . آنها را مغضوب خدا ، گمراه ، نجس و دشمن راه دین و حق می شمارد و هرگونه ظلمی را نسبت به آنان عدل خدایی تلقی می کند . " (۱۷)

وی حتی در یکی از آخرین مطالب خود - تخصص - که به تحلیل مفصل وضع روحانیت کنونی می پردازد ، آنان را ، هم از جنبه طبقاتی و اجتماعی ، و هم سیاسی ، کاملاً منفی ارزیابی کرده و رد می کند و حتی امیدواری وی به اینکه اسلام بتواند برای مردم کاری بکند ، در این است که از انحصار روحانیت خارج شده باشد. از جنبه طبقاتی و اجتماعی آنها را کاملاً دست راستی می داند و حتی - به دلیل حاکمیت این طرز تفکر ارتجاعی بر همه آنها - طلبه گرسنه را هم حامی سرمایه دار می بیند! چه ، به هر حال در عقیده آنان ، نفس مالکیت فردی مقدس است! وی سپس در مبحثی تحت عنوان "اقتصاد" ، به همبستگی و همدستی و همداستانی آنان با فنودال ها و خان ها اشاره می کند و از جمله رابطه پی را که بعدها در دوره بورژوازی با حاجی و بازار پیدا می کنند ، مورد حمله قرار داده و نشان می دهد که چگونه طبق شرایط اجتماعی و تاریخی از خان می برند و به حاجی پیوند می خورند! (۱۸)

به هر حال و در مجموع ، وی به روشنی و آگاهانه دریافته بود . برخلاف بسیاری از روشنفکران حتی غیر مذهبی - کسی چون خمینی و حتی فراتر از او ، کسانی چون سید جمال ، میرزای شیرازی ، طباطبایی ، بهبهانی ، نقه الاسلام ، مدرس ، میرزا کوچک خان ، خیابانی و حتی طالقانی ، قیام و اعتراضشان ، بیشتر از مسئولیت دینی شان نشأت می گرفته است تا انقلابی و مترقی بودنشان ؛ چه ، " با همه عمق و عظمت و تأثیری که گاه کارشان پیدا می کرده ، و نهضتی را که آغاز می کرده اند ، یک نهضت دینی به شمار می رفته است ، هرگز با یک جهان بینی نوین اسلامی و اصلاح فکری و مکتب خاص ایدئولوژیک همراه نبوده است تا آنان را از دیگر مکتب های فکری رایج ممتاز سازد ، و غالباً نموداری از هوشیاری سیاسی رهبر و دلیری و ایمان و تقوای او بوده و نه نماینده یک مکتب فکری نوین . اینست که ما نهضت های سیاسی اسلامی بسیار داریم ، اما نهضت فکری جدیدی نداشته ایم . " (۱۹) یعنی در حقیقت حرکت آنان بر زمینه سنتی

موجود و با بینش موجود مذهبی جریان داشته است. و موضع شریعتی درباره مذهب سنتی و اساساً دیدگاه روحانیت - که آن را به طور کامل رد می کند - کاملاً مشخص، واضح و آشکار است. در نتیجه هیچکدام از این شخصیت ها - علیرغم تفاوت های فکری - همچنانکه دیدیم، نمی توانند چندان مورد تأیید شریعتی قرار بگیرند. زیرا از نظر شریعتی، تفکر سنتی و رسمی مذهبی، به منزله ارتجاع و واپسگرایی در تمامیت آن مردود و مطرود است. به هر حال، در تحلیل نهایی وی معتقد است که: " آنان [روحانیون] نیز همچون سیاستمداران، در یک نظام شکل گرفته منجمد، از عناصر محافظه کار و "دم و دستگاه دار" هستند و نه می توانند و نه می خواهند و نه می فهمند. بنابراین آنان نمی توانند آغاز کننده یک انقلاب مردمی باشند. باید مردم را بیدار کرد و برانگیخت و یک حرکت انقلابی را از متن ناس شروع کرد. و در این حرکت است که از میان روحانیت، عناصر هوشیار و پارسا و شایسته بدان خواهند پیوست و بافت ارتجاعی همراه با عناصر منحط و مرتجع، رفته رفته عقب خواهند افتاد و محو خواهند شد. " (۲۰)

از همان اول هم همین روحانیت اسلام بود که فتوی می داد: ابوذر قصد آشوب دارد و آیه را بد معنی می کند؛ حجر از دین خارج شده است؛ حسین بن علی بر خلافت الهی خروج کرده است؛ و شیخ خلیفه در مسجد سبزوار حرف دنیا می زند، به اصحاب اهانت می کند، او را سلطان سعید باید بکشد؛ سهروردی کافر است، شمع آجینش کنید.

چنانکه می بینیم، موضعگیری های متقابل روحانیت و شریعتی از یک سوی بیانگر این حقیقت است که تلاش ارتجاع برای نزدیکی به او، با توسل به دروغ هایی از این قبیل که " شریعتی برخلاف آنچه گفته می شود درباره او و هنوز هم عده ای خیال می کنند، نه فقط ضد روحانی نبود، بلکه عمیقاً مؤمن و معتقد به رسالت روحانیت بود " (علی خامنه ای، مندرج در روزنامه کیهان، ۲۹ خرداد ۱۳۶۷)، تا چه اندازه مضحک، کودکانه و ابلهانه می باشد و از سوی دیگر این موضوع را که همه ملایان - چه سنتی و چه متجدد! - عمق خطر نفوذ و پیشروی اندیشه شریعتی را به درستی درک و دریافت کرده بودند و می کنند، آشکار می سازد. ارتجاع ستیزی او، و نفی فرهنگ منجمد و ایستای آخوندیستی و ارتجاعی، و تهاجمات بی سابقه علیه فریب و استحمار مذهبی که روحانیت سمبل آن به شمار می رفت، به تضادهای وی با روحانیت روز به روز بیشتر دامن می زد. این تضادها به حدی بود که مرتضی مطهری - که از سوی حتی برخی از روشنفکران غیرمذهبی! نیز به لقب متفکر! بودن و آزاداندیش بودن متهم! شده است - را نیز واداشت به طور خصمانه و بی شرمانه بی علیه او به فعالیت بپردازد. او که در آغاز فعالیت های شریعتی در سال ۴۷ در نامه یی به او نوشت " برادر عزیز دانشمند جناب آقای دکترعلی شریعتی، قلب خود شما گواه است که تا چه اندازه به شما ارادت می ورزم و به آینده شما از نظر روشن کردن نسل جوان به حقایق اسلامی امیدوارم. خداوند امثال شما را فراوان فرماید "، در سال های بعد و به ویژه پس از شهادت شریعتی، در نامه یی که به امامش روح الله خمینی نوشت، از ارتجاعی ترین آخوندها نیز در مخالفت با آزاداندیشی و اجتهاد مترقی شیعی،

پیشی گرفت و ضعف و ناتوانی خود را در غیاب شریعتی چنین نشان داد و گفت: " اخیراً می بینیم گروهی که عقیده و علاقه درستی به اسلام ندارند و گرایشهای انحرافی دارند با دسته بندیهای وسیعی در صدد این هستند که از او بتی بسازند که هیچ مقام روحانی جرأت اظهار نظر در گفته های او را نداشته باشد. ... عجباً! می خواهند با اندیشه هایی که چکیده افکار ماسینیون مستشار وزارت مستعمرات فرانسه در شمال آفریقا و سرپرست مبلغان مسیحی در مصر و افکار گوروچ یهودی ماتریالیست و اندیشه های ژان پل سارتر اگزیستانسیالیست ضد خدا و عقاید دورکهایم جامعه شناس ضد مذهب است، اسلام نوین بسازند، ... کوچکترین گناه این مرد بدنام کردن روحانیت است. او همکاری روحانیت با دستگاههای ظلم و زور علیه توده مردم را به صورت یک اصل کلی اجتماعی درآورد، مدعی شد که ملک و مالک ملا و به تعبیر دیگر تیغ و طلا و تسبیح همیشه در کنار هم بوده و یک مقصد داشته اند. ... نتیجه اش این شده که جوان امروز به اهل علم به چشم بدتری از افسران امنیتی نگاه می کند و خدا می داند که اگر خداوند از باب " و یمکرون و یمکرالله والله خیرالماکرین " در کمین او نبود او در مأموریت خارجش چه بر سر روحانیت و اسلام می آورد. ... وی در این نامه نه تنها به دیدگاه ها و نظریات شریعتی از موضع ارتجاعی حمله کرد، بلکه از امام مرتجع خویش تقاضای جلوگیری از انتشار و پخش آثار او را نیز نمود، تا نخستین سانسورچی رژیم باشد که یک سال بعد، با غضب تمامی دست آوردهای انقلاب، حتی آزادی های قبل از انقلاب را نیز از مردم محروم و به جان آمده میهنانمان بگیرد: "یادآوری فرمایید که قبل از انجام اصلاحات وسیله آقای حکیمی یا گروهی که خودتان تعیین می فرمایید از نشر آثارش جلوگیری شود..."

سخن پایانی

شریعتی به درستی به " استخراج و تصفیه منابع فرهنگی " معتقد بود و تمامی توش و توان خود را به کار گرفت تا فرهنگ و عقیده یی را که طی سالیان طولانی توسط صاحبان زر و زور و تزویر و یا به بیانی دیگر تیغ و طلا و تسبیح، مسخ شده و به ضد حقیقت راستینش تبدیل شده بود، به شکل انقلابی و تحول بخش نخستین آن درآورد؛ و درست به همین دلیل هم بود که با توجه به نیازهای انسان امروز و رسالت مذهب، فرمول جاودانه و رهایی بخش خود را در پاسخ به این پرسش که زندگی چیست؟ به بهترین شکل ممکن طرح کرد: " نان، آزادی، فرهنگ، ایمان و دوست داشتن "، و در همین رابطه بود که با ایمانی راسخ و عزمی استوار، مثلث "عرفان، برابری، آزادی" را پاسخگوی این نیازهای انسان دانست و آن را همچون آتش اهورایی پرمته به رنجبران و محرومان، و نسل جوان عاصی بر مثلث شوم "زر و زور و تزویر"، آنچنان که پرمته آتش آگاهی را به انسان ها هدیه کرد، ارمغانی داد.

او به خوبی می دانست و آگاه بود که " قدرتمندانی که بر سرنوشت توده ها مسلط بوده اند، همواره از سیاسی شدن توده ها وحشت داشته اند. " (۲۱) و به همین دلیل هم معتقد بود که "مبارزه سیاسی، نه تنها به معنای اعم، تجلی عالی ترین استعداد اجتماعی انسان است، بلکه برای روشنفکر کار سازنده و خودساز نیز هست. مبارزه اجتماعی بزرگترین عامل خودآگاهی روشنفکر به شمار می آید. روشنفکری که در پشت میز مطالعه و محاط در

سوره قلم

نزار قبانی ترجمه : و. ا.

در زمان کودکی
سوره قلم را که خواندم
متن متمدن آن شگفت زده‌ام کرد
و نغمه‌های مرا به گریه انداخت.
سوره قلم را که تلاوت کردم
پیش خود گفتم:
اگر خدا در آسمانش
روشنفکری بزرگ
و خلاقیت بزرگ
و بزرگی از اصحاب قلم است
پس چرا من روزی نویسنده نشوم
و شعر زیبا را نپسندم.

پیش از این
سوره قلم را که خواندم
دریافتم که خدا در جایگاه بلندش
کلام را کرامت بخشیده است
چرا که در زمان نبوت
شعری را نمی‌یابیم که محکوم به اعدام شده باشد
تا به حال هیچگاه نشنیده‌ایم که نویسنده‌ای
همچون جوجه در مطبخ حکومت
آب‌پز شود.

وقتی که اختناق بر سر کار آمد
کلام، اعتصاب کلام کرد

مادر نگران فرزندانش شد
از ورق‌ها و قلم‌ها ترسید
ونسلم کیوتر منقرض گردید.
اولین بار که سوره قلم را خواندم
چون گلی در جنگل آنرا به فال نیک گرفتم.
وقتی که دیدم خدا در بهشت خویش
دلبسته نویسنده‌گان و نوشتن است
خوشبخت شدم.

انگشتهای من که چیده شد
حنجره و اشکهایم که مصادره شد
شکست و دل‌تنگی را فهمیدم،
دریافتم که گندم در دریا می‌کارم
و گلها را از خرابه جمع می‌کنم.
همه آنانی که شعر را با تفنگ تعقیب می‌کنند
و نویسندگان آزاده را به جویهای دار می‌آویزند
از یک گروه و دسته هستند.

پنجاه سالی که گذشت
در میان کارگاه خط‌ها و رنگها سرکردم
گندم عشق می‌کارم تا انسان از آن بخورد.
پلکها را می‌گشایم تا ماهیان و پرندگان و غزالان
در آن پناه گیرند.
اگر عاشق زنی زیبا شدم
هدیه‌ام بهار خواهد بود.

پنجاه سالی که گذشت
کشتهای اشکها و غمها را سوار شدم.
معلمی قدیمی که از ذکر اسمش می‌ترسد
به من خبر داد:
کسی که از دانشگاه سانسور
فارغ‌التحصیل می‌شود
قرآن را حفظ نمی‌کند
ونمی‌فهمد که خدا
در سوره قلم چه گفته است.

انبوهی از کتاب و یا در مبادله ذهنی میان دوستان و هم صنفان
خویش ، خود را یک انقلابی مردمی می شمارد و راه حل ها را
از میان الفاظ و فرضیه ها و متون ایدئولوگ ها برمی گزیند ، تنها
در کوره آزمایش عمل سیاسی است که می تواند هم اندیشه های
خود را تصحیح کند و هم از بیماری نفاظی شفا یابد و هم
خویشتن را بیازماید . " (۲۲) و هم او بود که با توجه به اینکه
" استبداد روحانی " . سنگین ترین و زیان آورترین انواع استبدادها در
تاریخ بشر است " (۲۳) ، به حاکمیت رسیدن ارتجاع مذهبی را
همواره هشدار می داد .

آری او راهی را برگزید که که نه روشنفکر به اصطلاح " مدرن " و
" مترقی " و " مارکسیست " تحملش می کرد ، نه " مذهبی " سنتی
موروثی و ظاهرا " متجدد " ، و نه آخوندیسم مرتجع و هزارساله یی
که هیچ تفکر و اجتهاد جدید را بر نمی تافت . و بی جهت
نیست که هنوز ، هم " روشنفکر " " مارکسیست " " چپ نما " او را به
انواع و اقسام برجسب ها متهم می کند ، هم " مذهبی " سنتی
موروثی ظاهرا " متجدد " او را و ایدئولوژی گرایی او را به نقد ! می
کشد و بر کرسی اتهام می نشاند و هم آخوندیسم مرتجع و قرون
وسطایی ، همچنان به پخش رديه ها و فتوهای آخوندهایی با القاب
شوک آلود و تازه ساز چون " آیت الله " و " حجت الاسلام " ، از سید
ابوالقاسم خوبی ها بگیر تا شریعتمداری ، میلانی ، گلپایگانی ،
خیمینی ... ، و تا " آیت الله " های تازه به دوران رسیده یی چون
سید حمید روحانی و فاکر و ... مشغول است .

منابع و توضیحات

- ۱) م . آ . ۳۴ (چاپ خارج) ، ص ۱۶۹
- ۲) فیاض ، علی ، معیاد با شریعتی ، چاپ سوئد ، ص ۱۰۰
- ۳) نشریه نقطه ، شماره ۴ و ۵ ، زمستان . بهار ۷۵۱۷۴ ، ص ۶۵
- ۴) م . آ . ۱۹ ، ص ۱۲۸
- ۵) م . آ . ۲۶ ، ص ۲۵۲
- ۶) م . آ . ۲۶ ، ص ۲۵۲
- ۷) م . آ . ۳۰ ، ص ۳۲
- ۸) م . آ . ۱۶ ، ص ۶۸ - م . آ . ۲۲ ، صفحات ۱۹۷ ، ۱۹۸ و ۳۱۳
- ۹) م . آ . ۲۲ ، ص ۳۲۱-۳۲۲
- ۱۰) م . آ . ۱۵ ، ص ۱۳۲
- ۱۱) م . آ . ۳۴ (چاپ خارج) ص ۲۱۵ - م . آ . ۲۲ ، ص ۳۲۰ و ۳۲۱
- ۱۲) م . آ . ۱ ، ص ۲۱۴
- ۱۳) م . آ . ۳۴ (چاپ خارج) ، ص ۲۱ و ۲۲
- ۱۴) م . آ . ۴ ، ص ۲۶۳
- ۱۵) م . آ . ۱۹ ، ص ۴۹
- ۱۶) م . آ . ۱۹ ، ص ۸
- ۱۷) م . آ . ۲۲ ، ص ۱۹۷
- ۱۸) رجوع شود به م . آ . ۱۰ ، بحث تخصص
- ۱۹) م . آ . ۲۷ ، ص ۲۴۴ و ۲۴۵
- ۲۰) م . آ . ۲۷ ، ص ۲۴۴
- ۲۱) م . آ . ۲ ، ص ۱۷۳
- ۲۲) م . آ . ۲ ، ص ۱۷۴ و ۱۷۵
- ۲۳) م . آ . ۴ ، ص ۲۶۳

مبارزه به روایت هنر:

طرح‌ها و پوستره‌های سیاسی

م. پرتو

در فوریه امسال، از تاریخ ۵ تا ۲۰ این ماه، نمایشگاهی از طرح‌ها، تصاویر و آفیش‌های مختلف که طی دهه‌های گوناگون - عموماً از دوره نهضت ملی شدن نفت به رهبری دکتر مصدق تا کنون - چاپ و منتشر شده‌اند، به همت حسین مهینی هنرمند ارزنده و فعال در شهر یوته بوری (گوتنبرگ) سوئد برگزار گردید. این نمایشگاه که نزدیک به بیش از ۶۰۰ طرح و

هیچگاه در کشور مبدأ نه اجازه انتشار رسمی یافتند و نه به صورت نمایشگاه در دسترس عموم قرار گرفتند. به گفته مهینی "برپایی این نمایشگاه، علاوه بر مطرح کردن مبارزه از طریق هنر - که پیرامون آن تا کنون بحثی در نگرفته است - تلاشی است برای حفظ و نگهداری تعداد ناچیزی از این طرح‌ها و پوسترهایی که به هر حال بخشی از هنر و فرهنگ دوران معاصر به

می‌برند، می‌تواند زمینه‌گشای بحث و بررسی بیشتری پیرامون این نوع هنر باشد. طرح‌ها و تصاویر مختلفی که در این نمایشگاه به چشم می‌خورد، خود حکایت از این داشت که برگزارکننده این نمایشگاه، تلاش لازم را به عمل آورده است تا آنجا که امکان دارد، دست به گزینش‌های سیاسی و یا سازمانی خاصی نزند، بلکه با اعتقاد به تساهل فکری و "پلورالیسم



عکس را از جریانات و تشکلات دانشجویی، و احزاب و سازمان‌ها را دربرگرفته بود، مورد استقبال هموطنان قرار گرفت. این برای نخستین بار بود که نمایشگاهی از طرح‌های "ممنوعه" برگزار می‌شد. طرح‌هایی که

شمار می‌روند و از خیل بی‌شمار آن باقی مانده‌اند." برپایی چنین نمایشگاهی، علاوه بر اینکه نشان می‌دهد چگونه سازمان‌ها و احزاب سیاسی ایران مبارزه را از طریق هنر به پیش برده و

موجود، و نه "پلورالیسم به رسمیت شناخته نشده از سوی بسیاری از این نیروها"، هر چه را که توانسته است جمع کند، بدون هیچگونه تنگ نظری در این نمایشگاه در معرض نمایش قرار دهد.

با این همه ضعف‌ها و کاستی‌هایی نیز - که معمولاً طبیعت چنین کارهایی اقتضا می‌کند - در جمع‌آوری این "کلکسیون" به چشم می‌خورد؛ چراکه با همه تلاش و کوششی که حسین مهینی به عمل آورده است تا این نمایشگاه معرف حضور همه جریانات و طیف‌های سیاسی گوناگون با موضع‌گیری‌های مختلف باشد، با این همه ضعف‌ها و کمبودهایی در این زمینه‌ها به چشم می‌خورد. برای نمونه به ندرت اثری از فعالیت‌های نیروهای ملی و مبارز غیر مارکسیستی و با انجمن‌های فعال دانشجویی مذهبی و یا روشنفکران و مبارزان مستقل مذهبی - البته به جز چند آفیش و پوستر مربوط به سازمان مجاهدین - دیده می‌شود. اما همانطور که پیش از این نیز گفته شد، این "ضعف" را نباید عملی آگاهانه از سوی برگزارکننده نمایشگاه و یا تعصب و گرایش فکری خاص وی تلقی نمود، چه، ما خود شاهد بوده ایم که مهینی بارها از نیروهای سیاسی و فکری با ایدئولوژی‌ها و مواضع دگراندیشانه و گوناگون، در همین زمینه دعوت به همکاری و همکاری کرده است. بنابراین اگر ضعفی از این ناحیه مشاهده می‌شود، بیشتر متوجه عناصر فعال سیاسی و فرهنگی است که در این رابطه حرکت چندانی از خود نشان نداده‌اند.

نمایشگاه فوق، می‌توانست، و می‌تواند تمرینی و تجربه‌ای باشد برای تساهل فکری و پذیرش دگراندیشی و تنوع در عرصه مبارزات اجتماعی؛ حداقل تا این مرحله که بتوان کارها را در کنار هم در معرض دید قرارداد. درست به همانگونه که برنامه‌ها و دستورالعمل‌های جریانات مختلف سیاسی را می‌بایست در کنار یکدیگر قرارداد، مقایسه کرد و به بحث گذاشت تا آنگاه بهتر بتوان به شناخت نسبی از جریانات

مستقل، منطقی و اصولی دست یافت؛ موردی که جامعه ما همواره بر اثر حاکمیت استبداد و مطلق‌گرایی از دست‌یابی به آن محروم بوده است. آری برای یک بار هم که شده می‌بایست "قداست" مطلق‌گرایی و خودمحوری را در بین جریانات مدعی دموکراسی، اما در عین حال بی‌خبر و بی‌عمل نسبت بدان، در هم شکست و نشان داد، که اگر بنا بر این باشد که جامعه ایران از فقر فرهنگی، استبداد سیاسی، استعمار مذهبی و استثمار اقتصادی رهایی یابد، می‌بایست تک‌تک عناصر و اعضای آن دموکراسی را تجربه و لمس کنند، و به سخن یکدیگر گوش فرا دهند و سپس بهترین آن را برگزینند. چه، تا هنگامی که همه سخن‌ها گفته و شنیده نشود، سخن از حقانیت یک جریان و یا سازمان و یا حتی یک ایدئولوژی ادعای بهبود و بی‌اساسی است! و صد البته فرجام چنین روشی به جز سرخوردگی، فریفته شدن و ... چیز دیگری نیست.

جای بسی تعجب و تأسف دارد که، واکنش بعضی از جریانات و تشکل‌های سیاسی - که البته هر کدام خود به تنهایی، خود را محور و مرکز عالم و آدم و سکاندار و دکاندار دموکراسی می‌پندارند - در برخورد با این نمایشگاه منفی و تحریم‌آمیز بوده است. آن هم با این توجیه بسیار کودکانه و ناپخته که چرا آفیش و پوستر فلان جریان سیاسی که مثلاً به "خلق" خیانت کرده است، و یا به بیانی روشن تر همانند ما نمی‌اندیشد، در چنین نمایشگاهی وجود دارد؟ تردیدی وجود ندارد که جریاناتی که چنین می‌اندیشند، همچنان از موضع مطلق‌گرایانه و خودمحورانه به تاریخ و واقعیات اجتماعی و حرکت آن می‌نگرند، و لاجرم در نهایت سر از همانجایی درمی‌آورند که همه خودمحوران و

مستبدان تاریخ. توقع اینان از برگزارکننده چنین نمایشگاهی این بوده است که همانند خود اینان از موضع "فقط من درست می‌گویم"، فیجی سانسور را بردارد و آفیش‌ها و پوسترهای همه جریاناتی را که "دوست ندارد" و یا موافق با آنها نیست، از دم تیغ بگذرانند و آنگاه نمایشگاه "دموکراتیک" و عمومی از مبارزات جریانات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران بر پا کند که از آغاز تا انتهای آن به یک یا دو گروه ختم شود! گروه‌هایی که چنین می‌اندیشند، یا از کار دموکراتیک و غیر "حزبی" آگاهی درستی ندارند، و اساساً نمی‌دانند دموکراسی چیست، و یا اینکه از انگیزه برگزاری چنین نمایشگاه‌هایی بی‌اطلاع هستند. چه، کاری که مهینی انجام داده است، نه کاری سازمانی و تشکیلاتی بوده است، و نه خصوصی! آن طور که از چارچوب این نمایشگاه به نظر می‌آید، هدف وی ارائه اسناد و مواضع جریانات مختلف در قالب آفیش‌ها و پوسترهای سیاسی موجود از جریانات مختلف تاریخ معاصر بوده است، تا از این رهگذر هم طیف‌های گوناگون و فعال سیاسی جامعه ایران به نسلی که آنها را نمی‌شناسند معرفی شوند و هم مواضع و دیدگاه‌های آنها در کنار یکدیگر مورد سنجش و ارزیابی قرارگیرد. بقیه اش دیگر کار مهینی نیست. حسین مهینی نیز، بدون شک همانند بسیاری دیگر از هموطنان ما دیدگاه و جهت‌گیری خاص خود را در رابطه با مسائل سیاسی و اجتماعی و حتی احزاب و تشکلات دارد. او خود نیز همانند هر بیننده و تماشاگر دیگری روایت خود را از این فعالیت‌ها ارائه می‌دهد. کاری که همه ما باید انجام دهیم: یعنی بدون هرگونه تعصب و دگمیتی همه جریانات را در عمل اجتماعی و مواضع سیاسی ایشان با یکدیگر مقایسه کنیم و آنگاه به ارزیابی بپردازیم.

دید مذهبی نسبت به مذهب!

درک های متفاوت و گوناگونی که از اسلام وجود دارد باعث به راه افتادن بحث و جدل های فراوانی در میان نیروهای اپوزیسیون و غیر اپوزیسیون شده است .

از یک طرف با تفکر مذهبی و جامد جریانات و گروه های به اصطلاح " ماتریالیستی " و چپی مواجه هستیم ، که مطلقاً حاضر به پذیرش این واقعیت نیستند که اسلام هم بمانند دیگر مکاتب و دستگاههای فکری به طیف ها و گروه های مختلفی تقسیم بندی می گردد، و از طرف دیگر با مسلمانان غیر مذهبی و روشن بینی رویرو هستیم که دقیقاً بر اساس تحلیل های دیالکتیکی و غیر ایستا مسائل را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهند .

همانگونه که طرفداران ایدئولوژی کمونیستی و نیروهای منتسب به مارکسیسم یکدست و یک نظر نیستند و به لنینیست ها ، تروتسکیست ها ، مائوئیست ها و غیره تقسیم می شوند ، همانطور نیز پیروان اسلام به سنی و شیعه منسحب شده اند . بویژه اینکه پیروان مذهب شیعه به اسلام علوی ، اسلام دگماتیست و حوزه ای و اسلام تطبیقی تقسیم بندی شده اند. به همین دلیل نیز نمی توان تمامی مسلمانان و طرفداران اسلام را با یک چوب راند! تازه، اگر با دقت بیشتری به مسئله بنگریم ، می بینیم که متحدین فلان جریان مارکسیستی دقیقاً در میان بعضی نیروهای مذهبی - اسلامی در حال فعالیت و حرکت است .

برای مثال می توان به سازمان آرمان مستضعفین اشاره نمود که در خیلی زمینه های سیاسی - تئوریک و برداشتی که از اسلام دارد با جریانات چپی همچون سازمان فدائیان (اقلیت) ، راه کارگر ، حزب کمونیست کارگری و هسته اقلیت نزدیکی و قرابت بسیار دارد.

فقط کافی است بجای برگزیدن "خدا" بعنوان مرز اختلاف انقلابیون و غیر انقلابیون ، نکات مشترک خط و برنامه های سیاسی را ملاک قضاوت قرار دهیم، تا متوجه عمق تعصب کور و فرقه ای که به جان نیروهای چپ انقلابی افتاده است ، بشویم . متأسفانه کمونیست های ایرانی چنان مارگزیده شده اند که از هر ریسمان سیاه و سفیدی وحشت دارند و به شدت می هراسند . آنها می گویند که اسلام واقعی همین جمهوری اسلامی حاکم است و اگر کسی غیر از این چیز دیگری بگوید مسلمان واقعی نیست .

به این می گویند کاسه داغ تر از آش ! زیرا ، به جهان زنده و متغیر ، بسیار خشک و مرده می نگرند. آری این درست است که در ۱۴۰۰ سال پیش و در شبه جزیره عربستان ، آیه هایی به محمد الهام شد که حاکی از شلاق زدن ، قطع دست و پا و کلاً قانون قصاص بودند ، ولی در هیچ کجای قرآن نیامده که چنین شیوه ها و اعمال هولناکی برای تمامی امکان و ازمنه واجب الاجراء و اجباری است . بلکه بایستی دگرگونی و تحول دنیای عینی را مد نظر قرار داد . پس ، جمهوری اسلامی نماینده

بخشی از اسلامی می باشد که به اسلام حوزه ای و متحجر معروف است. و به همین دلیل که ماهیتی ضدبشری و ارتجاعی دارد ، مستحق سرنگونی و نابودی است . ولی جالب است در جواب بعضی از دوستان چپ و مترقی که لجاجت بی پایانی را در ارائه نقطه نظرهای غلط خویش در رابطه با یکدست کردن تمام طرفداران اسلام یخچ می دهند، یادآوری کنیم که مگر بر اساس قوانین و آموزه های مارکسیسم و سوسیالیسم علمی کسانی که کمونیست هستند و برای ساختن جامعه عاری از طبقات مبارزه می کنند ، نیابستی حداقل به بر قراری دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، الغاء مالکیت خصوصی و نابودی مناسبات پولی باور داشته باشند و در عمل به آن پایبند باشند؟! پس چرا در عمل و تئوری حرف های دیگری می زنند؟! یکی خواهان برقراری جمهوری دمکراتیک خلق است ، دیگری شعار برابری ، برادری ، حکومت کارگری سر می دهد، عده ای به ایجاد جامعه تمام عیار سوسیالیستی در ایران اعتقاد دارند و بخش دیگری هم معتقد است فعلاً باید در راه ایجاد یک جامعه دمکرات و متعارف بورژوازی بکوشیم ؛ آنگاه که جامعه از نظر سطح تولید مادی و معنوی رشد کرد ، دوران گذار به مناسبات سوسیالیستی را بیابیم . در همین مثال بالا چندین گونه درک متفاوت و بعضاً متضاد از مارکسیسم وجود دارد . پس ، بنابر استدالات مذهبی دگماتیستی جریانات کمونیست و "چپ" وطنی ، باید بگویم که هیچکدام آنها کمونیست واقعی نیستند . چون نه به الغاء مالکیت خصوصی در فرادای سرنگونی جمهوری اسلامی معتقدند و نه از بین بردن طبقات اجتماعی را مد نظر خودشان قرار داده اند . حال با توجه به این موضوع باید گفت خمرهای سرخ تنها کمونیست های واقعی بوده و هستند که به هنگام کسب قدرت سیاسی در عرض چند روز مناسبات پولی را از بین بردند ، طبقات را محو نمودند و دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار کردند! واقعاً مگر کاری جز این کردند؟! اما معلوم است که هیچ انسان با شرف و آزاده ای جنایات خمرهای سرخ را به پای مارکسیسم و کمونیسم نمی گذارد و حاضر نمی شود با توسل به آن تمام کمونیست ها را یک کاسه نماید و حساب آنها را برسد!

اینجاست که نمی توان همه مسلمانان را به صرف اعتقاد به اسلام ، تروریست ، مرتجع ، عقب مانده و غیره نامید . در واقع کسانی که اینگونه می اندیشند فقط درک نازل و مذهبی خویش را از شناخت و بررسی مسائل پدیده های زنده عالم هستی به اثبات می رسانند . متأسفانه چنین درک بچگانه ای در بخش هایی از طیف اقلیت و بالخصوص حزب کمونیست کارگری وجود دارد که در نهایت باعث تقویت دشمن طبقاتی و ضعف نیروهای خودی می گردد.

دوستان عزیز ! ای کمونیست های خالص و ناب ، لطف کنید قبل از نگاه کردن به اسامی و عناوین جریانات اجتماعی ، برنامه ها و حرفهایشان را بشنوید! آنها را مورد بررسی و مو شکافی قرار دهید تا ببینید از منافع کدام طبقه اجتماعی دفاع می کنند ، تا بعداً بتوانید تکلیف تان را با آنها روشن کنید .

یک عاشق پاک و یک دل زنده کجاست
 یک سوخته جان دل پراکنده کجاست
 چون بنده اندیشه خویش اند همه
 در روی زمین خدای را بنده کجاست

عطار نیشابوری

از روضه خوان پیر جوادیه همسرش پرسید:

اوضاع کار و بار تو آیا به میمنت انقلاب تفاوت

کرده ست؟

گفتا: بلی به شکر خدا کار روضه خوانی منم عجیب راحت و آسان شده ست!

زیرا که سالهای ازین پیش تا که قطره اشکی ز چشم مستمعان گیرم ،

باید هزار قصه ز بیداد شمر می گفتم ،

اکنون ولی در اول منبر، این خلق ،

تا چشمشان به چهره من می افتد ،

بر سرنوشت خویشتن همگی زارزار می گریند!

تهران - ۱۶ فروردین ۱۳۵۹

سهراب سپهری

روشنی ، من ، گل ، آب

ابری نیست .

بادی نیست .

می نشینم لب حوض:

گردش ماهی ها ، روشنی ، من ، گل ، آب

پاکی خوشه زیست .

مادرم ریحان می چیند .

نان و ریحان و پنیر، آسمانی بی ابر، اطلسی هایی تر

رستگاری نزدیک: لای گل های حیاط .

نور در کاسه مس ، چه نوازش ها می ریزد!

نردبان از سر دیوار بلند ، صبح را روی زمین می آرد

پشت لبخندی پنهان هر چیز .

روزی دارد دیوار زمان ، که از آن ، چهره من پیدا است .

چیزهایی هست ، که نمی دانم .

می دانم ، سبزه ای را بکنم خواهم مرد .

می روم بالا تا اوج ، من پر از بال و پر .

راه می بینم در ظلمت ، من پر از فانوسم .

من پر از نورم و شن

و پر از دار و درخت .

پر از راه ، از پل ، از رود ، از موج .

پر از سایه برگی در آب :

چه درونم تنهاست .

سه رباعی از :

منصور اوجی

حالی ست مرا که خورد و خوابم همه غم

شعرم همه غم درس و کتابم همه غم

ای عشق بگو چه کرده ای با دل من؟

کاینگونه همه پرس و جوابم همه غم

حالی ست مرا که خورد و خوابم همه اوست

شعرم همه او درس و کتابم همه اوست

با بودن او نشان ما می پرسی؟

ما را چه جواب ، چون جوابم همه اوست

حالی ست مرا که سر بسر می سوزم

از مطلع شام تا سحر می سوزم

از ما تو می پرس حال در غیبت دوست

با آتش عشق در جگر می سوزم



گرامی باد خاطره همیشه زنده شهید برجسته نهضت ملی ایران ؛ مبارزی که هرگز تسلیم نشد و همچنان بر پیمان خویش با خدا و خلق وفادار ماند و برای همیشه به عنوان یار صمیمی و با وفای دکتر محمد مصدق ، در تاریخ پر فراز و نشیب این سرزمین جاودانه شد : دکتر سید حسین فاطمی ، که در سحرگاه ۱۹ آبان ماه ۱۳۳۳ ، به دستور مستقیم محمدرضا پهلوی ، پس از اینکه مجدداً قدرت حکومتی را توسط اربابان امپریالیست صاحب شد ، اعدام گردید.

" اگر ملی شدن صنعت نفت خدمت بزرگی است که به مملکت شده باید از آن کسی که اول این پیشنهاد را نمود سپاسگزاری کرد و آن کس شهید راه وطن دکتر حسین فاطمی است که روزی در خانه جناب آقای نریمان پیشنهاد خود را داد و عمده ی نمایندگان جبهه ملی حاضر در جلسه آن را به اتفاق آراء تصویب نمودند .
رحمه الله علیه که در تمام مدت همکاری با اینجانب حتی یک ترک اولی هم از آن بزرگوار دیده نشد "

دکتر محمد مصدق

دوستان و همفکران گرامی ، خوانندگان عزیز :
با پرداخت بهای نشریات و کمک های مالی خود ما را در ادامه انتشار منظم هبوط و آثار دیگر یاری رسانید .
بهای اشتراک یک ساله نشریه (۴ شماره) با احتساب هزینه پستی ۱۲۰ کرون برای داخل سوئد و معادل ۱۸ دلار آمریکا برای کشورهای دیگر می باشد که می توانید یا مستقیماً به آدرس پستی نشریه ارسال دارید و یا به حساب پستی که در زیر می آید ، واریز نمایید :

Hobout postgiro nr. 62 59 42-8 105 06 Stockholm , Sweden

HOBOUT
A PERSIAN POLITICAL - CULTURAL REVIEW
NR. 9 & 10 SPRING- SUMMER 1997

CONTRIBUTE:

A. Ahmadi , N. Ahmadi , Y. Alavi , M. Azarm , Darya , Gh. Hagh Nazar , A. Fayyaz , F. Farzan , M. Momken , M. Owji , M. Partow , M.M. Safidgar , S. Sepehri , E. Shariati , and S. Yazdani

EDITOR-IN-CHIEF : Ali Fayyaz



دنیای خامن است

سومین جشنواره بین المللی سینمای دانشجویی

۱۰ - ۵ دسامبر ۹۷ گوتنبرگ - سوئد

Adress: HOBOUT
BOX 8932
402 73 GÖTEBORG
SWEDEN